میراث عارفانهٔ جاودانه

از:

امیر سیّد محمّد نوربخش

عارف نامی قرن نهم هجری

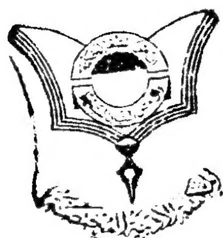
باهتمام:

قشقلی مسنّا

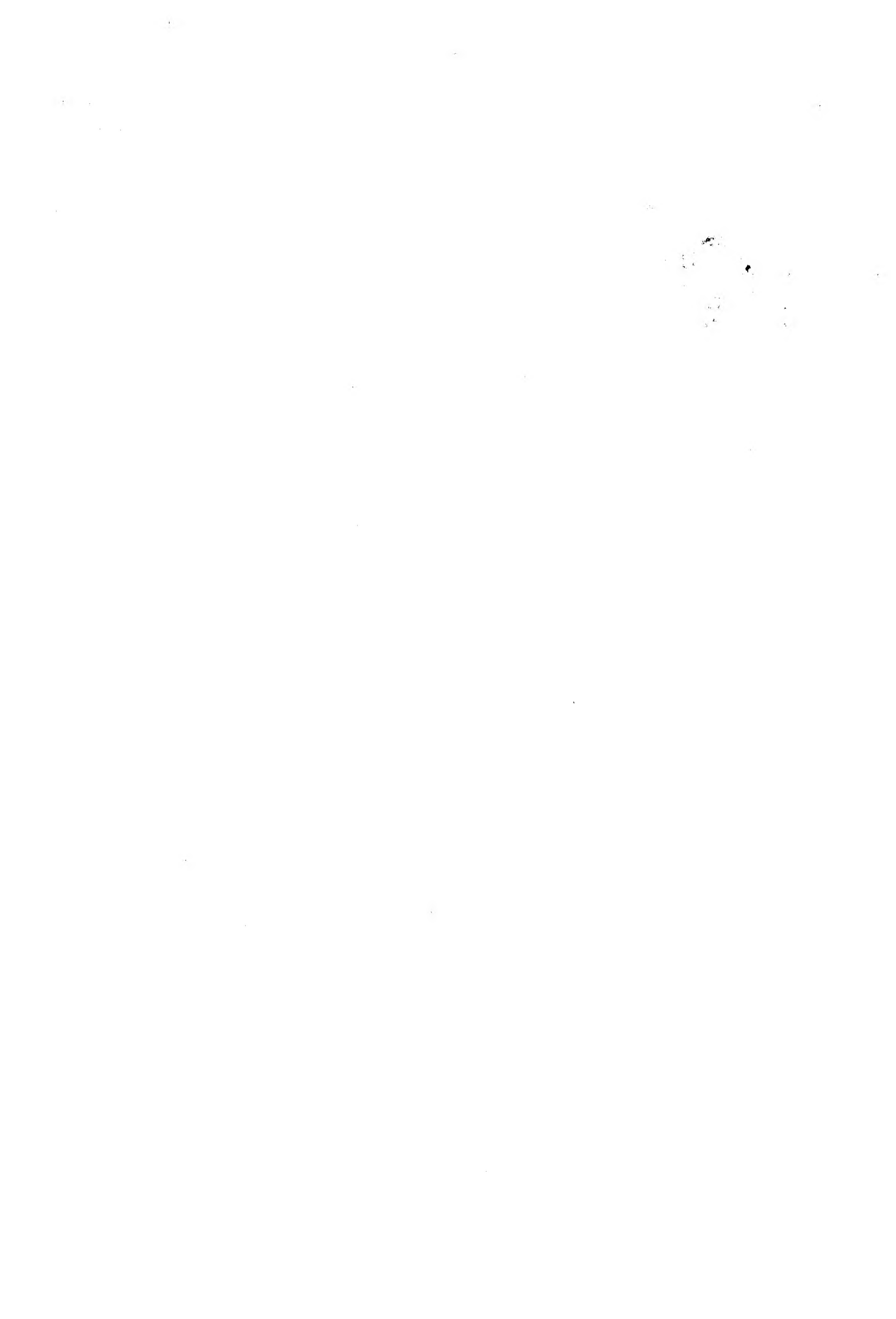
از سری میراث درخشان عارفان قرن نهم

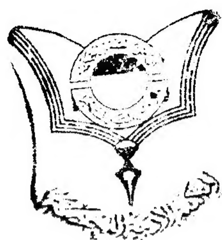
قیمت [illegible] ریال

انتشارات
مروی



بسم‌الله الرحمن الرحيم





میراث عارفانهٔ جاودانه

از:

امیر سیّد محمّد نوربخش

عارف نامی قرن نهم هجری

باهتمام:

مشعل قتلی

شناسنامه
میراث عارفانهٔ جاودانه
از: امیر سید محمد نوربخش عارف کامل واصل قرن هشتم و نهم
به اهتمام: حسین حیدرخانی مشتاق علی
تصحیح: محمد بهشتی
حروفچینی: مؤسسه همـراه
فیلم و زینگ: لیتوگرافی البرز
چاپ: اول
تیراژ: ۲ هزار نسخه
قطع: وزیری
تاریخ چاپ: ۱۳۷۱
ناشر: انتشارات مروی
آدرس: ناصر خسرو ـ تلفن ۳۱۳۶۲۵

فهرست عناوین کتاب

عنوان	صفحه
فشرده‌ای دربارهٔ زندگی	۱۵
نیاکان امیر سید محمد	۱۶
هجرت به لحصاء	۱۶
هجرت عبدالله بن محمد بخراسان	۱۷
تولد امیر سید محمد	۱۸
دوران طفولیت	۱۸
ایام کودکی	۱۹
شوق فراگیری	۱۹
استفاده از علامه حلی	۲۱
استفاده از علامه شیرازی	۲۱
درد طلب	۲۲
حکیم الهی	۲۲
سرمنزل مقصود	۲۳
مذهب امیر سید محمد نوربخش	۲۴
نقش امیر سید محمد در ظهور تشیع ایران	۲۸

قیام بر علیه شاهرخ تیموری ۲۹
شناخت شاهرخ گورکانی ۳۰
علت قیام نوربخشی ۳۲
انتخاب نوربخش جهت قیام ۳۳
اختلاف در زمان قیام ۳۳
نتیجه قیام بر علیه شاهرخ ۳۵
لغو حکم شهادت نوربخش ۳۶
تبعید به شیراز ۳۷
بازداشت دوم ۳۸
منبر تاریخی میرسید محمد نوربخش ۳۸
آزادی از سیاه چال ۴۰
نامه شدیداللحن امیر سید محمد به شاهرخ میرزا ۴۱
توطئه درباریان تیموری و تحریف نامه‌ها ۴۴
بیعت خواجه اسحاق با میرسید محمد ۴۷
مراسم خرقه پوشانی بر امیر سید محمد ۴۷
تحلیل عقائد مخالف و موافق ۴۸
علامه شهید نورالله شوشتری ۵۰
دلیل دوم ۵۱
پاسخ دلیل دوم ۵۲
طریق اجازه امیر سید محمد ۵۵

اویسیه ۵۶
نتیجه ۵۶
سوم ۵۶
دوران آرامش ۵۸
وفات امیر سید محمد ۵۹
قبلهٔ آمال و روضه حاجات ۶۱
تجلی علوی ۶۲
آثار سید محمد نوربخش ۶۴
مکتوبات ۶۵
رسالات ۶۷
آثار منظوم ۶۸
انتساب سادات به امیر سید محمد ۶۹
انتساب مشایخ به امیر سید محمد ۷۱
رساله حاضر ۷۲
مؤلف رساله ۷۲
زمان نگارش رساله ۷۳
نشر معارف ۷۴
مباحث رساله حاضر ۷۵
آغاز متن کتاب ۷۹

امیر سیدمحمد نوربخش میفرماید:

ای عزیز و ای پسر روحی من، حق را در این زمان مشکلات زیادی پیش آمده و من دست از جان شستم و در اینجا حقایقی را برای تبرک نوشتم.
ولیکن تسلط صوفیه مرا زیاد اذیت داده و رموز علوم مرا پنهان نموده است، لهذا اگر نوشته من بدست کسی رسید و او قدرت نشر این علوم را داشت بر او لازم است که آنرا بیان کند و از زیر پرده، عیان کند حقایق را.
که این راه، راه صواب است و ناشر آن مستحق ثواب است و منکر آن موعود به عقابست.

«از متن رساله در صفحه ۹۶»

هوالعلی الاعلی

حمدی که لمعات صدق آن دیده جان را منور دارد نثار خداوندی که جانهای پاک عارفان را بنور قدس الهیه خویش ابداع و عقول ایشان را به پر تو خورشیدگونه علم وحکمت خود اختراع فرمود. حمدی که نفحات اخلاص آن دماغ دل را معطر دارد نثار خداوندی که دلهای از خلق رسته به او پیوسته را، به انوار محبت و معرفت تجلی نمود و سینه‌های آنان را به نور شریعت منشرح ساخت. معبودی که سرافرازی تاجداران ملک معرفت بر درگاه جلال او از اقامت وظایف مسکنت سرافکندگی است و آبروی سلیمانان مُلک جان، در بارگاه کمال او از ادامت مراسم عبودیت و بندگی است. سلام و صلوات بر اول مخلوقات، مهتر کائنات، بهتر موجودات، خواجه عالم وجود و مظهر تام حضرت معبود، صاحب مقام محمود محمّد مصطفی باد که دست هیچ فهمی بذیل عظمتش نرسیده و مرغ هیچ وهمی در اوج حقیقتش نپریده.

و درود بی‌پایان بر بسمله کتاب موجود و آغاز مصحف وجود، مشرق طلوع انوار احدیت و نشر اسرار عالم خلقت، مظهر تمام نمای حضرت صمدیت و نفس نفیس ختمی مرتبت، میزان ایمان و معیار ایقان، علی مرتضی شهسوارِ کشور لافتی و زینت فزای تاج هل اتی باد. که طایر فکر ادراک در طیران هوای هویت او پر و بال ریخته، بوئی از گلزار وصالش نشنیده، و کمند ادراک در جولان فضای حقیقتش از آثار جلالش ندیده.

و صلوات بر اهلبیت او خاصه خاتم ولایت مطلقه و حقیقت کلیه الهیه ابی‌الوقت و مولی الزمان حجةابن الحسن عسکری که محبت و اطاعت و ولایت ایشان سبب نجات ماست باد.

طالبین طریق هدایت و اصحاب تحقیق و ذکاوت که از اشتیاق این بی‌بضاعت نسبت به نشر آثار غواصان بحار تمکین و مقبولان درگاه رب‌العالمین خبری داشتند، پیوسته می‌خواستند، تا ودیعت حیات به موکلان قضا و قدر نسپرده‌ام و رخت وجود از دهلیز تنگ اجل بیرون نبرده‌ام از افاضات مفخرالعرفا، استاد نحاریرالادبا، معدن اللطائف الروحانیه و مخزن المعارف السبحانیه امیر سید محمد نوربخش طیب‌الله تربته و رفع عالم القدس رتبته که نتیجه انفاس نامداران سلف بود، به سالکان با ارادت و طالبان مناهج سعادت و متعطشان درجات حسنی و زیادت پدید آرم.

وقت‌ها گذشت تا بخت یا رشد عزیزی از دیار حبیب، مجموعه‌ای بی‌نظیر از عارفی خبیر به تحفه‌ام آورد. که در دکان امکان، هیچ متاعی از او گرانمایه‌تر نتوان یافت و در بازار ادوار هیچ بضاعت از او با رفعت‌تر نتوان دید.

به شوق تمام رساله را مطالعه کردم از کلمات معجز بیانش حظ وافر یافتم و گاهگاه از بیانات طیباتش مطلبی مفروع بسمع اخلاء فی الله میساختم از برکات کلمات طیبه و فیوضات الهیه‌اش هزاران شقایق حقایق و یاسمین یقین و نسرین تمکین در بوستان سینهٔ برادران جسمانی و اخوان روحانی زاهر کرده، تا این درمانده وامانده را با قصور و کوتاه دستی و قلت سرمایه و عزت متاع، تشویق و ترغیب می‌کردند تا جواهر حقایق حکمت و معرفت و لالی لطائف رساله را به اهل سیر و سلوک تحفه دهم و در صفحه روزگار به یادگار بماند، زیرا کلمات عارفانه‌اش چون انفاس مسیح بن مریم دلهای مرده را حیات می‌بخشد و توهمات صوفیانه را از معارف عارفانه جدا نموده به حقیقت جویان می‌شناساند.

چون اصرار احباب که سردفتر وفا و اخوت و عنوان نامهٔ صفا و مروت هستند از حد گذشت، سعادت نصیب این بی‌بضاعت گردید تا به جهت احیای قلوب دل

مردگان بدعت‌های صوفیانه دم مسیحائی بوده و برای دور گشته‌گان از حقیقت عرفان اسلامی شیعی مصباحی راه‌نما باشد.

و سالکان مسالک اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیز که صراط مستقیم طریق الی الله را به یقین یافته‌اند و بر انوار قرآن و عترت دو امانت جدائی ناپذیر رسول خدا صلوات‌الله علیه طی طریق مینمایند، ریاض جان و روان مصنف را به سحاب دعوات صالحه تازه و نامی دارند و اگر در عبارات این مسکین خللی یا زللی مشاهده کردند آنرا به اصلاح آورند و ذیل عفو بر هفوة وی بپوشانند. حضرت حق تعالی همگان را از فتن ابلیسان آدم روی که در کمین نشسته‌اند تا پاکباختگان دل به کف را از صراط حقیقی منحرف نمایند و به بیراهه خیالات و اوهام خویش کشانند در امان بدارد. «این دعا را از همه خلق جهان آمین باد».

خاک پای شیعیان
حسین حیدرخانی مشتاق علی
عفی‌الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه

فشرده‌ای دربارهٔ زندگی

فخرالمحدثین، شمس المفسرین، اورع الفقهاء والمجتهدین، سلطان العارفین، کهف الواصلین مربی السالکین، سیدالمجاهدین، غوث المتاخرین، امیر سید محمد نوربخش، که یگانه زمان و نادرهٔ دوران خویش بود.

نیاکان امیر سید محمد

نیاکان حضرت امیر سید محمد نوربخش یکی از طوائف سرشناس و خوش نام قطیف، سادات موسوی هستند که انتساب شجرهٔ طیبهٔ طاهرهٔ آنان به ساحت اقدس حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام میرسد.

سرشناس‌ترین و برجسته‌ترین شخصیت طایفه موسوی قطیف (در قرن هفتم و هشتم هجری قمری) سید عبدالله بن محمد قطیفی لحصاوی است[۱] که ملجا و پناه ستمدیدگان و رنج‌کشیدگان عصر خویش می‌بود، دردمندان و درماندگان جز او نمی‌شناختند، توجه و ارادت و اعتقاد مردم قطیف موجب شده بود، صاحب منصبان و امرای حکومت نسبت به او حریم گیرند و از هرگونه بی‌حرمتی نسبت به او دوری گزینند زیرا مبادا روزی ارادتمندان و معتقدان او که از ایمان و ایقان وجودشان لبریز می‌باشد، به سپاهی تبدیل شوند و با اساس حکومتشان مخالفت نمایند[۲] زیرا دیده بودند که در یکی از سالهای عمر شریفش ارادهٔ زیارت بیت‌الله الحرام نمود، قسمت اعظم ساکنان قطیف با او هم صدا شدند تا در این سفر ملتزم رکابش باشند[۳] خلاصه این طایفه چشم و چراغ مردم قطیف بودند.

هجرت به لحصاء

سید محمد جد بزرگوار امیر سید محمدبن عبدالله که در قطیف بدنیا آمده بود[۴] بر اثر دعوتی که شیعیان لحصاء از او کرده بودند حدوداً در سال ۱۲۰۲ میلادی وارد بر لحصاء شده از آن پس لحصاء را برای زندگی اختیار نمود، و همان شأن و منزلتی راکه در قطیف داشت، دارا بوده، به حل و فصل امور مردم

---

۱ ـ انساب خاندان‌های نوربخش ص ۱۰

۲ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۰

۳ ـ انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۰

۴ ـ انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۲

لحصاء می‌پرداخت[۱] تا این که خداوند بر او و همسرش که از سادات طباطبائی بود[۲] فرزند پسری عنایت کرد که نامش را عبدالله نهادند[۳]

هجرت عبدالله بن محمد بخراسان

سید عبدالله بن محمد قطیفی تا دوران جوانی تحت تعلیم و تربیت پدر بزرگوارش بوده، با مرگ پدرش، عازم خراسان گردید تا بر زخمهای فراق پدری وارسته و بحق پیوسته را با شرف عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام مرهم گذارده[۴] از بی‌پناهی و بی‌پدری رهائی یابد. پس از توفیق زیارت و سعادت آستان بوسی حرم مولایش عازم قائن که مرکز قهستان[۵] بود گردید.

به عللی که متأسفانه تاریخ به آن اشاره‌ای ننموده، قائن را جهت زندگی اختیار کرد[۶] منطقه‌ای که سید حیدر تونی و سید علی همدانی مردم آن سامان را با عرفان و عارفان آشنا کرده بودند[۷] خلق خوش و رفتار توام با محبت سید عبدالله بن محمد موجب شد که در اندک زمانی مورد توجه مردم قائن قرار گیرد، در پی همین خوش‌نامی بود که خانواده‌ای از شیعیان او را به دامادی انتخاب کردند و دختر خویش را به نکاح او درآوردند[۸]

---

۱ ـ انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۱

۲ ـ انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۰

۳ ـ انساب خاندانهای مردم نائین ص ۱۵۹

۴ ـ محفل‌الاوصیاء ورقه ۵۵۳ ب

۵ ـ معجم‌البلدان یاقوت

۶ ـ محفل‌الاوصیاء ورقه ۵۳۳ - ب

۷ ـ نوربخشی مشربان هند ص ۱۱۱

۸ ـ انساب خاندانهای نوربخش ص ۱۳

تولد امیر سید محمد

در یکی از ماه‌های سال ۷۵۹[1] مطابق ۱۳۹۲ میلادی[2] در شهر قائن از ایالت قهستان پا بعرصه وجود نهاد. هنوز اربعینی از تولدش نگذشته بود که طایفه مادری به سنت خویش فرزند دلبندشان را به ارض اقدس طوس بردند تا نخستین دریافت او از تربت معطر و مشهد مطهر حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام باشد[3]

دوران طفولیت

سید محمدبن عبدالله از آن لحظه که دیده به دنیا گشود، در دامن مادری معتقد به ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و ارادتمندان به خاندان وحی ایام اولیه عمر را می‌گذرانید. عشق و طهارت، پاکی و محبت را در آغوش گرم او فرا گرفت.

اندوختهٔ این دلبند تاریخ آفرین قائن از پدرش عبدالله بن محمد که مردی زاهد و صالح و صاحب حال بشمار میرفت، همان بود که برای او در جامعه جایگاه مخصوصی بوجود آورد و بعدها در زندگی او اثر دریافت‌های این ایام را مشاهده می‌نمائیم که چگونه خشت‌های اولیه زندگیش زیربنای محکم و استوار شخصیت او گردیده‌اند، تا حدی که زمان ناگزیر شده است صفحاتی از تاریخ را به او اختصاص داده، رویدادها و وقایع زندگیش نشانهٔ شناخت انسان کامل و پر نتیجه‌ترین زندگی سالکانه بشمار رود.

---

۱ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۳۱۳ تاریخ ادبیات در ایران از صفا ج ۴ ص ۵۹ طرائق الحقایق ج ۳ ص ۷۱

۲ ـ دائرةالمعارف انگلیسی ص ۹۶۱

۳ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۰

ایام کودکی

پس از گذشت دوران اولیه حیات که آنرا طفولیت نامیدیم، اولین روزهـای کودکی از راه میرسند، سخن گفتن، راه رفتن، محبت شناختن را برای انسان دورهٔ طفولیت به هدیه می آورند.

سالهای کودکی هر کدام دارای موقعیت مخصوص بخودی هستند که مطرح کردن آنها در این رساله امکان‌پذیر نیست، لکن بدون تـردید انسـان ایـن ایـام خواسته‌هایش روزانه رشد می‌کنند و در پی گذشت روزها هفته‌ها شکل می‌گیرند و در آغوش زمان ماهها به آن دلبستگی پیدا می‌نمایند، و آنگاه کـه بـه سـالی رسید، انسان این دوره را وادار به شکـل دادن و حفـاظت از آن آموخته‌هـا و دریافت‌ها می‌کند، باگذشت سالها اگر تربیت گـونه‌ای بـاشد کـه انسـان دوران کودکی را به راستی و دوستی، محبت و عطوفت، پاکی و طهارت، رشـادت و شهامت، ایثار و سخاوت، عفو و اغماض سپری کرده باشد، زشتی‌ها را شناسائی نموده از صحنه زندگی خویش دور می‌سازد و اگر برخلاف آن زمان را پر کرده باشد، موضوع برعکس خواهد بود. روشنائی تبدیل به تاریکی و ظلمت جایگزین نور می‌گردد.

امیر سید محمد نوربخش در دامن مادری و تحت سرپرستی پدری، عمر را می‌گذراند که صراط توحید را شناخته و آنرا برای ادامه زندگی خویش انتخاب کرده بودند. بهمین جهت دلبندشان وقتی به سن هفت سالگی میرسد، قـرآن را حفظ داشته است[۱]

شوق فراگیری

---

۱ ـ ریحانة الادب ج ٦ ص ۲۵۱ و محفل‌الاوصیاء ورقه ۵۵۳ - ب طرائق الحقایق ج ۲ ص ۱۴۳

مستفیض شدن از فیوضات کلام الهی، لذت آموختن را به او چشانید و به این راز پی برد که درک معانی و حقایق پنهانی قرآن نیاز به دانستن علوم و معارفی دارد که او از آن محروم می‌باشد. پس از پی بردن به این حقیقت اغلب روزها در مجالس و محافلی که در حضور پدرش برقرار می‌شد شرکت می‌کرد، هم‌چنانکه حاضرین از بیانات و مواعظ و نصایح پدرش بهره‌ها می‌بردند، او نیز نصیبی بر دامن عمر میریخت.

پس از گذشت زمانی کوتاه احساس کرد نصایح و مواعظ پدر او را سیراب نکرده، آتش شوقش را فرو نمی‌نشاند، بهمین جهت از والدین خواست که او را به نزد استادی بفرستند تا مقدمات را فراگیرد[1]

عبدالله بن محمد، از شوق و اشتیاقی که فرزند دلبندش سید محمد را پر کرده بود لذت برده، او را به یکی از اساتید قائن سپرد و سفارش کرد تا گلهای استعداد فرزندش را شکوفا نماید، با سپری شدن زمانی نه چندان طولانی استادان قائن چنین صلاح دانستند که سید محمد را به خارج از قائن اعزام کنند. بهمین جهت حوزهٔ علمیه خراسان را برای ادامه تحصیلات او انتخاب نموده به صلاح‌دید والدینش او را به ارض اقدس فرستادند.

مدتی نه چندان زیاد در آن محیط سراسر قدس و طهارت در جوار سیدنا علی بن موسی‌الرضا علیه السلام به کسب علوم متداوله پرداخت تا آنکه فاضلی زبردست گردید، شور و هیجان او بهنگام مباحثات علمی و ذوق و شوقش برای بیشتر فهمیدن او را پر آوازه نمود، در اغلب مدرس‌ها، نام او شنیده میشود و این که فرزند قائن این همه دریافت مسائل علمی را از کجا فراگرفته. مسئله‌ای بود که همه و همه توجه داشتند علاوه بر امداد غیبی و عنایات الهی که نصیب سید محمد گردیده، بعضی دیده بودند که سید محمد بهنگام تشرف به عتبه بوسی حضرت علی‌بن موسی‌الرضا زبانش را بر ضریح مطهر مالیده عاجزانه استمداد مینماید که

---

۱ ـ نوربخشی مشربان هند ص ۱۱۲

درکسب علوم و معارف اسلامی عاجز نباشد[۱]

استفاده از علامه حلی

سید محمد پس از اینکه به حد نصاب از محضر شخصیت‌های علمی برجسته حوزه علمیه خراسان بهره‌مند گردید، جهت درک محضر حضرت شیخ اجل جمال‌الدین ابوالعباس احمدبن شمس‌الدین محمدبن فهد اسدی حلی که از مفاخر بزرگان و مشاهیر علمای امامیه قرن نهم، فقیه و محدث، عالم و زاهد، و عابد کم نظیری بوده، مقامات علم و فضل و عرفان و مراتب علمی و عملی را تواماً داشته، جامع معقول و منقول، فروع و اصول بوده[۲] عازم حله میشود.

مانند شخصیتهای برجستهٔ علمی آن عصر چون زیدبن علی‌بن هلال جزایری، محقق کرکی، ابن ابی جمهور احسائی، علی بن محمد طائی، عبدالسمیع بن فیاض اسدی حلی، رضی‌الدین حسین الشهیر به ابن راشد قطیفی، زین‌الدین علی بن محمد بن عاملی، علی بن فضل بن هیکل حلی و سید محمد بن فلاح موسوی[۳] در حوزه علمی ابن فهد حلی تلمذ نموده[۴] به مراتب عالی نائل آمد.

استفاده از علامه شیرازی

مقتدای اهل‌الله، افتخارالعلماء المتاخرین، افضل‌الحکماء المتألهین، امیر سید علی الشریف الشیرازی از جمله شخصیت‌های علمی است که در فنون حکمت و عربیت مهارت مخصوص داشته، حضرت امیر سید محمد نوربخش از او نیز استفاده‌های علمی برده‌اند.[۵]

---

۱ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۱

۲ ـ ترجمه عدةالداعی ص ۲ مقدمه

۳ ـ ترجمه عدةالداعی ص ۳ و ۴ و ۵ مقدمه

۴ ـ تشیع و تصوف ص ۲۸۴ و ۳۱۱ و طرائق الحقایق ج ۱ ص ۴۸۶

۵ ـ شرح گلشن راز ص ۳۴۲ پاورقی

خلاصه سید محمد به سرعت در همه علوم تبحر یافت[1] و با گذشت زمانی شمع شبستان محدثان و ستاره درخشان آسمان تفسیر و شمس شموس فقاهت گردید و در حکمت نیز بقول خودش «نه کم ز پور سینا»[2]

درد طلب

چون از تکمیل علوم رسمی و تألیف بعضی رسالات و تدریس در فنون گوناگون تسکین قلبی نیافت، شوق و درد طلب الهی در جان پاکش هویدا شده قوهٔ معاشرت با ظاهربینان و اهل علم و تدریس و تالیف را از او سلب کرد، جذبه الهی‌اش در ربود و به انجام عبادات و طاعات و تحمل ریاضات بدنی بیش از گذشته مشغول گردید.

ولی درد ایشان را دوائی نبود و سر سودازده آن نامور سامانی نمی‌یافت، سرگردانی و پریشانی به نهایت رسید. دانست که باید در پی یکی از واصلان مکمل و اولیاء صاحب دل به جستجو پردازد، بهمین جهت همیشه گرد درویشان می‌گشت[3] تا این که پس از چند سال کشش و کوشش و سرگردانی به خیال پایگاه جوانان بودن، نسیم عنایت الهی وزیدن گرفت، بوئی از نفخه روحانی به مشام جانش رساند.

حکیم الهی

ایامی که در هرات مشغول تحصیل بود به این سعادت سرافراز گردید. شیخ ابراهیم ختلانی که از جمله خلفای حضرت خواجه اسحاق ختلانی بود با وی ملاقات نموده، چون دید که سید جوان قابلی است وی را به خدمت خواجه

---

۱ ـ محفل الاوصیاء ورقه ۵۵۳ - ب

۲ ـ رساله واردات از مجموعه خطی ۶۱۷ مجلس شورای اسلامی

۳ ـ روضات‌الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۴۹

اسحاق دلالت کرد، وقتی متوجه آن صوب شد[۱]

سید محمد به اتفاق شیخ ابراهیم ختلانی، پس از طی منازل به ختلان رسیده، عازم آستان قبله راستان می‌گردد.

خادم خانقاه او را اذن ورود داده، در کنجی غریب‌وار ایستاد و به افق سعادتش خیره شده بود تا لحظهٔ دمیدن سپیده دولت دیدار را مشاهده کند، در غلبهٔ حیرت و شیدائی بسر می‌برد که صدائی او را به درون طلبید[۲] ناگهان آتشی از آن کلام بر جانش افتاد، وارد بر روضهٔ مبارکه شده، بدون اختیار سر بر زانوی حکیم الهی خود نهاد، چون مادری فرزند مرده، زار زار گریست، حکیم الهی دست نوازش بر سرش می‌کشید و به لفظ دلنواز و لطف غم‌گداز میفرمود: «شاکر باش که سلامت به مقصد رسیدی»[۳] سید محمد چون ذرات دیگر هم جنس خویش جذب حقیقت گردید.

دستور غسل دادند، سپس شربت قبولت به حلقوم تشنه‌اش ریختند، خرقه ریاضت و مجاهدت به او پوشانیدند[۴] دستور خلوت و عزلت دادند، سید نیز از سر درد به خلوت نشسته به یاد خدا مشغول شد[۵]

سر منزل مقصود

سید محمد بهمت مردانه قدم در خلوت نهاد، روزها را روزه داشت و اغلب به شربت آبی و مختصر نانی که از خوان ولی نعمتش حضرت خواجه اسحاق ختلانی اضافه می‌ماند، افطار می‌نمود که خود میفرماید: «هر چه فتوح و گشایش

---

۱ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۲ ص ۲۴۹

۲ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۱

۳ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۲

۴ ـ نوربخشی مشربان هند ص ۱۵۶

۵ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۴

نصیبم شد، از بازماندهٔ سفرهٔ خواجه علی‌الاطلاق بود»[۱] شب را دائماً در قیام به عبادت حق تعالی و ذکر به صبح میرسانید و روزها را در حالی که صائم بود به تلاوت قرآن و مراقبه بر حال خویش، به این ترتیب صحن دلش محفل طاعات شد، پس از این که نفس بهیمی را به نار ریاضت گداخت، صورت غیبی از دریچه دلش سرزد و مفتاح کرامات گردید[۲] در همین اوقات که به نصیب ازلیش سرافراز گشته، در جذبهٔ الهی آیتی روشن و در سلوک طریق ربانی اعجوبه‌ای بی‌بدل شده بود. صبح گاهی، ناگهان درب خلوت خانه‌اش گشوده شد، دیدهٔ رمد دیده‌اش به مشاهده جمال جانان روشن گردید که خطابش فرمود: دل خوش دار که ظاهر و باطن را از غبار اغیار پاک گردانیدی و قلب را به مرتبه آئینگی درآوردی که جمال مطلوب و حسن محبوب در آن میتوان مشاهده کرد. حضرت حق تعالی به حضرت خویش راهت داد و به درگاه قرب هدایت فرمود. از قبض و بسط گذشتی، وادی انس و هیبت را در نوشته به صدر ایوان وجود پیوستی.[۳] «الاان اولیاء الله لا خوف علیهم ولاهم یحزنون»[۴] نقد وقت او گردیده، از ناحیهٔ مقدسه پیر و مرادش لقب نوربخش گرفت[۵] همدم محرمان حریم قدس و هم‌نشین صدرنشینان مجلس انس شد، که مرتبهٔ ایشان بلندتر از آنست که در فضای خاطر عاطرشان جز آفتاب جمال حضرت محبوب حقیقی چیز دیگر جلوه نماید.

مذهب امیر سید محمد نوربخش

یکی از مسائل بسیار حساس و مهمّی که در تدوین احوالات عرفای عظیم‌الشأن اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد تحقیق و پژوهش پیرامون مذهب

---

۱ ـ تذکرة‌المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۴

۲ ـ نوربخشی مشربان هند ص ۱۵۶

۳ ـ ریحانة‌الادب ج ٦ ص ۲۵۱

۴ ـ سوره یونس آیه ٦۲

۵ ـ ریحانة‌الادب ج ٦ ص ۲۵۱

آن عارفان غیر صوفی است، و نه این که تاکنون به چنین مهمی عزیزان محقق توجه نفرموده‌اند، بلکه به جهاتی گاهی به خطا رفته‌اند و نتوانسته‌اند حقیقت را همانطور که هست بدست آورند مثلاً بعضی آنجاکه دربارهٔ شیخ شهید نجم‌الدین کبری ابرمرد تاریخ عرفان نوشته‌ای را تدوین نموده‌اند بدون توجه داشتن به موقعیت خاص زمانی آن بزرگوار فقط و فقط به ظواهر اکتفاکرده‌اند او را یک مسلمان غیر شیعی شناسانده‌اند، در حالی که شیخ شهید خود با یک رفتار بسیار حساس و دقیق اعتقاد مذهبی خویش را برای تازه آیندگان بیان نموده‌اند، می‌نویسند: «طالب راهی که حنفی مذهب بود، دست ارادت به شیخ شهید داده بود تا به مقصد اقصی رسد، پس از مدتی به شیخ عرض کرد که با این خلوات و اربعینات مرا گشایش بخشایشی رخ نداده است شیخ میفرماید: مذهب مالکی را اختیار کن، باز تغییری در حال مشاهده نمی‌کند، میفرماید حنبلی شو، شاید گشایشی در سلوک آید ولی باز نشد بدستور شیخ شافعی شد، ولی اثری نیافت و از هیچکدام مذاهب اربعه نتیجه‌ای عایدش نگشت خسته و نالان به نزد شیخ آمد و از حقیقت امر جویا شد، شیخ آرام دور از اغیار به او خطاب کرد جز از طریق مذهب جعفری نمی‌توان سلوک کرد و طالب، مذهب حقهٔ جعفری را پذیرفت[۱] و به نتیجه رسید.

یا آنجاکه دربارهٔ رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی نظر می‌دهند باز او را هم مسلمان غیرشیعی معرفی مینمایند در حالی که اگر محقق و پژوهشگر اجتهاد در تاریخ و تحقیق را آموخته باشد به نامهٔ شیخ حسن کرکری که از علاءالدوله سمنانی دربارهٔ مذهب و عقیده‌اش نسبت به اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سئوال نموده و آن بزرگوار جوابی بسیار قاطع داده‌اندکه از آن جز تشیع علاءالدوله استفاده نمی‌شود[۲] دیگر نمی‌نویسد که او مسلمان غیر شیعی

۱ ـ طلب اولین وادی سلوک ص ۱۸۸

۲ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۱ ص ۳۴۰ رجوع شود.

بوده است.

یا دربارهٔ امیر سید علی همدانی با آنهمه نظریات دقیق و اظهارات صریح که ایمان و ایقان او را به مذهب شیعه میرساند باز، عده‌ای او را مسلمان غیرشیعی دانسته‌اند.

این گونه اشتباهات صرفاً از دو جنبه خارج نیست یا می‌خواهند شخصیت‌های برجسته و عالی‌رتبه تشیع را ناجوانمردانه از او جدا کنند یا بر اثر ناآگاهی محقق به روش تحقیق سرچشمه می‌گیرد، که متأسفانه این اشتباه بعدها خوراک تبلیغاتی عده‌ای دشمن هم گردیده است.

نسبت به امیر سید محمد نوربخش نیز چنین بی‌انصافی‌هائی که گاهی از سر بی‌اطلاعی نویسنده به سبک و روش تحقیق است و در بعضی موارد هم بر اثر کینه و عداوت عده‌ای از خدا بی‌خبر صورت گرفته می‌باشد، صورت گرفته است.

ولی درباره مذهب آن بزرگوار که تشیع می‌باشد تحقیق را از دو جا شروع می‌کنیم.

الف: ریشه تشیع در نسبت جسمانی و روحانی آن بزرگوارانی که امیر سید محمد تحت سرپرستی آنان تربیت شده، ظاهر و باطنش را شکل داده‌اند.

اولاً تشیع در خانوادهٔ امیر سید محمد علاوه بر این که از نظر وراثت دیده میشود چنانکه ایشان به هفده واسطه مفتخر است که از فرزندان حضرت موسی‌بن جعفر علیه السلام می‌باشند[1] و مهمتر این که پدرش سید عبدالله بن محمد برای زیارت حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام به طوس آمده. بعد از تشرف به عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان آن حضرت در قائن مقیم شده‌اند[2] یعنی مجاورت آن ذریه معصوم و هشتمین امام شیعیان را گزیده‌اند. و دیگر این

---

۱ ـ ریحانة‌الادب ج ٦ ص ۲۵۱

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۳ و محفل‌الاوصیاء ورقه ۵۵۳ ب و ریحانة‌الادب ج ٦ ص ۲۵۱ و ریاض‌العارفین ص ۲۵۱

که با خانواده‌ای سرشناس از شیعیان قائن ازدواج نموده که ثمرهٔ آن امیر سید محمد نوربخش می‌باشد.[۱]

ب: تشیع در نسبت روحانی او نیز تا زمان شیخ شهید نجم‌الدین کبری با حجاب تقیه نزد مشایخ اجازات دیده شده و از زمان شیخ شهید گاهگاهی بطور خاصی اعتراف به تشیع نموده‌اند تا زمان علاءالدوله سمنانی که بطور واضح در بیان احکام شرعی و موارد زیاد دیگر مطرح گردیده است[۲] و در زمان سید علی همدانی بیشتر از گذشته به تشیع تظاهر کرده‌اند تا این که زمان خواجه سید اسحاق ختلانی بدون کوچکترین بیم وهراسی به شیعه بودن افتخار می‌کردند[۳] خواجه چنان تعصبی نسبت به تشیع داشته است که حتی شاگرد شایسته خویش امیر سید محمد نوربخش را به ایجاد یک حکومت صوفی شیعی در مقابل دستگاه دیکتاتوری شاهرخ تیموری تشویق و تحریک میفرماید[۴] چنانکه خود نیز به این مهم اشاره کرده: در آنچه استاد من خمیر کنندهٔ من خواجه جهان اسحاق ختلانی فرموده‌اند اینست که تمسک من از امام کل جهان مظهر تجلیات خدا جانشین بلافصل رسول صورت عالم سر طریق عالم خفی علی مرتضی است[۵] و از این دو چنبه مهمتر نوشته‌های آن بزرگوار است که در تمامی آنها نشانه‌های تشیع بخوبی دیده میشود.

مثلاً آنجا که دربارهٔ نهضت خویش مطالبی را بیان داشته میفرماید: «نسبت من قریشی و هاشمی و علوی و فاطمی و حسینی و کاظمی است و در علوم شریفه جعفری پیرو آدم الاولیاء حضرت علی مرتضی علیه‌السلام هستم»[۶]

---

۱ ـ به صفحه ۱۷ همین کتاب رجوع شود

۲ ـ به مقدمه رساله مناظرالمحاظر للناظر الحاضر رجوع نمائید

۳ ـ تذکرةالمشایخ نوربخشیه ص ۱۷۹

۴ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۵ ـ رساله حاضر در صفحه ۸۹

۶ ـ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب گردآوری ابوالقاسم ابو اعلی نسخه خطی موزه بریتانیا شماره

یا در نامه‌ای که به شاهرخ تیموری می‌نویسد میفرماید: «و او را به شرف من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً برساناد و از خذلان من مات علی بغض آل محمد مات کافراً برهاناد»[1]

یا در نامه‌ای که به میرزا علاءالدوله فرزند میرزا بایسنقر نوه شاهرخ میرزا نوشته‌اند می‌نویسد:[2]

هم ولی را ولی تواند دید — مصطفی را علی تواند دید

یا در نامه‌ای که نصیحت به مریدانش می‌باشد میفرماید: چون نبوت ختم شد به حضرت مصطفی صلی‌الله علیه و آله، ولایت ختم می‌گردد بر علی و اولادش علیهم‌السلام.[3]

یا در رساله معراجیه میفرماید: «حضرت رسالت در سال رحلت سفارش امت را به کتاب‌الله و عترت فرمود: «کما قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی....»[4]

نقش امیر سید محمد در ظهور تشیع ایران

پس از مطالعه آثار سید محمد نوربخش به این نتیجه خواهیم رسید، نه تنها او از مشاهیر و نوابغ عالم تشیع بشمار میرود بلکه مدافع سرسخت حقوق اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بوده، و برای این که حساسیت خویش را نسبت به تشیع و ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین ظاهر سازد، سیاه پوشیدن را سنت خویش و یارانش قرار داده و اعلام می‌کند که ما در پی واقعهٔ هزار غصهٔ

۷۹۸۸

۱ - نسخهٔ خطی شماره ۴۷۷۹ کتابخانه ملك

۲ - مجموعه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ۳۶۵۴

۳ - نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۴۷۷۹

۴ - رساله معراجیه نوربخش کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۴۹۷

کربلا عزادار هستیم تا اگر جائی امکان ابراز تشیع را نداشت با این سنت مورد سئوال قرار گیرد و جای صحبت را باز کند این همبستگی بین افکار و آراء امیر سید محمد با تشیع دیده میشود که امثال دکتر کامل مصطفی الشیبی معتقد است تفکیک ناپذیر می‌باشد.[۱]

از طرفی با مطالعه‌ای دقیق و دور از تعصبات دوستی و دشمنی نهضت او بر همین اساس بوده که عده‌ای ظهور نوربخش را نوعی نهضت تشیع دانسته‌اند.[۲] و معتقد شده‌اند که او در فکر ایجاد یک دولت شیعی[۳] بوده و بهمین جهت نوربخشیه در نشر تشیع تأثیر عمده‌یی داشته و حتی دعوت آن فرقه بصورت نوعی از قیام نیز جلوه کرده[۴] است.

قیام بر علیه شاهرخ تیموری

زیربنای هر قیامی را علت و عللی تشکیل می‌دهد که حقیقت آن بشمار میرود، علت ظاهر آن گاهی با علت باطنی‌اش مخالف بوده، زمانی هم ظاهر و باطن هم آهنگ و هم جهت بوده‌اند. لکن در چنین موردی عده‌ای سوداگر که منافع و موقعیت خویش را در خطر می‌بینند برای حفظ خویش شایعه پراکنی‌ها نموده تا شاید بتوانند لطمه‌ای و ضربه‌ای به پیکر آن قیام وارد سازند و مانع شوند که منافع آنان به خطر افتد.

بهنگام تحقیق و بررسی پیرامون علت و علل هر رویدادی، محقق باید برای این که به حقیقت پی ببرد و هر حرکتی را مردمی یا الهی نداند باید از اصیل‌ترین متون تاریخی که در عصر آن قیام تدوین شده تحقیقات خویش را آغاز کند،

---

۱ ـ تشیع و تصوف ص ۳۲۱

۲ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۳

۳ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۴ ـ تاریخ ادبیات ج ۴ ص ۷۸

بی‌طرفی نویسنده بهترین چراغ راه تحقیق است. پس از این که به ماهیت آن قیام پی برد، باید مخالفت‌ها را شناسائی نموده و ریشه‌یابی نماید که چه عاملی موجب شده در قیام مردمی که برای حفظ حقوق انسانها صورت می‌گیرد یک سرمایه‌دار به شایعه پراکنی و جوسازی می‌پردازد. مثلاً اگر قیام مردمی و مذهبی باشد، معلوم است که چرا عناصر فاسدالعمل و فاسدالعقیده با آن سر ستیز دارند و جهات دیگر که بررسی و نتیجه‌گیری آن را بعهدهٔ تازه آیندگان می‌سپاریم.

اگر به این مقدمه بسیار کوتاه و فشرده، هر نویسنده‌ای توجه داشته باشد از صراط حقیقت منحرف نشده، همان را می‌نویسد و تحویل جوامع می‌دهد که رضای حضرت حق تعالی در آن است.

در مورد قیام امیر سید محمد نوربخش افراط و تفریط زیاد شده است گروهی به حمایت و عده‌ای به مخالفت توام با تهمت مطالبی ناصواب به قید تحریر درآورده‌اند که باید دور از هر تعصبی بین افراط ها و تفریط ها جدائی بوجود آورد و سپس برای شناخت حقیقت قیام آن بزرگوار برعلیه شاهرخ میرزا گورکانی تحقیقی کارساز و بررسی بی‌غرض را آغاز کرد.

شناخت شاهرخ گورکانی

شاهرخ میرزا تیموری در سال ۷۷۲ متولد و در سنه ۸۰۷ بعد از پدر به سلطنت رسیده است، او تنها پادشاه تیموری است که بر اکثر بلاد ایران آن روز تسلط داشته و شاهزادگان دیگر حکومت‌هائی جزئی داشته‌اند. شاهرخ میرزا پس از ۴۳ سال سلطنت در صبح یکشنبه ۲۵ ذیحجه موافق اول نوروز از دنیا رفت، زوجه او گوهرشاد آنجا به میرزا عبداللطیف[1] که همراه شاهرخ بود دستور داده جسد او را به هرات برد و او چنان کرده، در مدرسه‌ئی که گوهرشاد آنجا بنا کرده بود بخاک سپردند.

---

۱ ـ فرزند الغ بیگ و نوه شاهرخ میرزا می‌باشد

مورخین بر این عقیده‌اند که شاهرخ میرزا مردی متعصب و دیندار بوده که هیچوقت از اداء نماز و دعا فارغ نمی‌نشست و حتی در جنگ سپاه را وادار می‌کرد که از خواندن نماز غفلت ننمایند. شاهرخ میرزا بیشتر ایام فراغت خویش را به مصاحبت با علماء و دانشمندان می‌گذرانید و دربار او مجمع اهل علم و ادب بود چنانکه بیشتر از امراء و وزرای خود را از این طبقه انتخاب کرده بود. این رسم و آئین همهٔ مکاران و دنیاداران مست است که محض عوام فریبی و استحکام پایه‌های حکومت زور و قلدری و اطفاء آتش شهوات نفسانی خویش ظاهر آداب و رسوم مذهبی و معتقدات عوام را محترم می‌شمارند اما اعمال و رفتار آنان نزد عقلاء و خاصه علماء اعلام و رهبران مذهبی فاقد هر نوع ارزش است. زیرا حکومت اینان اسلامی نیست و بدست شخصیت‌های اسلامی اداره نمی‌شود. مثلاً برای عوام‌فریبی چنین سلاطین جور و حکام و امراء عیاش و خوش‌گذران به آرامگاه بزرگانی چون شیخ احمد جام و علاءالدوله سمنانی و ... رفته‌اند و از تربت آنان طلب همت کرده‌اند و بر درگاه اولیاء بوسه زده‌اند و بر خاک حرم آنان سجده کرده‌اند امّا اولیاء حی و حاضر زمان‌ها را زجر داده‌اند و به زندان و شکنجه و مرگ محکوم کرده‌اند، منصورها را بالای دار میبرند و عین‌القضاةها را آتش میزنند و شهاب‌الدین‌ها را مقتول و مسموم میسازند و بعد از خاک آنان طلب همت می‌کنند و نذرها و نیازها تقدیم می‌دارند[۱]

و شاهرخ میرزا تیموری درست از جمله سلاطینی می‌باشد که مطالب فوق درباره‌اش صدق می‌کند، عده‌ای از عرفاء و علماء اصلاح طلب را که از مفاسد اجتماعی رنج می‌بردند و از لگدمال شدن حقوق محرومان جامعه بدست شاهزادگان و درباریان به ستوه آمده بودند قیام کردند را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند.

---

۱ ـ تحقیق در احوال و آثار سید محمد نوربخش ص ۴۲

علت قیام نوربخشی

آنجاکه تاریخ سکوت کرده است به سختی می‌توان صحیح و ناصحیح را تشخیص داد و درست را با نادرست هم دوش ننمود، و باید دانست که هم‌خانه شدن حق و باطل انسان جویندهٔ حقیقت را به بیراهه می‌افکند و لحظه به لحظه او را از حقیقت دور میسازد، در چنین موقعیتی نویسنده محقق باید در هر اشارتی، بشارتی دریافت دارد، تا نشانهٔ راه تحقیق باشد، و او را تا حد امکان به مقصد اقصی آرزویش برساند. یکی از آن موارد، موضوع قیام امیر سید محمد نوربخش بر علیه شاهرخ میرزای تیموری می‌باشد که قسمتی از تاریخ را بخود اختصاص داده است. باید جهت‌ها و علت‌های قیام شناخته شوند تا زیربنای قیام او را بتوان بررسی کرد و بهتر به ماهیت قیام او پی برد.

الف: نخستین علتی که نظر را بخود جلب مینماید، علوی بودن خواجه سید اسحاق ختلانی است که مؤمن به مبانی اصول اعتقادی تشیع روح اسلام ناب محمدی بوده است و معتقد بوده که خلافت اسلامی از زمان کودتای سقیفه آن بنای بی‌بنیاد از مسیر الهی‌اش منحرف شده، غاصبان بدون داشتن کوچکترین حقی آنرا غصب نموده به ظالمانی پس از خود سپرده‌اند. و چون خواجه اسحاق ختلانی همیشه ترویج مذهب شیعه در خاطر عاطرش جلوه می‌نمود و از استیلاء سلاطین اهل سنت خصوصاً شاهرخ میرزا به غایت معلول بود، بر آن شد که به طریق بعضی از اکابران سلف که بر متغلبان عباسی و غیر هم خروج کرده‌اند، او نیز وسیله‌ای آغازد که عالم را از وجود متغلبان زمان پاک سازد[1] در اینصورت خواجه در فکر ایجاد یک دولت صوفی شیعی[2] بوده است و پیوسته می‌کوشیده تا وسائل قیام بر علیه شاهرخ میرزا را فراهم آورد.

---

۱ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۲ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

انتخاب نوربخش جهت قیام

خواجه اسحاق ختلانی که با چنین آرزوئی به سر می‌برد و بدنبال فرصت قیام و مهیا نمودن لوازم آن می‌بود، و می‌کوشید برای فرماندهی این حرکت انقلابی شخصی را انتخاب نماید که شایستگی آنرا داشته باشد، بهمین جهت پیوسته ارادتمندان و معتقدان خود را مورد مطالعه قرار می‌داد تا این که در سید محمد نوربخش آن نژاد عربی هوشمند و دلیر[۱] آثار رشد و نجابت و انوار علم و همت و شجاعت در ناصیه میر دید[۲] بر مراتب استعداد و کمال سید[۳] پی برد، او را مورد تکریم فوق‌العاده ساخت و داعیهٔ خروج بر سلطان وقت را که در سید هم پیدا شده بود نیز در وی تأئید و تقویت کرد[۴] و به او جرأت داد[۵] تا بر علیه پادشاهی مقتدر و عوام فریب شاهرخ تیموری قیام کند.

اختلاف در زمان قیام

مسلماً مشورت در تمامی امور یکی از عوامل بسیار مؤثر در تکامل عقیده و پیشرفت بشمار میرود چنانکه حضرت حمید در قرآن مجید به این مهّم امر فرموده میفرماید: «وشاورهم فی‌الامر»[۶] و رسول خدا صلوات‌الله علیه هم در جاهای مناسب با نزدیکان مشورت فرموده‌اند، اگر یکی از آنان که رسول خدا برای مشورت انتخاب می‌کردند، نظری می‌داد که با رأی ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه تطبیق نمی‌کرد، لکن خیر و صلاح امت اسلامی در آن بود، نه

---

۱ ـ محفل‌الاوصیاء ورقه ۵۵۳ - ب

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۳ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۴ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۴

۵ ـ محفل‌الاوصیاء ورقه ۵۵۴

۶ـسوره آل عمران آیه ۱۵۹

تنها مورد سرزنش و نکوهش قرار نمی‌گرفت بلکه نظرش را می‌پذیرفتند و به آن عمل می‌نمودند چنانکه در جنگ خندق رسول‌الله(ص) به پیشنهاد سلمان فارسی بر اطراف شهر خندق حفر فرمودند.

در زمان قیام بر علیه شاهرخ میرزا تیموری، امیر سید محمد نوربخش به پیروی از این سنت اسلامی نه بعنوان اعتراض به مرادش، پیشنهاد کرد که زمان قیام را تا آمادگی کامل به تأخیر اندازند و خواجه اسحاق موافقت ننموده، امیر سید محمد نوربخش هم، همان کرد که پیرو مرادش به آن امر فرموده بود.

آنگاه جای بسی تعجب است که بعضی به این عمل ایراد می‌گیرند و می‌نویسند: «تمامی بزرگان اولیاء و مشایخ اتفاق و اجتماع دارند که مرید را شایستگی رد و قبول فرمان مراد نیست، بلکه باید جملگی تابع امر شیخ و دستور رهبر باشد یعنی کالمیت بین یدی‌الغسال از خود اراده‌ای ابراز ندارد[1] به این دلیل امیر سید محمد نوربخش را مورد حمله قرار داده و بر او ایراد گرفته‌اند که چرا در مقابل زمان تعیین شده قیام از طرف پیر و مرادش، نظری داده آن زمان را نپذیرفته است.

باید به چنین سینه چاکان گفت: خواجه شهید ما اسحاق ختلانی هرچه بزرگ باشد در مقابل ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه به حساب نآید و علاوه اگر سید محمد نوربخش به عنوان مخالفت با زمان قیام هم نظری داده‌اند. فقط صرفاً به جهت عملی شدن آرزوی پیر و مرادشان بوده است. اگر مخالف بودند، بدون تردید در جنگ بر علیه شاهرخ فرماندهی سپاه را نمی‌پذیرفت. علاوه چون بهمان مسئله‌ای که امیر سید محمد نوربخش اشاره کرده بود توجهی نشد، جنگ نتیجه‌ای مطلوب نداشت یعنی شکست خوردند.

علاوه عمل به یک سنت بسیار مهم اسلامی شیعی را نباید چوب تکفیر کرد پس از هفتصد سال بر سر امیر سید محمد نوربخش فرود آورد. بازار دیگران را

---

۱ ـ اصول تصوف ص ۳۱۹

گرم کرد. بر فرض اینکه در این گونه بازارهای حب جاه دکانی هم به انسان بدهند آخر باید دکان را گذاشت و رفت و در یوم‌المحشر پاسخ این گونه رد و قبول‌ها را داد.

بگذریم به سال ۸۲۶ در کوه تیری از قله‌های ختلان[۱] از ناحیه خواجه اسحاق ختلانی دستور قیام صادر شد، امیر سید محمد نوربخش معتقد بود که تا آمادگی کامل باید اعلام قیام را به تأخیر انداخت[۲] بهمین جهت به پیر و مرادش عرض کرد: حالیا استعداد این کار چنانکه می‌باید نیست و با پادشاهی مثل شاهرخ میرزا که بر ایران و توران و هند و عرب و عجم متسلط است بی‌استعداد تمام مقاومت نمی‌توان کرد[۳] ولی خواجه اسحق از شدت هیجان عجله کرد[۴] دستور حمله داد، و امیر سید محمد نوربخش هم اطاعت نمود.

نتیجه قیام بر علیه شاهرخ

سید محمد پس از این که متوجه شد پیر و مرادش خواجه اسحاق ختلانی بر این عقیده است قیام بر علیه شاهرخ میرزا را به تأخیر نباید افکند، تصمیم گرفت مطیع امر باشد. پیروان خواجه از صوفی و غیر صوفی که همه از ارادتمندان و معتقدان بودند و عدهٔ حرکت جنبش را در یکی از قله‌های ختلان که در کوه تیری[۵] واقع بود گذاشتند، مفسدان و رقیبان سلطان بایزید را که از جانب شاهرخ میرزا حاکم آن دیار بود از داعیه خواجه و میر واقف ساختند[۶] حاکم دست نشانده شا هرخ میرزا قبل از این که مرکز حکومت را در جریان امر بگذارد اقدام

---

۱ ـ طرایق‌الحقائق ج ۱ ص ۴۸۵

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴

۳ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴

۴ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱۵

۵ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱۵

۶ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

به تعقیب اتباع خواجه و سید کردند، خواجه اسحاق در کوه تیری که شامل قلعه‌ای نزدیک ختلان بود بعد از اعلام خروج بهمراه سید و چند تن دیگر از مشایخ وقت دستگیر شدند[۱] در همین موقع خبر قیام نوربخشیان به شاهرخ میرزا تیموری رسید، شاهرخ که از انتشار دعوت حروفیه در ارتش خود قبلاً بر آشفته بود، با پدید آمدن این حرکت تازه در صدد برآمد هر دو را ریشه‌کن سازد[۲] بهمین جهت فرمان قتل شورشیان نوربخشی را صادر کرد که خواجه و برادرش و میر سید محمد نوربخش را به قتل برسانند[۳] پس از این حکم بود که خواجه اسحاق ختلانی و برادرش[۴] و دو پسر و قریب به هشتاد تن از صوفیه و جمع دیگر[۵] در بلخ شهید شدند[۶]

لغو حکم شهادت نوربخش

در مورد به شهادت نرسیدن حضرت امیر سید محمد نوربخش پس از ارادهٔ الهی میتوان به دو علت اشاره نمود که آن دو علت نیز برای تحقق یافتن ارادهٔ الهی به ظهور پیوسته است.

الف: حضرت میر سید محمد به اندازه‌ای مورد علاقه مردم بود که ظاهراً شاهرخ جرأت نکرد او را بکشد[۷]

ب: و این که نقل کرده‌اند شاهرخ میرزا پس از صدور فرمان قتل سید محمد نوربخش به درد شکم مبتلا شد و طبیب مخصوص از معالجه آن عاجز گشت و

۱دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

۲ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱۵

۳ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۴ ـ طرائق‌الحقایق ج ۱ ص ۴۸۵

۵ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۲ ص ۲۵۰

۶ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۷ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱۵

بالاخره مسئله را پیش خود حل کرده بعرض شاهرخ رسانید که به قتل سیدی که در عالم از نظر تقوی و زهد و کمالات صوری و معنوی و علم و ریاضت بی‌نظیر است فرمان داده‌اید، داروی این درد، در نقض آن حکم است، شاهرخ رای طبیب را پذیرفته و از قتل حضرت سید محمد منصرف گشت مقارن همین احوال درد شکمش تسکین یافت و او را تنبهی حاصل شد.[۱]

پس از لغو حکم شهادت امر کرد که سید را راهی هرات سازند و امرای شاهرخی او را با جمعی روانه هرات نمودند[۲]

تبعید به شیراز

شاهرخ میرزا پس از ورود امیر سید محمد به هرات از او کیفیت حال را پرسید، گفت: قصد یک موی هیچ مسلمانی نکرده‌ایم و تیری بر روی هیچکس نینداخته‌ایم، او را مقید به حصار اختیارالدین فرستادند و مدت هیجده روز در چاه آن حصار بود، بعد از هیجده روز بیرون آوردند[۳] فرمان داد به شیراز تبعیدش کنند[۴] در شیراز ابراهیم سلطان پسر شاهرخ میرزا که حکومت آن نواحی را داشت بعد از مدتی حکم کرد که بند از پای او بردارند و بگذارند که بهر کجا خواهد برود، حضرت میر از آنجا به طرف شوشتر و بصره روانه شدند و از بصره به حله رفتند و مردم آنجا میرسید محمد را وظایف و خدمتکاری به جا آوردند و از آنجا به بغداد و زیارت مشاهد متبرکه توجه نمودند[۵] و عتبات مقدس شیعه را زیارت کردند، چندی بعد به گیلان رفت[۶] بهمین سبب‌ها شاهرخ

---

۱ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۲ ـ طرائق‌الحقایق ج ۲ ص ۱۴۵

۳ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

۴ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱٦

۵ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۵

٦ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

مضطرب شد[۱] مصمم گردید فرمان بازداشت حضرت میر سید محمد را صادر کند.

در همین موقع حضرت میر سید از گیلان عازم کردستان شدند چون خبر وصول میر به کردستان، در آذربایجان به شاهرخ میرزا رسید، به امرای آن حدود نوشت هرجا میر و توابع او را دریابند، بند کرده روانه اردوی وی سازند[۲]

بازداشت دوم

با رسیدن فرمان دستگیری، عمال شاهرخی حضرت میر سید محمد راگرفته به اردوی میرزا شاهرخ فرستادند، پس از طی منازل وقتی میر سید محمد به اردوی شاهرخی در آذربایجان رسید، او را به نزد شاهرخ بردند با او عتاب و تهدید بلیغ نمود و چون بر حضرت نوربخش منکشف شد که او عزم قتل دارد، لاجرم به حکم «الفرار ممالا یطاق من سنن المرسلین» تنها فرار نموده سر شب در کوههای پر برف به سر می‌برد و ماکولی نمی‌یافت، راه به آبادانی نمی‌برد آخرالامر از آنجا به خلخال آمد، والی آنجا او راگرفته به اردوی میرزا شاهرخ فرستاد، در اردوی شاهرخی به حکم پادشاه امیر سید محمد را در چاه کردند و بعد از پنجاه و سه روز از حبس بیرون آوردند مقید بهرات بردند[۳]

منبر تاریخی
میر سید محمد نوربخش

شاهرخ میرزا بعد از آنکه میر سید محمد به هرات رسید از او خواست که روز جمعه به منبر برود و از دعوی خلافت تبری جوید[۴] روز جمعه همین که خواستند

---

۱ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱۶

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۳ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۴مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

زنجیر از پاهایش بردارند تا منبر رود حضرت میر مخالفت کرده[1] با همان غل و زنجیر که بر پاهایشان بود به منبر رفتند فرمودند: «که از این فقیر سخنی می‌گویند اگر گفتیم و اگر نگفتیم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین» فاتحه خواندند فرود آمدند[2]

در این منبر به سه مهم باید توجه داشت تا فهمید حضرت میر را به این منبر مجبور کرده‌اند و خود کوچکترین علاقه‌ای به مسئله نداشته است.

الف: حضرت سید محمد ناگزیر بوده است برای حفظ جانش پیشنهاد شاهرخ را به‌پذیرد ولی طوری برنامه‌اش را پیاده کند که لطمه‌ای به او نخورد. و تائید شاهرخ نشود.

ب: برای اینکه به مردم بفهماند او را مجبو رکرده‌اند تا چنین کلماتی را بر فراز منبر به زبان آورد، مانع شده است زنجیر از پاهایش باز کنند، با این تدبیر نشان داده که در چنین موقعیتی این کلمات را به زبان می‌آورد و اگر در شرائطی غیر از وضعیت کنونی بودم، همان سخنان خویش را باز می‌گفتم و خلاصه بمردم بفهماند برای حفظ جانم چنین منبری را قبول کردم.

ج: از طرفی تنها وسیله‌ای که حضرت میر سید محمد می‌توانسته به پیروانش بفهماند هنوز زنده است و در سیاه چالهای شاهرخی با چنین وضعی بسر میبرد، قبول پیشنهاد شاهرخ میرزا نموده است.

د: لفظ اگر گفتیم و اگر نگفتیم، بهترین نشانهٔ سیاستمداری و تدبیر الهی اوست، زیرا بدون تردید عمال دربار شاهرخی در کنار آنچه امیر سید محمد نوربخش مدعی آن بوده است و آنرا زیربنا و اساس جنبش اسلامی شیعی خویش قرار داده بود عده‌ای به حیله و تزویر کلماتی به مصلحت دربار تیموری و بر ضرر میر سید محمد، به آن فرموده‌ها افزوده بودند، حضرت میر با این دو کلمه «اگر گفتیم، اگر

۱نوربخشی مشربان هند ص ۱۲۰

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

نگفتیم» به مردم در نماز جمعه فهمانده‌اند که تمام آن نسبت‌ها و نقل قولها که از من می‌کنند درست نیست، از آنچه که بمن تهمت زده‌اند توبه می‌کنم و متقابلاً به آنچه که از سر ایمان و ایقان گفته‌ام به آن‌ها معتقد می‌باشم که با زنجیر به منبر آمده‌ام.

چنانکه بعد از آزادی همان راه گذشته را ادامه داد، چنین نتیجه می‌گیریم که آن نویسنده محترم گرفته است: «برای آنکه از تعقیب و سوءظن او (شاهرخ) خلاصی یابد، ناچار به منبر رفت و با بیانی که از وجود الزام و اکراه حاکی بود آن دعوی را که از وی نقل می‌کردند به نحوی مبهم تکذیب و انکار کرد[1]

آزادی از سیاه چال

شاهرخ میرزا، خویش را با همان منبر قانع کرد در پی این منبر بود که در جمادی‌الاولی سنه اربعین و ثمان ماة بند از پای او برداشتند و حکم کردند که درس علوم رسمی گوید و کثرت بخود راه ندهد و دستار سیاه نبندد[2] حضرت امیر سید محمد نوربخش که به مصلحت تعهد کرده بود بعد از آن جز تعلیم و تدریس کاری نکند، پس از گذشت زمانی کوتاه دوباره در بین تدریس به اشاعهٔ آنچه که بخاطرش سختی سیاه چالها و شکنجه‌ها و تبعیدها را تحمل نموده بود پرداخت و این وعده را به سر نبرد باز مورد سخط و تعقیب شاهرخ واقع شده در پانزدهم رمضان[3] سال ۸۴۸ او را به تبریز فرستادند[4] تا والی آنجا او را به روم

---

۱ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷

۳ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۴ ـ دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

بفرستد چون به تبریز رسید از آنجا مکتوبی به هرات فرستاد و در آن مکتوب بود «که تا به این جا رسیدیم صد هزار مرد نیازمند مشتاق صحبت رسیدند «یریدون لیطفوا نورالله به افواههم والله متم نورهِ و لوکره المشرکون»[۱] بند از پای امیر سید محمد نوربخش بازکردند و به طرف روم روانه‌اش نمودند، ولی چون برای این سفر اشارت در حقیقت غیبی نبود به طرف شروان حرکت فرموده، از آنجا بـه گیلان رفته و مدتی سکونت اختیارکردند مترصد اشارت غیبی بودند[۲] تا با توجه به آن امر غیبی محیط زندگی را اختیارکنند.

نامه شدیدالحن امیر سید محمد به شاهرخ میرزا

حضرت امیر سید محمد پس از این که آزادی کامل نصیبش شد و به اشاره غیبی بشارت یافت که ضرورت دارد حقیقت را تا به‌گوش شاهرخ میرزا برساند، نامه‌ای جهت او نوشت که بعدها توانست به عنوان یک سند تاریخی مهّم گویای اعتقادات امیر سید محمد باشد و تهمت‌های دشمنان که از سر بغض و عداوت وحسادت و کینه به او زده بودند و هنوز هم ناجوانمردانه میزنند نمایان گـردد. پس از قرن‌ها مشت مردمی کینه‌توز و بی‌ایمان را بازکند، آنان راکه قرنها همان تهمت‌ها را به خورد اهل سیر و سلوک داده‌اند، بهمه آنهائی که از سر غرض و تعصب به‌گروهی یا شخصی ارادت نمی‌ورزند به شناساند. متن نامه‌ای که امـیر سید محمد نوربخش به میرزا شاهرخ گورکانی نوشته‌اند چنین است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت الله تعالی سعادت محبت آل عبا نصیب بزرگترین پادشاهان زمـان

---

۱ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۶

گرداناد. و او را به شرف حدیث «من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً» برساند و از خذلان «من مات علی بغض آل محمد مات کافراً»[۱] برهاناد و بعد از حمد الهی و صلوات قائل ارنی الاشیاء کماهی اعلام حضرت پادشاهی میرود که به موجب «قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی»[۲] مودت اولاد مصطفی بر عالمیان واجب و لازم است و در این زمان به اجتماع اهل بصیرت و بصارت در خاندان نبوت و ولایت فرزندی که در شریعت و طریقت و حقیقت حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه و آله باشد محمد نوربخش است، و اگر حدیث شریف «اشراف امتی حملة القرآن»[۳] خوانند بر این مظهر صادق است و اگر حدیث «العلماء ورثة الانبیاء»[۴] گویند بر این مظهر صادق است و اگر حدیث «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته»[۵] نمایند بر این مظهر صادق است و در این زمان

---

۱ ـ چون حدیث در متن رساله امیر سید محمد نوربخش آمده است و در آنجا مسانید این روایت را نقل کرده‌ایم از تکرار خودداری مینمایم.

۲ ـ سوره شوری آیه ۲۳

۳ ـ سفینةالبحار ج ۲ ص ۴۱۵

۴ ـ وافی فیض ج ۲ ص ۴۲، بحارالانوار ج ۱ ص ۵۲ ترک‌الاطناب ص ٦٦٧ ینابیع‌الموده ص ۳۴۵ سنن ابن ماجه ج ۱ حدیث ۲۲۳ المواعظ العددیه ص ۱۵ روضةالانوار ص ۱۸۹ احیاءالعلوم ج ۴ ص ۱۴٦ الانسان الکامل ص ۳۲۰ و ۳۲۱، کشف‌الاسرار ج ۱ ص ۱۳۹ شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی ص ۴۱۲ وجه دین ناصر خسرو ص ۱۵ تمهیدات عین‌القضاة ص ۱۸۴ سراج السائرین چاپ چهارم و با مختصر تفاوتی در جامع‌الصغیر ج ۲ ص ٦۹، ۱۱۵، ۱۵۳، کنزالعمال فی سنن الاقوال ج ۱۰ ص ۷۷ کنوز الحقایق فی حدیث خیرالخلایق ص ۸۵ صحیح بخاری باب ۱۰ رشحات نبویه ص ۹۱ نهج‌الفصاحه ص ۴۲ معجم‌المفهرس ج ۴ ص ۳۲۱ کافی کتاب العلم والجهل، قوت‌القلوب ج ۱ ص ۳۲۰

۵ ـ خلاصةالمقامات ص ۱٦۳، بحارالحقیقه ورق ۲۸۱، سراج‌السائرین باب چهارم ورق ۳۰، ترک‌الاطناب ص ٦٦۷ احیاءالعلوم ج ۱ ص ۲۴۰ فصوص‌الآداب ص ۱۱۱ مرصادالعباد ص ۱٦۰ اسرارالتوحید ص ۵۳ کشف‌الحق ج ۲ ص ۱۷ قابوس نامه ص ۳۳.

البته بصورت: «الشیخ فی بیة کالنبی فی قومه» در جامع الصغیر ج ۲ ص ۴۲ و بصورت ←

در همه جهان اگر سیدی باشد در علوم شرعی و ادبی و حکمی متبحر در مکاشافات و مشاهدات و مغایبات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی و حقایق توحید و معرفت و تصوف متحد و منفرد و از مریدان صاحب کمال قریب به پنجاه صاحب حال داشته باشد که در ریاضات و مجاهدات و خدمت و خلوت و عزلت به رتبت تمام صاحب تجلی و محقق باشند، این مظهر است و نزد مرشدان صمدانی و علماء ربانی محبت و ارادت و ملازمت و اطاعت چنین صاحب کمال بر پادشاهان اسلام از واجبات است و بر اثر علماء اسلام بلکه بر خواص و عوام هویداست که غیر کاتب این حروف در همه عالم هیچکس به جامعیت این صفات موصوف نیست و مدت بیست سال است که آن پادشاه در ایذاء این مظهر سعی بلیغ می‌نماید و سه نوبت مقید گردانیده است و دو نوبت در چاه داشته و هزار فرسخ تقریباً با بند اقلیم گردانیده‌اند و الحال هذه که آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی نزدیک است که منقضی شود هنوز در اندیشه آنست که این مظهر را باز بدست آرد و مقید گرداند و این خیال نزد مکاشفان محال است، از بهر آنکه سرقد بینایان دیده بودند و دانایان دانسته، از آنجمله جناب تجلی ماب قدوةالمرشدین شیخ شهاب‌الدین عمرادام الله برکات حالاته در هرات در اوائل رمضان دیده بود که یوسف صدیق علی نبینا وعلیه‌السلام سه نوبت از آسمان به زمین نزول نمود، نوبت سیم از دو نوبت اول آسان‌تر بود و به عینه چنین اتفاق افتاد، نوبت اول مدت قید شش ماه بود و بندگران و حکم قتل نبود، امّا نوبت دوم مدّت قید دو ماه بود و بندگران و حکم قتل نبود، نوبت سیم مدت قید دو ماه بود و بند سبک و چاه و حکم قتل نبود، اکنون توقع از آن پادشاه آنست که از کرده پشیمان گردد و استغفار فرماید و زیاده از این در قصد خاندان

«الشیخ فی اهله کالنبی فی امته» درکنوز الحقایق ص ۷۴ و بصورت: «شیخ در میان مریدان تذکره‌ای از وجود نبی(ص) در میان اصحاب ...» در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه ص ۲۱۹ مولانا جلال‌الدین خراسانی در مثنوی و کمال خجندی در دیوان بصورت شعر هم گفته‌اند.

پیغمبر صلی‌الله علیه و آله نکوشد که عمر و سلطنت به پایان رسیده است و نوبت آل محمد است والله العظیم. من که محمد نوربخشم نائب امام آخـرالزمـان و مهدی موعودم و بعلم الیقین و عین‌الیقین این معنی را دیده و دانسته‌اند، مثل من بینایان و دانایان که زمان این زمان است و نائب صاحب‌الزمان غیر از این مظهر نخواهد بود تا معلوم پادشاه باشد و فرصت غنیمت شمرد و عذرگذشته بخواهد تا در آخرت از حضرت مصطفی شرمنده نباشد الشفقه علی خلق‌الله چنان اقـتضا نمود که خصوص آن پادشاه را اعلام نماید. اگر قبول نکند من از ذمت بیرون آمده باشم و یقین می‌دانم که مقدرات الهی را هیچکس نمی‌تواند بگرداند. آنکه این مظهر جهان را از ظلم و جور و فسق برهاند و از داد و عدل پر گرداند به اتفاق مکاشفان تحقیق از جمله مقدرات است، هرچند آن پادشاه خواست این مظهر را مضرت جانی برساند نتوانست و هرچه خواهد نتواند. دیگـران را چـه زهـره و یارای آنکه در حق این مظهر فکری یا غدری اندیشد، فالله خیر حـافظاً و هـو ارحم‌الراحمین[1] حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق و نصرت دین و معاونت امام العالمین مرزوق پادشاه زمان و زمین گرداناد و از وسـاوس شیطـانی مـصون و محفوظ داراد بحرمة کمل اولیاء من الاقطاب والاوتاد[2].

توطئه درباریان تیموری و تحریف نامه‌ها

وقتی نامه مبارک حضرت امیر سید محمد نوربخش به دربار تیموری رسید، شاهرخ میرزا سخت برآشفت و به این نتیجه رسید که تبعید و زندانی و جهـاتی دیگر که برای سرکوبی میر سید محمد به کارگرفته تمام بی‌اثر بوده است، بهمین جهت عده‌ای از علماء درباری، امرای لشکری و کشوری و صوفیان وابسته بـه

---

۱ ـ سوره یوسف آیه ۶۴

۲ ـ نسخه مکتوب در کتابخانه ملک شماره ۴۷۷۹ موجود است.

دربار را به حضور پذیرفته، مسئله نامه را با آنان در میان گذاشت و خواست که نسبت به سرکوبی امیر سید محمد نوربخش فکر چاره‌ای بکنند.

حاضرین هر کدام به مقتضی شغل خود مطلبی را جهت نابودی میر سید محمد بیان کردند، علماء وابسته به دربار که از اهل سنت بودند با دقت متن نامه را خواندند متوجه شدند که سید محمد نوربخش در نامه‌اش نوشته است: «والله العظیم من که محمد نوربخشم نائب امام آخرالزمان مهدی موعودم». این کلام نظر آنان را بخود جلب کرد، پیشنهاد نمودند چون در مذهب حقهٔ تشیع عنوان نیابت کبری حجةابن الحسن العسکری دارای شأن و منزلت است و این مقام به تائید سید محمد نوربخش رسیده، بهتر است ما برای این که با یک تیر دو نشان را هدف بگیریم، هم شرافت و منزلت نیابت را از سید محمد نوربخش بگیریم و هم او را مورد حمله و تهاجم شیعیان قرار بدهیم لفظ «نائب» را از جلوی نام امام آخر زمان حذف می‌کنیم. سپس نامه را در محافل مذهبی پخش می‌نمائیم و برای علماء شیعه می‌فرستیم، و می‌رسانیم که امیر سید محمد نوربخش مدعی مهدویت گردیده، در چنین صورتی نه تنها اعتقاد و ایمان مردم از او سلب میشود بلکه بعنوان مدعی مهدویت کشتنش را واجب می‌شمارند. حاضرین از چنین پیشنهادی استدلالی استقبال کردند و نامه‌ای تحریف شده درست کردند و بر سر منابر خواندند.

آقای دکتر «دکتر سید اسدالله مصطفوی» معتقد است سید محمد نوربخش نیز از آن ابراری است که محسود واقع شده، تا آنجا که دشمنان وی در مکتوباتش تصرفاتی کردند و حکم تکفیر او را گرفتند.[1]

اصل مکتوب بدون تحریف را که در او دست برده نشده در کتابخانه ملک نسخهٔ خطی شماره ۴۷۷۹ موجود است و در مقدمه رساله نفس شناسی عنوان گردیده، سپس در انتهای نامه اضافه مینماید: پس از آنکه این نامه بدست

---

۱ ـ رساله نفس شناسی ص ۵ مقدمه

بدخواهان افتاد در آن دست بردند و کلمهٔ «نایب» راکه در جلو امام زمان بکار رفته بود حذف کردند و هیاهو و فغان برداشتند که سید محمد می‌گوید: من امام زمانم و آنرا پخش کردند و اکنون سواد این مکتوب تحریف شده در صفحهٔ ۲۶۰ کتاب خطی شماره ٦٠٦ مجلس موجود است[۱] به این صورت تهمت مدعی مهدویت به مصلحی بزرگ و مجددی کبیر و مجاهدی خستگی‌ناپذیر زدند تا شاید او را به این تهمت از پای درآورند و از صحنه سیاست و مخالفت با شاهرخ تیموری خارج سازند. ولی غافل از آنکه:

چراغی را که ایزد برفروزد　　هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

نه تنها حنای این تهمت رنگی نداشت، بلکه پس از قرنها آنان که بدون تعصب پیرامون مسائل تاریخی تحقیق داشته‌اند هرچند خود از پیروان و معتقدان امیر سید محمد نوربخش نبوده‌اند، حقیقت را فدای تعصب خود ننموده آنرا بازگو کرده‌اند. چنانکه دکتر اسدالله خاوری که از پیروان ذهبیه عبداللهیه می‌باشد می‌نویسد: «عین نامه سید محمد نوربخش به شاهرخ میرزا و پاسخ او را به سید در مجموعه خطی نفیسی در کتابخانه‌ی سلطان علی شیخ‌الاسلامی (سلطانی بهبهانی) دیده و با دقت مطالعه نموده در آن دو نامه اثری از ادعای مهدویت سید محمد نوربخش وجود نداشت، علاوه بر این‌ها در چند کتابی که دربارهٔ مدعیان مهدویت طبع و نشر یافته نامی از این سید به چشم نمی‌خورد[۲]

قاضی شهید نورالله شوشتری که از اکابر بزرگان و شخصیت‌های بلندپایه شیعه بشمار میرود و متأسفانه مورد تهاجم و ناسزا و جسارت عده‌ای از پیروان ذهبیه عبداللهیه قرار گرفته است[۳] بر این عقیده می‌باشد که حضرت میر سید محمد

---

۱ ـ رساله نفس شناسی ص ۸ مقدمه

۲ ـ ذهبیه تصوف علمی - آثار ادبی ج ۱ ص ۱۰۳ و ۱۰۴

۳ ـ به امثال: اصول تصوف ا ز ص ۳۱۳ به بعد رجوع شود.

نوربخش را به این ادعا متهم کردند.[۱]
سید مظفر صدر نیز این عقیده را دارد که سید محمد نوربخش را به ادعاء مهدویت متهمش ساختند.[۲]

بیعت خواجه اسحاق با میر سید محمد

امیر سید محمد که فقیهی متبحر و محدثی خبیر و مفسری ملهم از حقایق باطن قرآن شده بود، حلقهٔ ارادت خواجه اسحاق ختلانی را بگوش جان کشیده اما به برکت مجاهدات و اربعینات و ریاضاتی که به عنایات پیر و مرادش تحمل نمود، طولی نکشید بر اثر استعداد ذاتی اطوار سبعه را طی کرده و اطوار هفتگانه در دلش تجلی نموده[۳] به پایه ارشاد رسید و مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر و فروغ کرامت و اجتهاد[۴] شد به جانشینی خواجه اسحاق که خود خلیفه سید همدانی بود منصوب گردید.[۵]

مراسم خرقه پوشانی بر امیر سید محمد

خواجه سید اسحاق ختلانی به موجب خوابی که دیده بود امیر سید محمد را ملقب به نوربخش داشت و خرقه پیر و مرشد خود میر سید علی همدانی را بدو پوشانید و در مسند ارشادش نشانید و این مثل را فرو خواند «ما آرد بیختیم و

---

۱ ـ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷
۲ ـ شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی ص ۷۲
۳ ـ ترجمه روضات‌الجنات فی احوال علماء و سادات ج ۶ ص ۴۹۸
۴ ـ هفت اقلیم ج ۳ ص ۴۲
۵ ـ ترجمه روضات‌الجنات فی احوال علماء و سادات ج ۶ ص ۴۹۸

آرد بیز آویختیم» و گفت: هر که را داعیه سلوک است، به سید مراجعه نماید که اگر چه او مرید ماست امّا در حقیقت پیر ماست[۱] چون بر خواجه اسحاق از روی کشف صحت سیادت و علو مرتبه میر ظاهر شد دست بیعت به او دادند گفتند: بیعت می‌کنم با فرزند حضرت مصطفی محمد نوربخش و این آیه را تلاوت نمود «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله»[۲] از مریدان شیخ در آن روز دوازده کس بیعت کردند و گفتند که امروز بدین عدد شریف اکتفا میکنیم، آنگاه خواجه ازخانقاه بیرون آمدند به باقی اصحاب و مریدان گفتند: ما بیعت کردیم شما چه می‌کنید؟ گفتند: هر چه حضرت خواجه اشارت فرماید آخر همه بیعت کردند[۳]

به این ترتیب خواجه خود و مریدانش دست ارادت به وی داده و در حلقهٔ بیعت او درآمدند، تنها کسی که از مریدان خواجه با خواستهٔ وی موافقت ننمود، جناب سید عبدالله برزش آبادی بود که در آن روز حضور نداشت و پس از آن نیز دست مخالفت[۴] از آستین درآورد و مستقلاً به اریکه ارشاد برقرار گردید و سلسله تشکیل داد که تا به امروز به نام ذهبیه موسوم و مشهور است[۵]

تحلیل عقائد
مخالف و موافق

در این فراز از زندگی امیر سید محمد نوربخش به دو نظریه برخورد می‌کنیم که در یکی از آن دو گروه اشتراک عقیده دارند.

الف: آنان که امیر سید محمد نوربخش را مجاز از ناحیه خواجه شهید سید

---

۱ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴ و ترجمه روضات‌الجنات فی احوال علماء و سادات ج ۶ ص ۴۹۸

۲ ـ سوره فتح آیه ۱۰

۳ ـ مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴

۴ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۴ و ۱۴۵

۵ ـ ترجمه روضات‌الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۶ ص ۴۹۹

اسحاق ختلانی می‌دانند و برای جناب سید عبدالله برزش آبادی اتصال قائل نیستند بلکه معتقدند که ایشان مدعی جانشینی است و دعوی اتصال به خواجه اسحاق را نموده است. چنانکه حضرت آقای سلطان حسین تابنده رضا علیشاه آنجا که دربارهٔ ادامه طریقهٔ رضی‌الدین علی لالا نوشته‌اند تا زمان خواجه را نقل نموده سپس چنین می‌نویسند: «بعد از او خواجه اسحاق ختلانی و بعد از او سید محمد نوربخش بود که سلسله نوربخشیه به او میرسد و سید عبدالله مشهدی نیز دعوی اتصال به خواجه نمود که سلسله ذهبیه به او متصل است»[1] تمامی متأخرین از تذکره نویسان جز پیروان ذهبیه عبداللهیه همین عقیده را در آثار خویش مطرح کرده‌اند که از نقل تمامی آنها معذور هستیم.

ب: عده دیگر متقابلاً قائل هستند نه تنها جناب سید عبدالله برزش آبادی از ناحیه پیر و مرادش خواجه اسحاق ختلانی مجاز نیست بلکه خواجه در حق او فرموده است: «ذهب عبدالله»[2] و بهمین علت سلسله او را ذهبیه خوانده‌اند. چنانکه حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی بر این عقیده است که چون میر عبدالله از دائره امر خواجه بیرون رفت جناب خواجه فرمود که ذهب عبدالله یعنی از بیعت ما بیرون رفت عبدالله، بدین جهت آن طایفه را ذهبیه گفته‌اند[3] البته دربارهٔ ذهبیه چنین نیست که آن جناب اشاره کرده‌اند، مدارکی در دست می‌باشد که اطلاق ذهبیه به مشایخ اجازات از قبل بوده است.

ج: عده‌ای دیگر که پیروان جناب سید عبدالله برزش آبادی می‌باشند رأی دو گروه اول را باطل دانسته معتقدند که ماجرای بیعت خواجه اسحاق با امیر سید محمد نوربخش قصه‌ای است که علامه شهید قاضی نورالله شوشتری ساخته و پرداخته و اساس ندارد و در آثار خویش برای بطلان ادامهٔ اجازه بوسیله سید

---

۱ ـ گردش افغانستان و پاکستان ص ۱۲۱

۲ ـ طرائق الحقایق ج ۱ ص ۴۸۵

۳ ـ بستان السیاحه ص ۳۲۳

محمد نوربخش دلائلی را اقامه کرده‌اند.

دلیل اول: این عده معتقدند آنچه که علامهٔ شهید قاضی نورالله شوشتری قدس‌الله روحه العزیز نوشته است صحت ندارد چنانکه جناب وحیدالاولیاء ذهبی عبداللهی از مشایخ متأخرین عبداللهیه می‌نویسد: «از صحت دور و از حقیقت مهجور است»[1]

مرحوم احسان‌الله استخری هم به پیروی از ایشان که خیلی ارادتمند به او بوده است می‌نویسد: در معلوم نگارنده نیست سند قاضی شوشتری در حل و فصل و بحث این کلمات دور از منطق عقل و نقل چیست»[2]

از دو نظریه فوق چنین نتیجه می‌گیریم مرحوم حاج میرزا احمد وحیدالاولیاء و استخری بر این عقیده‌اند که علامهٔ شهید قاضی نورالله شوشتری قدس‌الله روحه‌العزیز آنچه که در شرح احوال امیر سید محمد نوربخش نوشته‌اند نعوذبالله ساخته، چنین واقعه‌ای رخ نداده است. بنظر قاصر این بی‌بضاعت باید نقل کنندهٔ ماجرای بیعت خواجه و امیر سید محمد راکه قاضی نورالله شوشتری است بهتر بشناسیم که آیا امکان دارد چنین شخصیتی نعوذ بالله از صراط مستقیم منحرف شده مطالبی عاری از حقیقت به رشته تحریر درآورد.

علامهٔ شهید نورالله شوشتری

سید سعید جلیل عالم فاضل نبیل قاضی نورالدین سید شرف‌الدین شوشتری مرعشی نسب شریفش با بیست و یک واسطه به حضرت سجاد علیه‌السلام منتهی می‌گردد وی از اعاظم علمای نامی دین مقدس اسلامی عهد صفویه، فقیه اصولی، محدث رجالی، ادیب ربانی، معقولی منقولی، متکلم جدلی، شاعر ماهر و با کمالات صوری و معنوی و نفسانی و روحانی معروف که بیش از ۸۰ جلد کتاب

---

۱ ـ رساله کمالیه مقدمه ص ۵ و اصول تصوف ص ۳۲۲

۲ ـ اصول تصوف ص ۳۲۱

تالیف نموده عاقبت نواصب اهل سنت به سال ۱۰۱۹ هجرت قاضی نورالله را به جهت تالیف کتاب احقاق الحق در اثنای راه گرفته و با شاخهای خاردار بسیارش زدند اعضایش را پاره پاره نمودند و بدین وسیله شهید راه حقیقت گردید.[۱]

مگر امکان دارد چنین شخصیتی که تا سرحد شهادت از حق و حقیقت یعنی ولایت علی مرتضی امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام دفاع نموده، در مورد مسئله‌ای مطالبی باطل و خالی از صحت و دور از حق و حقیقت را به قید تحریر درآورد؟! بدون تردید اگر کسی در رهگذر تحقیق و بررسی موردی نسبت به چنین شخصیتی مدافع اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام جسارتی نموده است باید از خدای تعالی طلب مغفرت و از روح آن بزرگوار استدعای بخشش نماید.

دلیل دوم

دلیل دیگری که برای نفی اجازهٔ امیر سید محمد نوربخش اقامه کرده‌اند اینست که معتقدند در طومار سلسله ذهبیه اسمی از ایشان نیست چنانکه میرزا احمد اردبیلی می‌نویسد: «دلیل دیگر بر این که این اقوال مجعول و خالی از صحت است، آنست که اقطاب و ارکان سلسله مبارکه ذهبیه رضویه مرتضویه مهدویه کبرویه علی صاحبها آلاف الثنا و التحیه را دابی است مستمر و قراریست مستقر که هر یک در آخر حال و حیات خود اسامی عمده و نخبه و بزرگان مریدان خود را برای فوائد و مقاصدی که منظور ایشان است در طومار سلسله ثبت فرموده‌اند و اسامی مریدان خواجه ابو اسحاق که در طومار سلسله ذکر شده است، اینست (بعد از ذکر اسامی اضافه می‌کند) حضرت سید محمد نوربخش در رفعت مقام ایشان حرفی نه اما در طومار سلسله نامی از ایشان برده نشده، علت

---

۱ ـ ریحانة‌الادب ج ۳ ص ۴۸۴ به بعد

ظاهری آن که ذکر نفرموده‌اند معلوم هر کس نیست[۱]

پاسخ دلیل دوم

ناگزیر هستم در آنچه که مطرح شده است با بی‌بضاعتی که در خویش سراغ دارم پاسخی در حد توانایی بدهم. که سنت اهل قلم چنین بوده است.

الف: در مورد نام سلسله نوشته‌اند: ذهبیه رضویه مرتضویه مهدویه کبرویه، باید گفت: آقای سلطان القرائی که کتاب روضات‌الجنان و جنات‌الجنان را تصحیح کرده‌اند و با تعلیقات قابل توجه و محققانه‌ای به اهل تحقیق و دوستداران ادب هدیه نموده‌اند دربارهٔ سلسله عبداللهیه[۲] و اطلاق اسامی کبرویه رضویه مهدویه[۳] با مسائلی برخورد کرده و آنجاکه دربارهٔ نسخهٔ روضات الجنان و جنات‌الجنان که نزد نخوافی بوده مطلب نوشته‌اند، می‌نویسند: دیگری نیز لفظ سلسله عبداللهیه علویه علاءالدولیه کبرویه راکه در مطاوی این نسخه حک کرده و عبارت مجعول و موضوع اقطاب سلسله علیه علویه رضویه مهدویه ذهبیه کبرویه راکه کلام مؤلف[۴] نیست جایش نشانده و کلام مؤلف را در این گونه موارد در هر جا تحریف و تصحیف نموده است[۵] سپس اضافه میفرماید که مرحوم میرزا علی آقا ثقةالاسلام که نسخه‌ای از (کتاب روضات الجنان و جنات‌الجنان را داشته‌اند) این نوع کارها را از حرکات منسوبین سلسله ذهبیه می‌دانند و می‌نویسند: «جای تعجب و افسوس نیست که صاحب آن نسخه از منسوبین سلسله ذهبیه است، سلسله عبداللهیه علویه علاءالدولیه که در اول این نسخه واقع است حک کرده و

---

۱ ـ رساله کمالیه ص ۵ مقدمه

۲ ـ منسوب به جناب سید عبدالله برزش‌آبادی

۳ ـ تحفة الوجود ص ۲۱ و اصول تصوف ص ۵

۴ ـ منظور مرحوم حافظ حسین کربلائی است

۵ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۱ ص ۳۵

تحریف نمود[1] نتیجه چنین میشود، آنچه امروز بنام سلسله علیه علویه رضویه مهدویه ذهبیه کبرویه معروف است و مرحوم میرزا جلال‌الدین محمد مجدالاشراف هم به شرح آن پرداخته‌اند[2] و مرحوم میرزا احمد اردبیلی هم اشاره کرده‌اند[3] القاب و اسامی است که بنابر قول آقای سلطان القرائی و میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام به جای عبداللهیه علویه علاءالدولویه کبرویه گذاشته‌اند.

ب: دربارهٔ طومار نویسی مشایخ عبداللهیه قبل از جناب سید عبدالله برزش آبادی تا حدود توانائی که بررسی نمودم با چیزی در تذکره و لسان مشایخ و یا مجازین آنان برخورد نکردم، بر فرض این که زمان طومار نویسی از عصر خواجه شهید سید اسحاق ختلانی مرسوم شده باشد آیا آنچه که امروز بعنوان طومار در دست می‌باشد، همان طوماری است که در عصر خواجه نوشته شده؟! یا بهنگام کهنه شدن به نو تبدیل گردیده؟!

چنانکه در مورد اسامی سلسله ذهبیه عبداللهیه ملاحظه نمودید که دخل و تصرف در اسامی سلسله صورت گرفته!! آیا بهنگام تعویض طومار در مورد اسامی مشایخ اجازات دخل و تصرفی نشده است؟!

چنانکه در مورد رساله شریفه کمالیه تالیف جناب سید عبدالله برزش آبادی که اسامی مشایخ اجازاتشان را در آن نوشته‌اند، مجدالدین بغدادی را بعد از نجم‌الدین کبری به آن اضافه کرده‌اند، زیرا آقای سید مظفر صدر مؤلف کتاب تحقیق پیرامون شرح احوال و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی در صفحه ۴۳ پاورقی اثر خویش و مرحوم دکتر اسدالله خاوری مؤلف کتاب ذهبیه تصوف علمی ـ آثار ادبی جلد اول ص ۲۲۸ ـ ۲۲۷ با نسخه‌ای از رساله کمالیه برخورد داشته‌اند که چاپ سنگی بوده و نام شیخ شهید مجدالدین بغدادی در طومار

---

۱ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۱ ص ۳۵

۲ ـ تحفة‌الوجود ص ۲۱

۳ ـ مقدمه رساله کمالیه ص ۵

سلسله طولیه دیده نمی‌شده، گویا بعداً که این رساله به امر جناب میرزا احمد وحیدالاولیاء خطاطی گردیده و چاپ شده است، به اجتهاد ایشان به آن اضافه کرده‌اند[1] علاوه جناب حافظ حسین کربلائی که از بزرگان و رجال شناسان تصوف بشمار میرود و مفتخر است که ارادتمند جناب سید عبدالله برزش آبادی است بدون این که از طومار سلسله نامی به‌برند اسامی شاگردان خواجه اسحاق ختلانی را نام می‌برند و در دو جا چنین می‌نویسند: «غرض که حضرت خواجه منظور نظر حضرت میر قدس‌الله تعالی بوده‌اند و از آن نظر به جایی رسیده‌اند که دو سید دانشمند متبحر عدیم‌المثل یکی حضرت میر سید عبدالله برزش آبادی و دیگری حضرت میر سید محمد نوربخش قدس‌سرهما مرید وی شده‌اند[2] جای دیگر می‌نویسد: «مجملاً حضرت خواجه اسحاق قدس‌الله تعالی سره زیاده از پنجاه سال در مقام شیخی و ارشاد به سر برده به تربیت جمعی کثیر مشغول بوده‌اند و از ظل تربیت و حمایتش خلق بسیار به مرتبه اخیار و ابرار رسیده‌اند از آن جمله حضرت میر سید محمد نوربخش و ....»[3]

نتیجه چنین میشود که اولاً طومار در عصرهای بعد از خواجه تنظیم شده است و دیگر این که در اسامی شاگردان خواجه اسحاق نام امیر سید محمد نوربخش نیز به چشم می‌خورده است.

ج: ایکاش مرحوم حاج میرزا احمد اردبیلی رحمة‌الله علیه در قید حیات بودند و از حضورشان سئوال میشد یعنی حضرت امیر سید محمد نوربخش مجاز نبوده!! از عمده و نخبه و بزرگان مریدان خواجه هم بشمار نمی‌رفته است؟! که شما مینویسید: «اسامی عمده و نخبه و بزرگان مریدان خود را برای فوائد و مقاصدی که منظور ایشان است در طومار ثبت فرموده‌اند». و اسمی از امیر سید نوربخش

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر به مقدمه ترجمه تحفة‌البرره فی مسائل العشره رجوع کنید.

۲ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۲ ص ۲۴۶

۳ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۲ ص ۲۴۷

در آن به چشم نمی‌خورد.

طریق اجازه امیر سید محمد

نسبت به طریق اجازهٔ امیر سید محمد نوربخش به سه قول برخورد می‌کنیم. **اول:** آنچه که ایشان شخصاً بیان فرموده‌اند **دوم:** آنچه که عبداللهیه و مدعیان طریقه ادبیه نوشته‌اند **سوم:** آنچه که شاگردش شیخ محمد شمس‌الدین لاهیجی مطرح کرده است.

اول: امیر سید محمد نوربخش میفرماید: «ان کمیل بن زیاد نهیک کان صاحب سر امیرالمؤمنین و حقایقه و مکاشفه بلا واسطه فلا حاجة الی شرح حاله فهو کامل مکمل و سلسلة خرقتنا و فتو تنایتصل به و یستندالیه»[1] در این فرمایش کوتاه که نسبت به شخصیت کمیل بن زیاد نخعی عرض ادب نموده است، نسبت خرقه و فتوت خویش را هم به آن بزرگوار میرساند، زیرا به این حقیقت یقین داشته‌اند که اجازات مشایخ او به شیخ شهید نجم‌الدین کبری میرسد و او در اجازاتی که برای سه تن از برجستگان شاگردان خود مرقوم داشته طریق اجازهٔ اصلی خود را به ساحت اقدس حضرت کمیل رسانده است[2] و بدون تردید امیر سید محمد نوربخش به این مسئله یقین داشته چون شاگردش محمد شمس‌الدین لاهیجی هم در اجازه‌ای که سالها بعد از او نوشته است طریق اجازهٔ خود را از پیرو مرادش به نجم‌الدین کبری و از او به کمیل‌بن زیاد رسانده‌اند.[3]

دوم: ارادتمندان به جناب سید عبدالله برزش‌آبادی هر چند دربارهٔ سید محمد نوربخش قائل به اجازه نیستند تا برای او انتسابی بیان بکنند ولی طریق اجازه پیر و مرادش خواجه ختلانی را به نجم‌الدین کبری و از ایشان بواسطه عمار یاسر

---

۱ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۱

۲ ـ به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری ص ۲۴۲ رجوع کنید.

۳ ـ دیوان و رسائل لاهیجی ص ۳۵۰

بدلیسی به معروف کرخی میرسانند در صورتی که مرحوم میرزا احمد اردبیلی خود بر این عقیده بوده‌اند که عمار یاسر بدلیسی کسی را به جانشینی منسوب نکرده‌اند[1] و علاوه نجم‌الدین کبری در اجازات خویش بطور واضح مشخص نموده است که طریق اجازه‌اش به حضرت کمیل بن زیاد میرسد[2] و از همه مهمتر این که جمهور مشایخ و تذکره نویسان و رجال شناسان تصوف بر این عقیده‌اند که طریقه اجازه شیخ نجم‌الدین کبری همانست که در اجازات خود به آن اشاره کرده، مشایخ اجازه‌اش به کمیل بن زیاد میرسد.[3]

اویسیه: عده‌ای که این اواخر در چند کتابی منتشر کرده‌اند مدعی شده‌اند اویسیه می‌باشند، طریق اجازهٔ امیر سید محمد نوربخش را به نجم‌الدین کبری رسانده آنگاه در اینجا از تشابه اسمی دو عارف نامی روزبهان و زان مصری که پیرو مراد نجم‌الدین کبری بوده است و روزبهان بقلی شیرازی به اشتباه افتاده‌اند کرسی نامه‌ای را تنظیم کرده‌اند[4] و مسیر اصلی اجازهٔ نجم‌الدین کبری را تغییر داده‌اند که البته حقیر در مقدمهٔ دو رساله عرفانی بطور دقیق ولی متأسفانه فشرده به این اشتباه عمدی یا سهوی اشاره کرده‌ام.

نتیجه: عبداللهیه و اویسیه نسبت امیر سید محمد نوربخش را به نجم‌الدین کبری میرسانند و در نسبت نجم‌الدین کبری هم بدون کوچکترین اختلاف بنابر فرمودهٔ خود ایشان به کمیل‌بن زیاد میرسد.

سوم: در این بخش که بیان نظریه شاگرد امیر سید محمد نوربخش می‌باشد باید

---

۱ ـ اوصاف المقربین ص ۶۴

۲ ـ دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری ص ۲۴۲ به بعد

۳ ـ به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری و مقدمه فوائح الجمال و فواتح الجلال و مقدمه مناظرالمحاضر للمناظر الحاضر رجوع شود.

۴ ـ عنقای قاف غنا ص ۱۳۴ و ۱۳۹ و ۱۳۷ تذکره طلعت ص ۱۵۰ حماسه حیات ص ۲۰ مزامیر حق ص ۲۶، سحر ص ۲۳ خفیف شیرازی ص ۱۸۶ جذبه حق ص ۳۵ تذکره اقطاب اویسی ج ۱ ص ۱۹ سرالحجر ص ۱۸ زوایای مخفی، حیات ص ۱۰۹ غنچه باز ص ۱۲

بسیار دقیق مطالب را بررسی نمود تا نه اشتباهی رخ دهد و نه جسارتی به شیخ محمد شمس‌الدین لاهیجی شارح گلشن راز بشود. ایشان در شرح گلشن راز دربارهٔ مریدی خویش می‌نویسد: «این فقیر که محمدبن یحیی بن علی بن علی جیلانی لاهیجی‌ام مرید حضرت سید محمد نوربخشم...[1] مشایخ را معنعن اسم می‌برد تا به معروف کرخی میرساند، درست همان‌گونه که پیروان ذهبیه عبداللهیه نقل می‌کنند. لکن در اجازه‌ای که خود ایشان مرقوم داشته‌اند پس از حمد و ثنای پروردگار و معرفی اجازه گیرنده، طریق اجازهٔ خویش را متذکر میشوند معنعن تا بواسطه کمیل بن زیاد نخعی به علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرساند.[2]

برای این که به حقیقت مطلب جناب لاهیجی پی برده شود ناگزیر به توضیح مختصری هستیم.

الف: اگر شارح گلشن راز تحت عنوان من مرید نوربخشم و او را به معروف کرخی رسانیده مطلبی برشته تحریر درآورده بدون تردید اشاره به مشایخ اجازات خویش نکرده زیرا در آن اجازه‌ای که مرقوم داشته به چنین مسئله‌ای اشاره نکرده، بعید نیست به سنتی که در آن زمان نزد بزرگان معروف و مشهور بوده است عمل نموده‌اند. از طرفی بیان این انتساب و اتصال تا زمان نجم‌الدین کبری ایراد و مشکلی بوجود نمی‌آورد و بهر عنوانی که باشد، همان است که تاریخ گواهی می‌دهد خواه اتصال بین مشایخ اجازات لاهیجی از حضرت امیر سید محمد نوربخش تا نجم‌الدین کبری با لفظ «مرید یا «خرقه پوشیدم» یا «به صحبت رسیدم» باشد یا بهر لفظ دیگر، اشکال از زمان نجم‌الدین کبری به بالاست که گفتیم طبق آنچه نجم‌الدین کبری در اجازات شاگردان خویش نوشته خرقه تبرک را از دست عمار یاسر بدلیسی پوشیده و خرقه ارشاد راکه خود به

---

۱ ـ شرح گلشن راز ص ۶۹۸

۲ ـ دیوان اشعار و رسائل شیخ لاهیجی ص ۳۵۰

خرقه اصلی[۱] تعبیر کرده است از اسماعیل قصری دریافت نموده، در اینصورت لاهیجی آنجا که سخن از مریدی خویش نموده، اشاره به نسبت خرقه تبرک خود کرده است و آنجا که در اجازه‌ای بعد از نوشتن مقدماتی که سنت اجازه نویسی است می‌نویسند: «کما لبسته من یدشیخی و سیدی و مولایی و امامی، و من فی جمیع العلوم سندی و مقتدایی، مرکز دایرةالقرب و الولایه، قطب فلک الارشاد و الهدایه، الشریف محمد النوربخش قدس‌الله سره العزیز و هولبس من یدشیخه خواجه اسحاق‌الختلانی و هو لبس من ید شیخه و امامه الشریف سید علی‌الهمدانی و هو لبس من شیخه ابی المیامن محمد الادکانی الاسفراینی و هومن شیخه نورالدین سالار و هو من شیخه محمدبن جمال و هو من شیخه علی‌بن لالا[۲] و هومن شیخه حجةالعارفین نجم‌الدین المعروف بکبرا و هومن شیخه اسمعیل القصری و هو من شیخه محمدالمانکیل و هو من شیخه داودبن محمد المعروف بخادم الفقرا و هو من شیخه ابوالعباس بن ادریس و هو من شیخه ابوالقاسم ابن رمضان و هو من شیخه ابی یعقوب الطبری و هو من شیخه عبدالله بن عثمان و هو من شیخه ا بی یعقوب النهرجوری و هو من شیخه ابی یعقوب السوسی و هو من شیخه عبدالواحد بن زید و هو من شیخه کمیل بن زیاد و هو من سلطان الاولیاء و امام الاتقیاء علی بن ابی طالب»[۳]

دوران آرامش

در پی نامه شدیدالحن حضرت امیر سید محمد نوربخش به شاهرخ میرزا گورکانی و افتراء و تهمت مدعی مهدویت شدن که درباریان شاهرخی به آن

---

۱ ـ به مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری رجوع نمائید. قسمت فرمان‌ها.

۲ ـ البته بصورت دیگر هم وارد شده امیر سیدعلی همدانی از شیخ محمود مزدقانی او از شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی او از نورالدین عبدالرحمن اسفراینی او از شیخ احمد جوزقانی او از رضی‌الدین علی لالا او از نجم‌الدین کبری. هر دو طریق صحیح و ثبت شده است.

۳ ـ دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی ص ۳۵۰

بزرگوار زدند تا سال ۸۵۰ که شاهرخ میرزا درگذشت، امیر سید محمد نوربخش در جائی بطور مشخص و معین اقامت نداشت، لکن بعد از مرگ شاهرخ میرزا که به سال ۸۵۰ اتفاق افتاد[۱] به ری عزیمت فرمود، چند صباحی در طرشت و سپس قریه سولقان فعلی را احداث فرموده در آنجا به عبادت و ارشاد مشغول شد[۲] با ورود امیر سید محمد نوربخش به آن نواحی بسیاری از مردم آن دیار تن به متابعت وی در داده مرید و معتقد او شدند[۳] طالبان لقاء حضرت محبوب حقیقی نیز آنگاه که متوجه شدند امیر سید محمد در سولقان سکونت اختیار نموده، از هر سوی به سولقان حرکت نمودند و باگذشت زمانی کوتاه عده کثیری از مریدان و ارادتمندان و معتقدان ساکن آن قریه شدند[۴] و از حضورش مستفیض بل مست فیض گردیدند.

وفات امیر سید محمد

پس از ۷۳ سال زندگی شجاعانه که در سیاه چالهای شاهرخی و تبعیدگاه‌ها به سولقان عزیمت فرمود و شانزده سال که آن نور باهر الهی و فیاض عنایات لایتناهی به ارشاد قابلان و دستگیری مستعدان و تربیت طالبان حق و سلاک طریق معرفت اشتغال داشت، عاقبت در روز پنجشنبه[۵] چهاردهم ماه ربیع‌الاول[۶] سال ۸۶۹[۷] طائر روح پاکش از قفس تن بال و پر گشاده با شهپر عشق به قاف

---

۱ ـ ریحانةالادب ج ۶ ص ۲۵۲

۲ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷ و طرائق‌الحقایق ج ۱ ص ۴۸۶

۳ ـ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۴

۴ ـ تذکرة المشایخ نوربخشیه ص ۱۷۶

۵ ـ ترجمه روضات‌الجنات فی احوال العلماء والسادات ج ۶ ص ۴۹۹

۶ ـ علامه خوانساری ماه ربیع‌الثانی را در مدرک فوق بیان کرده‌اند.

۷ ـ مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷ و روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۲ ص ۵۸۳ و ریحانةالادب ج ۶ ص ۲۵۲ و تشیع و تصوف ص ۳۱۶ و دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

عزت به پرواز درآمدند و در نشیمنگاه صدق حضرت ملیک مقتدر آشیان گرفت و در خدمت ائمه هدی علیهم‌السلام غنودند. پیکر مطهرش را در باغی که از مستحدثات ایشان در آن قریه بود به خاک سپردند[1] در تاریخ رحلتش گفته‌اند:

آفتـــاب اوج دانش نـــور چشـــم اهـــل دیـــن
نوربخش جسـم و جـان آن قهرمـان مـاء و طـین
ســال عـــمرش بـود هفتـاد و سـه و سـال وفـات
هشـتصد و شـصت و نـه و مـاهش ربـیع‌الاولـین

در پس رحلتش ارادتمندان و معتقدان احرام اخلاص پوشیده به زیارت تربت فیض آثارش می‌آمدند، باگذشت اندک زمانی بر مزار شریفش بارگاهی باشکوه ساختند که قرنها زیارتگاه خاص و عام و محل استجابت دعا و ملجاء و مرجع فقیران و میعادگاه رب و عبد بود.

تا این که بهنگام حمله دشمنان دیانت حقه و تجاوز آنان به ایـران اسـلامی شیعی بارگاهش را ویران کردند، اشیاء قیمتی راکه اهدائی زائران بشمار میرفت به غارت بردند و حتی سنگ مزار شریفش که عرض ادب سلطان حسین میرزا بایقرا بود در امان نماند.

خلاصه از آنهمه جلال و شوکت جز تل ویرانه‌ای باقی نگذاشتند و مزارش را بصورت حرم منور به انوار الهی اجداد طاهرینش حضرات ائمه بقیع علیهم‌السلام درآوردند.

متأسفانه در پی این بی‌حرمتی دشمنان دیانت حقه الهیه اهالی قریه سولقان هم بی‌همتی نمودند و حدود یک قرن همان ویرانه را در میان گرفتند، کوچکترین عرض ادب و ارادتی از خویش نشان ندادند، اگر کسی هم مـی‌خواست انجـام وظیفه بنماید با شایعه‌سازیهای بی‌اساس که می‌خواهند دفینه بردارند او را از این توفیق محروم می‌ساختند. در حالی که کرامات و فیوضات و برکـاتی از مشـهد

---

[1] مجالس‌المؤمنین ج ۲ ص ۱۴۷ و دنباله جستجو در تصوف ایران ص ۱۸۵

مطهر و تربت معطر آن سلالهٔ مجاهد و مدافع حقوق حضرات اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دیده که بصورت قصه برای هر زائری نیز نقل کرده و می‌کنند.

قبلهٔ آمال و روضه حاجات

از همان زمان که پیکر مطهرش را به خاک سپردند تا عصر حاضر علاوه بر شیفتگان و علاقمندان به مقام ولایت، سالکان و طالبان که از گوشه و کنار جهت فیض‌گیری مشرف به عتبه بوسی بارگاه فیض آثارش می‌شدند بزرگانی چون میر عین الدین حسین ظهیرالاسلام دزفولی توفیق زیارت نصیبشان گردیده در مقبره منوره حضرتش چند غزل سروده است:

روضه نوربخش حضرت میر — شمس دنیا و دین و غوث کبیر
رهبر اولیا به جمع الجمع — مهتر اصفیا به کشف میر
آسمانی است هر نجوم و شموس — گلستانی است پر ز سر و منیر
فخر آل رسول و نسل بتول — خلعت مرتضای کشور گیر
کشوری به ز ملک خسرو و جم — ملکتی نور بخش چرخ اثیر
چمنی در میان بیشه تنگ — سلسبیلی زلال و حوضه شیر
کو تماشای جنت الماوی — به تماشای قرب حضرت میر
سولقان روضه‌ای بود ز بهشت — سولقان هست ثم ملک کبیر
تا محمد امام شمس‌الدین — اندر آنجا نهاد تخت و سریر
گشت رشک سپهر مینائی — ملک از نه فلک کشیده بزیر
فقر مطلق فنای ذاتی گشت — در جهان فاش آشکار و شهیر
ای گروه طیور روحانی — هین به پرید سوی قاف امیر
با هزاران نوای نغمه و نی — سوی سیمرغ پر کشید نفیر
قطره‌ها سوی بحر رو آرید — ذره‌ها را کنید شمس منیر
دردها را دواست در آن کو — مس‌ها را شفاست زان اکسیر

چهارشنبه که بود بیست و یکم — از محرم به سال(۱۳۱۲)ف‌غ‌ب‌ی ر
که مشرف شدست عین‌الدین — با گروهی ز عاشقان دلیر
در طوافش سه روز و شب بودند — در نماز و طواف مرقد پیر
صد تجلی پدید شد ز مزار — که جوانبخت گشت عالم پیر
رحمت حق بدوستانش باد — لعنت حق بود به منکر پیر

عارف سبحانی «حضرت آقای حیدر تهرانی» معروف به معجزه که از مشاهیر عصر ما نیز می‌باشند چنین سروده‌اند:

تجلی علوی

بیا که جلوه‌گه روضة‌الصفا اینجاست
به جلوه آئینهٔ شاه اولیاء اینجاست
جهان ز نور خداوند چونکه لبریز است
عجب مدار اگر پرتو خدا اینجاست
بیا بصدق و صفا بنگر ای حقیقت جوی
از آنکه جلوه‌گه ختم انبیاء اینجاست
تراست دیده اگر ینظر بنور الله
به بین که پرتو انوار کبریا اینجاست
گرت هواست که خورشید معرفت بینی
تجلی علوی شمس والضحی اینجاست
عجب مدار اگر دیده روشنائی یافت
که توتیای غبارش بچشم ما اینجاست
چو قلب مؤمن بالله عرش رحمان است
ببین که جلوهٔ خلاق ماسوا اینجاست

رهی نرفته بجز راه وصل حضرت دوست
همانکه بوده به عشاق مقتدا اینجاست
ز چارده گهر پر فروغ نور گرفت
که از شرارهٔ آن غرقه و رضیا اینجاست
نمیرد آنکه بود روح قدسیش آزاد
همانکه می‌شنود از تو التجا اینجاست
زمین ز جسم شریفش بود چو درج گهر
ببین به دیدهٔ جان در پربها اینجاست
بخاک مرتضوی گر فرود آری سر
بیا ببین خلف پاک مرتضی اینجاست
مگر که سینهٔ او بوده سینه سینا
که این مزار فرح بخش جانفزا اینجاست
گرفت فیض ز حق و بخلق شد فیاض
همانکه داشت دو دست گره گشا اینجاست
بخاک روی نیاز است پیروانش را
حرمسرای همایون دوست، تا اینجاست
چو تابناک وجودش ز علم الاسماست
کسی که نور فشاند بماسوی اینجاست
فرشتگان خدا آشناترند به او
وجود قدسی برتر ز درک ما اینجاست
متاب رو ز حریم و ببوس درگاهش
که حال جذبه برای تو در دعا اینجاست
ز نور معرفتش بهره اهل دل بردند
کسی که بوده ضیاء بخش، از قفا اینجاست

بـبوس خـاک مـزارش ز روی صـدق و صـفا
مس وجـود تـرا، فـیض کیمیـا اینجـاست
ز بـندگی شـود انسـان بـر مـاسوی آگـاه
فـروغ جـلوهٔ حـق سـایه خـدا اینجـاست
ز فـیض درگـه حـق هـیچ نـاامـید مبـاش
وسـیله گـر طـلبی مـنبع رجـاء اینجـاست
بـهر کجـا کـه زنـد مـرغ جـان تـو پـر و بـال
بـه آشیـانهٔ خـود روکـند کـه جـا اینجـاست
نـدیده کس بـه جهـان بـاغ دلگشـای بـهشت
ببین به روضـهٔ قـدسش کـه آن صفـا اینجـاست
بنـای بـقعهٔ او را نـموده مشتـاقی
کسـی کـه پـیر طـریقت حـالیا اینجـاست
بـبین بـه هـمت «مشتـاقعلی» کـه از سـر مـهر
کـه دم زنـد هـمه از سـرّ اوصیـاء اینجـاست
بـه مـلک فـقر بـود چـونکه صـاحب مسند
یگـانه رهـبر یـاران بـاوفا اینجـاست
هـزار و سـیصد و هفتـاد بـود تـاریخش
کـه درگـه حـرم و بـقعه را بنـا اینجـاست
همـاره رایت عرفـان در اهـتزاز بـود
هـزار شکـر کـه پـیوسته آن لوا اینجـاست
ز نـور بـخش مـدد یـافته است بـدرالدیـن
که معجزه بـه حـضورش سـخن سرا اینجـاست

آثار سید محمد نوربخش

امیر سید محمد در کنار تمام فعالیت‌های مذهبی سیاسی و مبارزه با کفر و

الحاد، و سلاطین و امراء وحکمفرمایان ظالم و ا شاعه معارف اسلامی شیعی، اوقات تنهائی و زمان استراحت جسمانی خویش را هم ضایع نمی‌کرد بلکه به تألیف رسائل و نوشتن پاسخ به سئوالها که از اطراف جهان اسلام آنروز میرسید می‌گذرانید و متأسفانه امروز از آنهمه میراث درخشان علمی و معنوی در بعضی از موارد فقط با نام آنها آشنا هستیم زیرا حوادث زمان مفقودشان کرده و هنوز جستجوگری این سعادت نصیبش نشده است که تمامی آن گمشده‌های عظیم علمی را بیابد و به جوامع اهل علم و ادب تحفه دهد، بحرمت محمد و آل طاهرینش صلوات‌الله علیهم اجمعین در تمامی چنین موارد، خداوند توفیق را رفیق و سعادت را نصیب عزیزانی بفرماید تا آثار بزرگان اسلامی شیعی را یافته به جامعهٔ اسلامی پیشکش کنند.

مکتوبات

همانطوری که متذکر شدیم امیر سید محمد نوربخش دارای مکتوبات بسیار زیادی است که شامل شش بخش می‌باشد. **الف**: مکتوباتی که در نشر معارف اسلامی و دفاع از حقوق امت اسلامی نوشته‌اند ب: مکتوباتی که برای جلوگیری از ظلم و ستم سلاطین و حکمرانان فرستاده‌اند ج: مکتوباتی که در پاسخ به سئوالات نوشته شده. **د**: مکتوباتی که در نصیحت به ارادتمندان و معتقدان به قید تحریر درآمده است. **هـ**: مکتوباتی که به علماء اسلامی و مشایخ طریقت نوشته شده. **و**: و خلاصه مکتوبات خصوصی و خانوادگی البته قابل تذکر است، مقداری از آنها در کتابخانه‌های دنیا موجود و تعدادی هم مفقود گردیده است. مکتوبات امیر سید محمد را میتوان در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه مرکزی دانشگاه، کتابخانه ملک، کتابخانه سلطنتی انگلستان مورد مطالعه قرار داد و به آنچه که تاکنون در دست آمده بطور فهرست‌وار اشاره می‌کنیم.

۱ـ مکتوب به شاهرخ میرزا گورکانی که در بخشی از زندگانی ایشان عیناً آنرا نقل

کرده‌ایم[۱]

۲ـ مکتوب به علاءالدوله[۲] فرزند میرزا بایسنقر نوه شاهرخ میرزا که در سال ۸۲۰ متولد شده است[۳] و در دوره بلوغ به سمت وزارت جد خود شاهرخ میرزا منصوب شده و بعد حکومت هرات و تون (فردوس کنونی) به او واگذار گردید[۴] که بعد از مرگ شاهرخ هم به سلطنت رسید.

۳ـ جواب سئوال وزیر که متأسفانه نام آن شناخته نشده است[۵]

۴ـ جواب سئوال امیر کیا[۶] از طایفه کیاها که حکمرانان منطقهٔ گیلان و دیلمستان می‌باشند.

۵ـ جواب مکتوب امیر علاءالدین علی کیاگیلانی[۷]

۶ـ جواب مکتوب حکیم[۸]

۷ـ مکتوب به شیخ الاسلام حسن کرد[۹]

۸ـ مکتوب در نصیحت مریدان[۱۰]

۹ـ در جواب مکتوب چند تن از فقهای عظیم‌الشأن[۱۱]

۱۰ـ در جواب به شیخ زاده لاهیجی[۱۲]

---

۱ ـ کتابخانه ملک نسخه خطی ۴۷۷۹

۲ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۳ ـ تاریخ حبیب‌السیر ص ۵۹۸

۴ ـ تاریخ ایران از مغول تا افشاریه

۵ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۶۵۴

۶ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۶۵۴

۷ ـ کتابخانه ملک نسخه خطی ۴۰۵۷

۸ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۹ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۱۰ ـ کتابخانه ملک نسخه خطی ۴۰۵۷

۱۱ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

۱۲ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه نسخه خطی ۳۶۵۴

رسالات

رساله‌هائی که از آن بزرگوار به ما رسیده نیز به شرح زیر می‌باشد:

۱ـ رساله سلسلة الذهب[۱]

۲ـ رساله معراجیه

۳ـ رساله مکارم‌الاخلاق[۲]

۴ـ رساله واردات[۳]

۵ـ رساله شرح مختصر آیه‌ای از قرآن[۴]

۶ـ تاویل حدیث نبوی صلوات‌الله علیه[۵]

۷ـ رساله نوریه[۶] البته در هامش سبع المثانی شیخ نجیب‌الدین رضا چاپ سنگی به طبع رسیده

۸ـ رساله در معرفت ولی[۷]

۹ـ رساله بیان عوالم حسن

۱۰ـ معاش السالکین[۸]

۱۱ـ شجرة الاولیاء

۱۲ـ رساله حل اختلاف[۹]

---

۱ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۴۹۷

۲ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۴۹۷

۳ ـ کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ٦١٧ کتابخانه ملک ۴۰۵۷

۴ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه ٣٦٥۴

۵ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ٣٦٥۴

٦ ـ کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۱۹۹۷

۷ ـ کتابخانه ملک شماره ۴۰۵۷

۸ ـ در مجموعهٔ جشن‌نامه هانری کربن به چاپ رسیده است.

۹ ـ کتابخانه امیر همدان شماره مسلسل ١٠٠٦/٦٥

۱۳ـ رساله اعتقادیه[1] که گویا این دو رساله یکی است.
۱۴ـ رساله در علم فراست، قیافه شناسی[2]
۱۵ـ رساله‌ای بصورت بیانیه[3]
۱۶ـ رساله نفس شناسی که توسط آقای دکتر سید اسدالله مصطفوی به چاپ رسیده است.

آثار منظوم

از امیر سید محمد نوربخش علاوه بر مکتوبات و رسائل، غزلیات و مثنویاتی در تذکره‌ها دیده میشود که جمع‌آوری آن پراکنده‌ها خود بصورت دیوانی بسیار چشم‌گیر در خواهد آمد. چنانکه میرزا رضا قلی هدایت می‌نویسد: «حضرت سید محمد نوربخش در غزلیات گاهی نوربخش و گاهی لحصوی تخلص فرموده است»[4] نمونه‌هائی از سروده‌های ایشان را ذیلاً نقل می‌کنیم:

تا مرد ز خود فانی مطلق نشود
اثبات ز نفس او محقق نشود
توحید حلول نیست نابودن تست
ورنه به گزاف آدمی حق نشود

***

شستیم نقش غیر ز الواح کائنات
دیدیم عالمی که صفا تست عین ذات

---

۱ ـ مجله انجمن فرانسوی تحقیقات عربی در دمشق به سال ۱۹۶۱ ـ ۱۹۶۲ طبع شده است.
۲ ـ کتابخانه بودلیان آکسفورد شماره Hyd e4
۳ ـ تشیع و تصوف ص ۳۱۷
۴ ـ تذکره ریاض‌العارفین ص ۲۵۹

لاهوت صرف و وحدت محض است و ذات بحت
محو است در حریم هویت تعینات
قدوسیان عالم علوی برند رشک
بر حال آدمی که شود مظهر صفات
آنکس که متصف به صفات کمال شد
حقا که اوست علت غائی کائنات

صحیفة الاولیاء

مثنوی متقارب است که امیر سید محمد نوربخش محل زیست و مقام معنوی عرفانی عصر خویش را به نظم کشیده است و با توجه به ابیات آخر این مثنوی معلوم میشود که مطلب تمام نشده ودنباله دارد[1]

مثنوی

مثنوی کشف‌الحقیقة فی بیان عوالم‌الکثرة والوحدة بر وزن مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد خراسانی می‌باشد، مطالب عالیه عرفان و دقائق و رقائق سلوک در قالب الفاظ و عبارات مصطلح زمان به سلک نظم درآمده است. این مثنوی در ٦٧ سال پیش به ارادهٔ سلالهٔ آن بزرگوار عارف ربانی مرحوم حاج سید احمد نوربخش دهکردی چاپ سنگی شده است که شش دفتر می‌باشد در یک مجلد تاریخ شروع به طبع آن برحسب نوشته صفحه اول ماه رجب ۱۳۴۳ برابر با ۱۳۰۲ شمسی و پایان آن در ذیحجه ۱۳۴۵ در مطبعه فرهنگ بوده است.

انتساب سادات به امیر سید محمد

در شجره عده کثیری از سادات موسوی که شرف نسبتشان به حضرت موسی

---

۱ ـ کتابخانه ملک مجموعهٔ خطی ۴۱۹۰

بن جعفر علیه‌السلام میرسد نام امیر سید محمد نوربخش دیده میشود که با لقب تاج‌العارفین خوانده شده است و به سادات موسوی نوربخشی معروف هستند.

حضرت امیر سید محمد دو فرزند پسر داشته‌اند بنام شاه قاسم فیض بخش که فرزند ارشد آن بزرگوار بوده، او را عارفی زاهد دانسته‌اند که در تمامی فنون طریقت خلیفه پدرش بوده، به حلیه علم و زهد و تقوی آراسته و تمامی اکابر وقت از باطن فیض بخش او استمداد همت نموده‌اند[۱] چنانکه شاه اسماعیل صفوی مقام و عظمت معنوی او را مورد توجه قرار داده و نهایت احترام را در حق وی مراعات می‌کرده[۲] و سلطان حسین میرزا بایقرا که به آن بزرگوار بی‌اندازه معتقد و مؤمن بوده است، البته این ایمان وایقان را میتوان از نامه‌ای که سلطان حسین میرزا بایقرا در رحلت همسر امیر سید محمد نوربخش یعنی والدهٔ شاه قاسم فیض بخش بعنوان تسلیت نوشته است دریافت[۳]

فرزند دیگر **سید جعفر** می‌باشد که به لطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت و در زمان خاقان منصور (سلطان حسین بایقرا) به دارالسلطنه هرات تشریف برده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه گشت، امراء عظام و صدور کرام به جهت امر معاش آن جناب هر ساله مبلغ پنجهزار دینار کپکی و دویست خروار غله مقرر ساختند، سید جعفر از غایت علو همت سر بر آن مبلغ و مقدار زر و دینار فرود نیاورده در خشم شد عزیمت عربستان کرد[۴]

نسبت سادات موسوی نوربخشی به این دو بزرگوار میرسد که عده‌ای از علماء اعلام و شخصیت‌های علمی حوزه‌های شیعه در آن واقع هستند و بر کراماتی که ارادتمندان و معتقدان و مؤمنان از مزاراتشان دیده‌اند بر تربت پاکشان بارگاه

---

۱ ـ ریحانةالادب ج ۴ ص ۳۶۸

۲ ـ تاریخ حبیب‌السیر ج ۴ ص ۶۱۱

۳ ـ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ص ۴۰۳

۴ ـ تاریخ حبیب‌السیر ج ۴ ص ۶۱۱

ساخته‌اند که مورد توجه خاص و عام می‌باشد.

می‌نویسند: حاج شکرالله نامی که صاحب مکنت و ثروت بوده به حدود چهار محال میرود و ساکن می‌گردد، بعد از چندی جهت اخلاص و ارادتی که به خاندان نبوت و رسالت و طهارت داشته و در آن حدود از ذریه طیبه کسی نبوده در مقام برمی‌آید که برای تیمن و تبرک و ارشاد و هدایت عامه این محال یک نفر از اولاد صحیح النسب تاج‌العارفین میر سید محمد نوربخش را دعوت و ساکن گرداند[1] به این نعمت و رحمت وجود سادات موسوی نوربخشی علاوه بر خراسان و اصفهان و خوزستان و تهران به لرستان و چهارمحال هم میرود که هم اکنون از آن بزرگوار در تمامی این استانها ساکن می‌باشند حتی مزارات بعضی از آنان در بروجرد و اراک و اصفهان دارای بقعه و محل استجابت دعا و التجاء مستمندان و دردمندان و شیفتگان قرب الهی است.

انتساب مشایخ به امیر سید محمد

عده کثیری از دست او شراب توبه و انابه نوشیدند و در حوزهٔ علمی معنوی او تلمذ نمودند تا به درجه کمال علمی و معنوی نائل آمدند لکن جز چند تن به شرف اجازه نائل نیامدند.

۱ـ شاه قاسم فیض بخش فرزند ارشد ایشان[2]

۲ـ شیخ محمد شمس‌الدین اسیری لاهیجی صاحب اسرارالشهود و شرح گلشن راز[3]

---

۱ ـ شناخت سرزمین چهارمحال ص ۱ ج ۲

۲ ـ تمامی تذکره‌ها اشاره دارند.

۳ ـ شرح گلشن راز ص ۳۴۶ و ۴۱۸ و ۴۲۷ و ۶۹۹ و ۶۹۸

۳ـ پیر محمد همدانی[1]

و اجازه عده‌ای از بزرگان اهل سیر و سلوک هم تا عصر حاضر به سه بزرگوار میرسد.[2]

رساله حاضر

عزیزالوجودی از دیار حضرت حبیب، که مست بادهٔ دوست بود، عکس رسالهٔ «رفع اختلاف» را از نسخهٔ وقف شدهٔ کتابخانه امیر همدان تحت شمارهٔ مسلسل ۱۰۰۶/۶۵ به تحفه‌ام آورد و دعای خویش را بدرقهٔ همتم ساخت تا روزی توفیق رفیق شیفق شود و آنرا به سوختگان وادی معرفت پیشکش کنم.

زیارتش مسرور، و مطالعه‌اش مبهوتم کرد که چطور چنین رساله‌ای کم نظیر از عارفی شهیر تاکنون در کتابخانه‌ای دوردست، غریب مانده است. که چنین غربائی از شخصیت‌های علمی معنوی اسلامی شیعی در کتابخانه‌های دنیا زیاد یافت میشود. به امید آن که تازه نفسان دیار تحقیق هر کدام به غریبی دست یابند و به اهل سیر و سلوک تحفه دهند «این دعا را از همه خلق جهان آمین باد».

مؤلف رساله

موحدی آزاده، عارفی روشندل و آزادفکر با بینشی اسلامی و مافوق انسانی و قرون و فهمی بالاتر و دقیق‌تر از عرف نوابغ، سرخورده از تزویر زاهدان ریائی و بیزار از جمود فکر و سالوسی دین فروشان، دور از جرگهٔ صوفیان تصوف عربی و منصوری به عرفان اصیل اسلامی شیعی روی آورد و به مطالعه عرفان و تصوف پرداخت، در اندک زمانی به مراتب عالی سلوک نائل آمد، او تنها به ذکر و ورد دلخوش نداشته بلکه در قفس تنگ و تاریک هر شهری که راه می‌یافت، تلخ

---

۱ ـ روضات‌الجنان و جنات‌الجنان ج ۱ ص ۳۹۶

۲ ـ به مقدمه فوائح الجمال و فواتح الجلال ص ۵۶ و ۵۷ رجوع کنید.

کامی‌ها را می‌کشید، اما ذائقه اجتماع خویش را از محرومیتها تلخ نمی‌ساخت، پیوسته امید می‌پراکند و مفاسد دربار تیموری، صوفیان وابسته و زاهدان ریاکار را برمی‌شمرد تا عرفان درخشان و متعالی قرون گذشته راکه به تاریکی و ضلال و در یوزه گری تبدیل شده بود و به جای عرفای بزرگ و نامی اسلامی، صومعه‌دارانی که بنده و بردهٔ زر و زور بودند دیده میشوند جداسازی نموده و به طالبان ناآگاه لکن پر از شوق سلوک و ذوق رسیدن به مقصد اقصی به شناساند و بفهماند صوفیگری و صومعه‌ای که داغ ننگ و تذلل بر پیشانی داردکجا و عرفان اسلامی شیعی کجا.

بهمین جهت مدعیان محدود فکر و سودپرست که بندهٔ قدرت و بردهٔ حشمت بودند همانطور که خود در همین رساله میفرماید تصمیم گرفتند تا مؤلف رساله را از سر راه بردارند.

زمان نگارش رساله

در دورانی که افق ایران اسلامی را ابرهای تیره ظلم و شقاوت تیموری تاریک ساخته بود ندای جانبخش عدالت و آزادی فکر خاموش مانده، شهرها جولانگاه دلقکان سفله و آدم نمایان فرومایه شده بود، سکوت صوفیان دولتی و علماء حکومتی موجب گردیده بود مردم دوران تیموری تن به جور و ستم و بی‌عدالتی و بی‌دینی‌ها بدهند مؤلف معظم برای این که بر جور و ناروائی صحه و امضاء نگذاشته باشد، با آسایش و آرامش بدرود گفت بنابر فرمایش خودش دست از جان شسته، جان و تن خویش را سپر بلا ساخته بر سر خلق نگاه داشت.

در محیط متعصب آن روزگار بر علیه هرگونه ریا و تزویر درباری که به امضاء صوفیان و علماء حکومتی رسیده بود به سنت رهبران راستین دینی اسلامی شیعی که در طول تاریخ حقیقت را از باطل جدا نموده، از غربت نجات داده‌اند و تا سرحد شهادت از حق دفاع نموده‌اند بر علیه شاهرخ میرزا گورکانی قیام نمود و چون شکست خوردند تنها از پا نه‌نشست و حاشیه نشینی دربار تیموری را

نپذیرفت، بلکه با زندانی در سیاه چالها و تبعیدها روح استقـامت و پـایداری را زنده نگاه داشت.

و با تند لحن ممکن سرزنش آمیز شاهرخ را مورد هدف تیر ملامت و انتقاد قرار داده با لحنی صریح و لهجه‌ای مؤثر و کلامی قاطع، قدرتمندترین پادشاهان عصر خویش را به استغفار و توبه دعوت نمود.

نشر معارف

امیر سید محمد نوربخش به سنت اجداد طـاهرینش عـمل نـموده، چـون حضرت ابا عبدالله الحسین که بر علیه کفر و ظلم قیام فرمود، قیام کرد و مـانند عقیلهٔ بنی هاشم حضرت زینب کبری سلام‌الله علیهـا بـا سـخنرانیهـای کـوبنده موقعیت قیام‌شکست خوردهٔ خویش بازگو نمود و آن هنگام که ضرورت دانست چون اسراء کربلای حسینی که نشر معارف قیام حسینی را مـی‌دادنـد تـا روح انقلاب در مقابل دستگاه یزیدبن معاویه زنده بماند. با نوشتن رسائل و پاسخ نامه و ارسال مکتوبات علمی، باطل راکه لعاب حق زده بودند به جوامع علمی آنروز شناسلند و حق را مطرح نمود.

نفحات گلزار فکرش در ریاض جانها معنی آیت «فانظر الی آثار رحمة اللـه کیف یحیی الارض بعد موتها»[1] را فاش کرده، کلمات فصیحش چون دم مسیح دلهای مرده را حیات بخشید.

میراثهای درخشان علمی معنوی امیر سید محمد نـور بـخش کـه از اعـاظم ناشرین شریعت غرا و اکـابر راشـدین طـریقت بیضـاء مـحسوب مـی‌شود. بـا اندیشه‌های مغزدار و تکان دهنده و آموزشهای قدرتمند عرفانی تـدوین شـده است، که نگرشی با تعمق در مباحث رساله حاضر به خوبی باز می‌گوید که قواعد خشک و بدعت‌های بیروح در آن رسوخ نیـافته و مفـاهیم پـوسیده و بی‌جـان

---

۱ ـ سوره روم آیه ۵۰

منجمد که غالباً دست مایهٔ لفظ بازان کم مایه و بی‌هنر است، گریبان‌گیر الفاظ آن نگشته به عبارتی دیگر میراثهای علمی معنوی او با مطالبی بکر و نغز تدوین شده است که تا عصر ایشان نقل چنین مطالبی در میان طوائف تصوف بی‌سابقه بوده است.

بهمین جهت رساله حاضر برای پویندگان طریق تحقیق در معارف عرفانی سندی است عظیم و برای روندگان طریقت به مثابه مشعلی است تابناک و فروزان و توشه و مددی دستگیر و توان بخش، تا طالب شیفته و بیقرار برافروخته در طی منازل به بیراهه نرود.

ای برادران جسمانی و اخوان روحانی چون گوهر گرانبها عزیزش دارید تا به هدایت و دلالت مباحث آن شاهد مقصود را بدون پرده و حجاب مشاهده کنید.

مباحث رساله حاضر

رساله حاضر را گویا حضرت امیر سید محمد نوربخش در پاسخ به تمنای ارادتمندی صادق و فرزند روحانی لایق به قید تحریر درآورده‌اند زیرا مطالب مطرح شده را در پی خطاب: «ای عزیز و ای پسر روحی من» عنوان فرموده‌اند. که نشانگر اعتقاد قلبی حضرت مؤلف معظم قدس‌الله روحه‌العزیز پیرامون مسائل مهم اعتقادی است، بسیار دقیق، لکن فشرده تدوین شده است و به جهت فشرده نویسی، در بسیاری از موضوعات مورد بحث آن اشاراتی بی‌نهایت لطیف در قالبی از الفاظ ظریف دیده میشود، که اگر امکان شرح آن نباشد، حتماً باید بطور فهرست‌وار به آنها اشاره نمود. و چون این مسکین از بی‌بضاعتی و بی‌لیاقتی خویش بخوبی آگاهم، و به جان یقین دارم که این درمانده، وامانده را به حریم درک حقایق باطنی مطالب رساله راهی نیست. به آنچه که در زمان مأنوس بودن با رساله جلب نظر نموده، اشاره مینمایم. که اگر در این تصمیم هم عنایت مؤلف عظیم‌الشأن دستگیر نشود از این فیض هم بی‌نصیب و محروم خواهم ماند. بهمین اعتقاد، تا آنجائی که فیض عنایتش بدرقهٔ راه بوده و لطف نموده، به

دریافت‌های خویش اشاره مینمایم، شرح و بسط آنرا بهر صاحب کمالی که مقبول درگاه عنایت بی‌علت الهی واقع شده است می‌سپارم.

الف: مؤلف معظم کسب معرفت‌الله را اول علم می‌داند و راهش را به طالب شیفته برافروخته نشان می‌دهد.

ب: پیرامون صادر اول بحثی بسیار فشرده و قابل شرح نموده‌اند که دارای لطائفی بی‌شمار و حقایقی بسیار است.

ج: اعتقاد قلبی خویش را نسبت به مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه به قید تحریر درآورده آبرویش، آبروها ریخته.

د: شناخت ولایت را مورد توجه قرار داده، آنرا عالم سرّ معرفی کرده است.

هـ: سالک را به ایمان و ایقان نسبت به ولایت حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام امر کرده‌اند و هرگونه ریاضت و مجاهدت بی‌ولایت ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین را بی‌ثمر بلکه موجب ضلالت دانسته است.

و: به ابی الوقت و مولی الزمان و خلیفة‌الرحمان بودن حضرت حجة‌ابن الحسن العسکری قائم آل محمد روحی فداه مکرر در مکرر اشاره نموده‌اند و ایمان و ایقان به ظهور آن ذات مبارک را از جمله فرایض اعتقادی و عرض ادب توام با نیاز بساحت اقدسش را در سیر و سلوک دارای برکات و فیوضات الهی دانسته‌اند.

ح: به دو امانت جدائی ناپذیر حضرت رسالت‌پناهی صلوات‌الله علیه، قرآن و عترت اشاره نموده، تنها هدایت‌کننده به صراط مستقیم معرفی کرده است.

ط: به رموزات و اشارات حدیث نقطهٔ تحت باء بسم‌الله اشاره فرموده است.

ی: بطور بسیار ظریفی به ولایت امری در زمان غیبت کبری حضرت ولی عصر روحی فداه اشاره نموده و آنرا از جمله امتیازات نائب آن بزرگوار می‌داند فرموده: «مراد از آن عالم ربانی عالم ناسوت می‌باشد»[1]

---

۱ ـ زیرا عنوان بیعت‌ها نائبین را نموده است که از امتیازات فقیهی می‌باشد که دارای منصب ولایت امری است. در جای خودش شرح خواهیم داد.

ك: نام حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام را ذکر الله دانسته آنرا جزء ایمان و ارکان طریقت معرفی مینماید زیرا معتقد است که اسم حسین بن علی علیه‌السلام از اعظم اسماء است.

ل: به واقعه هزار غصهٔ کربلا اشاره نموده، سالک را بهنگام بروز مشکلات سلوکی و غیر سلوکی به فیض‌گیری از زندگی تاسوعائی و عاشورائی حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش مخصوصاً عباس‌بن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و عقیله بنی هاشم زینب کبری سلام الله علیها سفارش کرده است.

م: به مراحل سلوک توجه کرده به حد حوصلهٔ رساله مطالبی را بیان فرموده‌اند.

ن: عرفان و تصوف را از هم جدا نموده، بشدت از صوفیه بیزاری جسته و تمام راه‌های سلوک جز طریق اهلبیت عصمت علیهم‌السلام را باطل شمرده.

س: از تصوف ابن عربی و تصوف حسین منصور حلاج دوری نموده است. خلاصه خویش را عارف غیر صوفی معرفی کرده است.

ع: بر اعتقادات سخیف و بی‌پایه و اساس حلولی مشربان تصوف خط بطلان کشیده است.

و لطائف و ظرائف بی‌شمار دیگری که دریافتش را به ذوق و شوق خواننده عزیز می‌سپاریم.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ان‌الله امر فی ان ارفع الاختلاف

الحمدلله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه علی رسول‌المحلی الاتم المستشرق بنور عقله الکلی عقول من تاخر و تقدم، المتعلم فی مدرس علمک مالم تکن تعلم، و هو بصورته و ان یخط و اما بنفسه الکتاب الحکیم.
ثم السلام علی اهل بیته و هم القدیسون المبردون من کل نقص و شین لاسیما مبداء سلسله علی علیه‌السلام و هو صورة کل شیی بعدالنبی و باطنه عن نقطه الراسمه لکل حرف معجم.

بعد از حمد کریم هاهو و نعت صورت کل عالم، من از اهل کمال و معرفت عذرخواه هستم که چند مدت بوده اهل تحقیق از مثل من دربارهٔ مسائل مهّم درخواست نموده‌اند، ولی چون وقت برای این حقیر سازگار نبوده، به این علت مدّتی تأخیر و جواب صاحبان خفی شد. بنابراین کلمه‌ای چند نوشتن، لایق بوده است تا غمضی که حق را غمض[1] کرده است روشن شود بدان ای سالک راه حق در این عالم ناسوت[2] حقایق زیاد از سبب فلسفه[3] و تصوف[4] زیر خاک پنهان

---

۱ ـ یعنی پنهان ساختن، چشم پوشی، آسان گرفتن

۲ ـ ناسوت مقابل لاهوت است که عالم اجسام و جهان سفلی است.

۳ ـ علمی است که در مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آنها بحث می‌کند و فیلسوف کسی است که هدف او رسیدن به معرفت امور ازلی یا معرفت حقایق اشیاء می‌باشد. (فرهنگ علوم عقلی ص ۴۴۹)

۴ ـ دربارهٔ تصوف و صوفی نیاز به رساله جداگانه‌ای داریم که تدوین شود.

شده است.

اما ای عزیز قبل از تمام چیزها معرفت جبار مقدم است[1] بر تمام جهانیان، بعد از معرفت حق، شناخت عقل[2] کل[3] بر جهانیان واجب است و در مرتبهٔ سوم نقطهٔ

---

۱ ـ عین این کلام را در آغاز کتاب جامع‌المقدمات که مؤلف فرمود: «اول العلم معرفة الجبار» ملاحظه می‌کنید.
حضرت ختمی مرتبت هم فرموده‌اند: «اول عبادت الهی معرفت و شناختن اوست» (عین الحیوة ص ۴۵) وقتی معرفت در رأس امور عبادی قرار گرفت بدون تردید بازگشت هر عمل عبادی هم به اوست. و میزان قبولی عبادات و شأن آن هم بواسطه میزان معرفت انسانی است چنانکه حضرت صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «خداوند هیچ عملی را جز بواسطه معرفت نمی‌پذیرد» (اصول کافی کتاب فضل علم حدیث ۱۶)
بهمین جهت کسب معرفت را واجب دانسته‌اند (انوار الملکوت فی شرح یاقوت از علامه حلی ص ۴ و احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی ص ۱۰۱) و به آن سفارش‌ها فرموده‌اند.
در اینصورت به این نتیجه میرسید که بقول ملا عبدالصمد همدانی: «مقصود اصلی از ایجاد انسان علم به معرفت اسماء و صفات و افعال الهی است» (بحر المعارف ص ۲۹۶ - ۳۰۲) و اگر این معرفت در انسان ظهور پیدا نکند، او از درک حقایق محروم خواهد ماند. البته علاوه بر تقسیم‌هائی کارساز و راه‌گشائی که برای معرفت نموده‌اند مثلاً معرفت علمی و حالی (کشف‌المحجوب ص ۳۴۲) معرفت شهودی و کشفی (کشاف ص ۹۹۷) مطالبی دلنشین هم بیان فرموده‌اند که بسیار قابل توجه می‌باشد مثلاً عارف نامی سهل بن عبدالله می‌گوید: «معرفت عبارت از معرفت به جهل است و چنانکه مراتب قرب زیادت شود آثار عظمت الهی ظاهرتر گردد، علم به جهل زیادتر حاصل شود (مصباح الهدایه ص ۵۸) بعض دیگر هم بر این عقیده‌اند: معرفت آنست که بشناسی که جاهلی و چون به جهل خویش عارف گشتی حق را عارف باشی.
۲ ـ عقل یعنی خرد و در اصطلاح حکما قوهٔ مدرک کلیات را عقل گویند و گاه نفس ناطقه راگویند که دارای مراتب و تعدادی است. حضرات عرفای اسلامی چون خواجه عبدالله انصاری عقل را آلت عبودیت و باباطاهر عریان سراج عبودیت دانسته‌اند.
عقل اوّل: آنچه که در مباحث عقل بسیار جلب نظر میکند عنوان عقل اول است که آنرا بنابر فرمایش ختمی مرتبت «اول ما خلق الله العقل» (گوهر مراد ص ۲۰۲ وافی ج ۱ ص ۱۷ و ۱۸ و خوان‌الاخوان ص ۳۵ و العروة لاهل الخلوة و الجلوة ص ۱۲۰) و حضرت صادق علیه‌السلام
←

باء بسم‌الله است.

ای عزیز و ای پسر روحی من، در اصطلاح اهل معنی مراد از نقطهٔ باء بسم‌الله شناخت ولایت[1] است. این معنی را خطیب دائره زمان مصداق مظهر کـل خـدا

(طرائف الحکم ج ۱ ص ۱۹ و بحارالانوار ج ۱ ص ۳۳ والاتحاف السنیه فی الاحادیث القدسیه ص ۱۴۳ و ۱۴۴) مطرح کرده‌اند. بهمین اعتبار شخصیت‌هائی چون عارف نامی عزیزالدین نسفی عقل اول را معلم جمله عالم دانسته‌اند (زبدةالحقایق ص ۶۳)

البته قابل تذکر است که رسول خدا(ص) به تعبیر «اول ما خلق‌الله روحی (مشارق انوارالیقین ص ۲۴) و اول ما خلق الله جوهری (گوهر مراد ص ۲۰۲) و اول ما خلق‌الله عقلی و یا اول ما خلق‌الله نوری (ترجمه شرح اصول کافی ملاصدرا ج ۱ ص ۱۵۱) و اول ما خلق‌الله تعالی القلم (میزان الاعتدال ج ۴ ص ۶۱) و اول ما خلق‌الله درة بیضا و اول ما خلق‌الله العلم الاعلی (تعلیقات حدیقة الحقیقة ص ۴۲۸) و اول ما خلق‌الله العرش (انسان کامل ص ۲۲۰) کلماتی داشته‌اند.

حاصل بحث‌هائی بسیار مهم علمی که پیرامون اول خلق‌الله میتواند مشکل نتیجه‌گیری صحیح را حل کند که این روایات مختلفه العبارات متناقض نیستند چه تواند بود که همه اشاره به عقل اول می‌باشد و مراد از عقل اول و روح و جوهر یا نور یکی است. چنانکه ملاصدرا در شرح اصول کافی ج ۱ ص ۱۵۵ میفرماید نزدیك‌ترین مخلوقات نزد او (خدا) روح محمدی(ص) است که در اینجا به نام عقل اول نامیده شده است.

نسبت عقل اول به عالم کبیر را قیصری در ص ۲۸ شرح فصوص عیناً نسبت روح انسانی به بدن و قوای او می‌داند.

۳ ـ عقل کل نخست پدید آوردهٔ حضرت باری می‌باشد که به فعل و قوت تمام است. که حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه را خوانده‌اند زیرا صادر اول اگر نور باشد، نور محمدی است و اگر روح باشد، روح محمدی است و اگر عقل باشد، عقل محمدی است و اگر جوهر باشد، جوهر محمدی است. که به اعتبار صادر اول بودنش معلم جمله عالم است

۱ ـ ولایت (بکسر واو) به معنی نصرت است و اما ولایت (بفتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار می‌باشد که گفته شده است معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است (مفردات القرآن راغب) و آنرا میتوان به منفی و مثبت تقسیم کرد. به این معنی که مسلمانان از طرفی مأموریت دارند یک «ولاء» را بپذیرند و از طرفی هم ترک کنند. «ولاء» اثباتی به ولاء عام و خاص تقسیم می‌شود که خاص آن نیز به ولاء محبت یعنی که اهلبیت

نائب بر حق رسول این چنین فرموده است: «که تمام علوم و رموز قرآن در قلب قرآن است آنچه در قلب قرآن هست، سبع مثانی و آنچه در سبع مثانی است در بسم‌الله هست و آنچه در بسم‌الله هست در نقطهٔ «باء» بسم‌الله است و انا نقطه تحت باء بسم‌الله[1] امّا آن چیزی که برای من سئوال شده بود مقام اخفی و مقام خفی و مقام سر است[2]

بدان ای پسر روحی من. سرّ و مقام سرّ عبارت است از فنا شدن عقل فعال که

→ و ذوی القربای پیامبر اکرم می‌باشند و به مردم توصیه شده که نسبت به آنها بطور خاص محبت بورزند و آنان را دوست بدارند چنانکه زمخشری در ج ۴ تفسیر کشاف ذیل آیه ۳۲ سوره شوری و فخر رازی در تفسیر کبر جلد ۲۷ صفحه ٦٦١ دو روایت نقل کرده‌اند: «هر کس که بر دوستی آل محمد بمیرد شهید و آمرزیده و توبه کار و مؤمن و کامل ایمان مرده است، و متقابلاً «هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

ولاء امامت و زعامت که همان ولایت تشریعی است از جانب خدا به کسی که زمام امور اجتماعی را بدست می‌گیرد و شؤون اجتماعی مردم را اداره می‌کند و مسلط بر مقدرات مردم است عملاً ولی امر مسلمین می‌باشد. تفویض گردیده چنانکه رسول خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام ولی امر بوده‌اند. و طبق عقیدهٔ ما که دلائل زیادی داریم به حکم آیه مبارکه «اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم» در زمان غیبت کبری حضرت حجةابن الحسن العسکری. روحی فداه طبعاً موازی و شرائطی به صاحب ولایت فقیه اعطاء شده و عیناً اختیارات زعامت مسلمین را داراست و هر کجا که اقامت داشته باشد. ام‌القرای جهان اسلام محسوب میشود.

ولاء تصرف یا ولایت تکوینی که عبارتست از قدرت تصرف در امور تکوینیه و به اذن الله رسول خدا(ص) ائمه معصومین علیهم‌السلام که علت غائی عالم می‌باشند دارا هستند یعنی به اذن خداوند تعالی قدرت بر تغییر صورتی از ماده و پوشاندن صورت دیگر بر آن داشته باشند مثل این که آب را آتش کنند و آتش را گلستان نمایند.

۱ ـ این روایت در مشارق انوارالیقین فی اسرار امیرالمؤمنین از ص ۲۳ به بعد شرح داده شده است و در تفسیر روان جاوید ج ۱ ص ۴ به آن اشاره گردیده، محیی‌الدین عربی در صلوات کبیر خود به این مقام علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره نموده است و اسرارالحکم سبزواری ج ۲ ص ۵۵۹

۲ ـ نسبت به این سه مقام میتوان مطالبی بسیار ظریف با رموزات و اشارات لطیف توام با اقوال عرفای اسلامی نوشت که از حوصله پاورقی نگاری بدور است.

بالاتر از فتر ملائکه مقربین است.

اما ای عزیز مقام خفی و اخفی موقوف است به این که اول مقام سرّ را بدانی تا که تو متصل به مقام خفی شوی. وقتی که مقام خفی را درک کنی، مقام اخفی بر تو عیان خواهد شد و از مقام سرّ آنچه بر من عیان شده است، این که، آن عالم عشق از «باء» بسم‌الله هست[1] وقتی که من غواص جمال مولا بودم آن وقت عالم سرّ من بوده، من دست اسدالله[2] راگرفتم و سئوال کردم: ای راز خدا، عشق رسول چه هست؟[3] فرمود: عشق رسول(ص) پیمودن مقام سرّ است.

---

۱ ـ حضرت مؤلف عشق را تجلی از ولایت مولی‌الموحدین علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌داند که به راستی جز معتقدین و مؤمنین و مؤقنین به ولایت آن حضرت،کمتر کسی است که مقام عشق را درک کرده باشد.

۲ ـ از القاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است (مشارق انوارالیقین ص ۱۲۶)

۳ ـ گذشتن از دو موضوع ظریف که اشاره‌ای لطیف است برای اهل ولایت را صلاح ندانستم اول اینکه چه خطاب پر رمزی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نموده‌اند که به راستی و به حق علی مرتضی علیه‌السلام راز خداست. دوم سئوال دربارهٔ رسول خدا صلوات‌الله علیه را از شخصی نموده که نفس نفیس آن ذات مبارک می‌باشد، این دلالت دارد که بنظر مؤلف معظم جز علی امیرالمؤمنین کسی نمی‌تواند دربارهٔ حقیقتی از حقایق وجود نازنین پیامبر اکرم(ص) مطلبی را بیان کند. در معنا شناخت علی امیرالمؤمنین معرفت به مقام حقیقت محمدیه و شناخت رسول خدا صلوات‌الله معرفة‌الله است. چنانکه حضرت حق تعالی هم به ختمی مرتبت میفرمایند: «به معرفت تو شناخته میشوم» (ترجمه شرح ملاصدرا بر اصول کافی ج ۱ ص ۱۵۵)

رسول خدا صلوات‌الله علیه باکلام مبارک: «من رآنی فقد رای الحق» یعنی چون مرا دیدی خدا را دیدیی (صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۳۵ و صحیح مسلم ج ۷ ص ۵۴ وکنوزالحقایق ص ۱۲۵) و حضرت علی مرتضی علیه‌السلام با فرمایش: «یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیه معرفة‌الله و معرفة‌الله معرفتی» (مشارق انوارالیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۱۶۰ بحارالانوار باب نادر فی معرفتهم و شرح حدیث المعرفة بالنورانیه ص ۳ به بعد)

انسان طالب لقاءالهی را به حقیقتی دلالت فرموده‌اند که زیارت حضرت رسالت پناهی عیناً زیارت جمال جمیل حضرت ذوالجلال می‌باشد و معرفت به مقام نورانیت علی مرتضی علیه‌السلام معرفت الهی است و بدون تردید اگر این معرفت حاصل نشود ایمان انسان مؤمن کامل نمی‌گردد

←

مقام سرّ، ای خوش نصیب، ای طالب راه حق، ای غواص خوش‌بخت عبارت از کلام نبی است. قال رسول‌الله: «یا علی لایغبضک مؤمن ولا یحبک منافق»[1]

چنانکه به حضرت سلمان روحی فداه فرموده‌اند: «لایکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیه» (شرح حدیث المعرفة بالنورانیه ص ۱۵) زیرا که معرفت به مقام نورانیت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نورالله جل جلاله است.

اما اشاره به لطیفه‌ای در این دو کلام مبارک لذت‌بخش است. چرا زیارت ظاهری رسول‌الله زیارت الهی است و معرفت به مقام نورانیت علی معرفةالله؟ در حالی که برحسب مقام و منصب آن دو بزرگوار می‌بایستی برعکس میفرمودند. و این که چرا معرفت به مقام نورانیت علی مرتضی(ع) معرفةالله است؟!

اگر کلام علی امیرالمؤمنین را رسول‌الله میفرمودند: امروز هر از راه رسیده غیر شیعی مدعی معرفةالله میشد مانند سلاطین جور و فاسق و فاجر غیر شیعی و اگر علی امیرالمؤمنین عنوان نورانیت نمی‌فرمودند بدون تردید هر ابن ملجمی با زیارت و مجالست امیرالمؤمنین علیه‌السلام مدعی معرفةالله می‌گردید.

۱ ـ این روایت را حضرت امیر سید علی همدانی در مودت سیم از مودة القربی چنین نقل می‌کند: «لایحب علیا الامومن ولا یبغضه الاکافر».

محمدبن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب از حذیفه و جابر نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: «علی خیرالبشر من ابی فقد کفر» علی بهترین بشر است هر کس ابا نماید کافر است. ابن صباغ مالکی در فصول المهمه نقل می‌نماید که رسول خدا به علی فرموده‌اند: «حربک حربی و دمک دمی و انا حرب لمن حاربک لایحبک الاطاهر الولادة ولایبغضک الاخبیث الولادة لایحبک الاالمؤمن و لایغبضک الامنافق» یا علی جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است، خون تو خون من است و من در جنگم با کسی که با تو جنگ نماید. یا علی دوست نمی‌دارد ترا مگر حلال‌زاده و دشمن نمی‌دارد ترا مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نمی‌دارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد ترا مگر منافق.

احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ مسند و ابن عبدالبر در ص ۱۳۷ استیعاب و نسائی در ص ۱۱۷ ج ۸ سنن و حافظ ابونعیم در ص ۱۸۵ حلیةالاولیاء و ابن ابی‌الحدید در ص ۲۶۴ ج ۴ از رسول خدا نقل کرده‌اند فرمود «یا علی لایحبک منافق ولا یبغضک مؤمن، لایحبک الامؤمن ولایبغضک الا منافق لایحب علیاً المنافق ولایبغضه مؤمن».

ابن ابی‌الحدید در ص ۳۶۴ جلد ۱ شرح نهج‌البلاغه از شیخ ابوالقاسم بعلی معتزلی نقل می‌کند ←

یعنی مقام سرّ «ولاء» از علی تا مهدی صاحب زمان هست[1] تمسک جستن به آدم الاولیاء علی مشکل گشا تا اولاد او، امام آخرین قطب وقت مظهر کل خدا هادی جهان مهدی روحی لهالفداء کما این که فرموده‌اند امام من غریب خراسان علی بن موسی الرضا که قال‌الله تعالی: «کلمة لااله الاالله حصنی فمن دخل حصنی امن، من عذابی و لکن بشرطها و شروطها و انا من شروطها»[2] پس به‌پیمائید راه

→

اتفاق جمیع محدثین است در اخبار صحیحه‌ای که شکی در صحت آن نمی‌باشد که رسول خدا به علی(ع) فرمود: لایبغضک الامنافق ولایحبک الامؤمن.

حضرت ابوذر غفاری روحی فداه هم میفرمایند: ما منافقین را در زمان رسول‌الله(ص) نمی‌شناختیم مگر به سه علامت. ۱ـ تکذیب نمودن خدا و پیغمبر، ۲ـ تخلف نمودن از نماز، ۳ـ دشمنی با علی علیه‌السلام (حلیةالاولیاء ج ٦ ص ۲۹۵ و جامع ترمذی ج ۲ ص ۲۹۹)

۱ ـ یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از رسول خدا (ص) دوازده خلیفه بوده‌اند که تمام آنها از قریش‌اند، در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق خبر دوازده خلیفه رسول خدا صلوات‌الله علیه را نقل کرده‌اند.

۲ ـ این روایت را محدثین شیعه و سنی بصورتهای مختلفی ضبط کرده‌اند. حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام در سفری که به فضیلت شهادت نائل آمدند وقتی داخل شهر نیشابور شدند مورد استقبال بی‌نظیر مردم واقع شدند و ابوزرعه و محمدبن اسم طوسی تقاضای حدیثی کردند. حضرت فرمودند: سمعت‌الله عزوجل یقول: لااله الاالله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها» شنیدم خداوند عزوجل می‌گفت کلمه لااله الاالله قلعهٔ من است، پس هر که در آن قلعه وارد شود از عذاب من در امان است و چون کجاوه به راه افتاد حضرت با صدای بلند به ما گفتند به شروط کلمهٔ لااله الاالله، و من از شروط آن هستم» (معانی‌الاخبار ص ۳۷۰ و ثواب الاعمال ص ۷ و جواهرالسنیه ص ۲۲۵ و عیون اخبارالرضا ص ۳۱۵)

البته بصورت: «قال سمعت رب‌العزة سبحانه و تعالی یقول کلمه لااله الاالله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی، صدق‌الله سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسوله و صدق‌الائمه علیهم‌السلام» (کشف الغمه ص ۲۷۱ و سفینةالبحار ماده حدث ج ۱ ص ۲۲۹ و ۲۳۰ و اعیان‌الشیعه ج ۴ قسمت دوم ص ۱۱۸ و فصول‌المهمه چاپ نجف ص ۲۳۵ و ۲۳۶).

←

امامان را تا نائل شوید به مرحله سرّ

جـــان فروشـــان مست عـــلی   خـــرقه پوشـــان دست عـــلی

تـا بـر سـر نـام و کـام پـائی نـزنی   بـویی ز نسیم وصـل جـانان نـبری

ز آنکه هر چیزی که او پاینده نیست   هر که دل بندد به او خود زنده نیست

گـر هـمه عـالم بـود در زیـر دست   می نخواهی برد دست جز زیر دست

ای نور دیدهٔ من، صورت ناسوت حب هیولای[1] کل عالم محمد مصطفی است و بعد از او اوصیاء او از علی داماد و خلیفهٔ بلافصل او و بعد از او سبطین الحسن و الحسین و بعد از آن دو علی ابن الحسین و بعد از او محمدبن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی‌بن موسی و بعد از او محمدبن علی وبعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی تا محمدبن الحسن المهدی است[2] و جز ایشان من راه دیگری نیافته‌ام و من هر چیز که دارم از ایشان دارم و ایشان دست مرا گرفته‌اند تا به این منزل رسیده‌ام لهذا از خصوصیات سلسله[3] من دوازده امامی بودن آنست و من ضمانت میدهم کسانی

→
شیخ بزرگوار حضرت صدوق علیه‌الرحمه می‌نویسد: حضرت در هنگام حرکت راحله فرمود «بشرطها و انا من شروطها» (توحید صدوق ص ۲۵) و سپس اضافه می‌کند: «من شروطها الاقرار للرضا علیه‌السلام بانه امام من قبل‌الله عزوجل علی العباد مفترض الطاعة علیهم».

شیخ حر عاملی معتقد است: این بر تقدیر اینست که لفظ «انا در انا فی شروطها» با تخفیف نون باشد و امّا اگر با تشدید باشد و «انا فی شروطها» شامل جمیع ائمه معصومین علیهم‌السلام میشود (جواهرالسنیه طبع نجف ص ۲۲۲) البته در بعضی از موارد هم بصورت «ولایة علی بن ابیطالب حصنی من دخلهٔ امن ناری» (جواهرالسنیه ص ۲۶۲). البته با آنچه که دربارهٔ معرفت به مقام نورانیت علی علیه‌السلام گفتیم که معرفةالله محسوب میشود، میتوان گفت بین لااله الاالله و ولایت فرقی نیست هر دو حصن حصین الهی محسوب می‌شوند.

۱ ـ هیولی جوهری است که جسم بدان بقوه باشد حضرت مؤلف به استناد روایاتی که پیرامون صادر اول بما رسیده حضرت ختمی مرتبت را جوهر خلقت میدانند.

۲ ـ در عیون الاخبار الرضا ص ۳۵۸ قریب به این مضمون دیده میشود.

۳ ـ اگر دوران تاریخ زندگی اهل سیر و سلوک را از بدو تاکنون سه دوره بدانیم، در دوره اوّل و
←

که لقب یا اسم خود را، امامی نامند، امام من ضمانت می‌دهد که او را از شر شیطان نجات دهد و در گفتهٔ شیطان لعین: «ولاغوینهم اجمعین الاعبادک منهم المخلصین»[1]

مراد از مخلصین محبین علی تا مهدی بلافصل است و به او ایمان داشته باشد از صدیقین است و در دل کسی اگر حب او نباشد در دنیا و آخرت از خاسرین است و چنین شخصی نباید خود را در شمار مسلمین آورد پس حب علی ایمان قلبی است و بغض علی کفر قلبی است، و کفر قلبی از کفر ظاهری بدترست الصدق بالقول و القلب یکونان ثباتاً مادام الحیاة.

پس حب اول، حب از علی تا مهدی است و این را اهل معنی معقول اول گویند. و این بنیاد کل جهان هستی است و درین عالم عاقل و معقول و عالم و معلوم یکی شود. شخص قابل باید قوهٔ برداشتش زیاد باشد که اگر استعداد نور ولایت بلافصل را نداشته باشد از غلبهٔ نور او از گروه مجذوبین بشمار آید و باز هم این چنین شخصی از قبیل صدیقین است.

اصل امامت در عالم ناسوت ماهیت و هیولای[2] این اشیاء نور محمدی است.

دورهٔ وسط سخنی از سلسله و سلسله‌داری بصورتی که در دوره سوم یعنی عصر حاضر می‌باشد دیده نمی‌شود. بلکه تا قبل از قرن یازدهم سلسله عنوان گونه اتصال شیوخ اجازات داشته که بطور معنعن به ساحت معصوم علیه‌السلام میرسد. بهمین جهت در اجازاتی که مشایخ سیر و سلوک تا قبل از قرن یازدهم نوشته عنوان سلسله که در پی‌اش اسم سلسله‌ای بیاید نبوده مگر «سلسلة‌الذهب» که آنهم بهمین مطلب دلالت دارد یعنی روات حدیثی که حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام یاد فرموده‌اند.

و اگر بعضی به کلام هجویری که در کشف المحجوب آورده بعنوان: «جنیدیان، محاسبیان، نوریان و ...» استناد کنند به اشتباه رفته‌اند زیرا هجویری اگر اطلاق چنین نامی را به گروهی یا طایفه‌ای کرده نه که منظورش از سلسله بوده بلکه هر طایفه فکری را به رئیس آن طایفه معرفی کرده است و این دلالت ندارد سلسله یعنی تشکیلاتی که امروز مرسوم است.

۱ ـ سوره حجر آیه ۴۰

۲ ـ جوهر اشیاء را نور محمد صلوات‌الله علیه میدانند.

آنچه استاد من خمیر کننده طبع من خواجه جهان اسحاق ختلانی فرموده‌اند اینست: که تمسک من از امام کل جهان مظهر تجلیات خدا جانشین بلافصل رسول، صورت عالم سرّ طریق خفی علی مرتضی است.

ای عزیز سلسله اولیاء از حضرت علی بن ابیطالب که عالم سرّ است تا صاحب وقت حاضر محمد مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است و بعد از آنان سلسله طالبان حق را جز راه علی راه دیگری نیست.

کمال از صحبت مردان توان یافت در از دریا و لعل از کان توان یافت

قبل از رسیدن به مقام سرّ سرّ، مقام دیگرست که مقام طبیعت و مقام نفس است و مقام قلب.

اول مقام طبع است که انسان باید کسب دنیا کند از آنچه خدا داده است و همه را مال او داند که «لله ملک السموات والارض»[۱] پس در این منزل تو غلام هستی، هرچه بر تو است، فیض مولای تو است، وقتی که این منزل را طی کنی به منزل نفس میرسی، یعنی تو میتوانی ادراک جزئیات عالم راکنی، احکام جزئی را از کلی می‌توانی تمیز دهی، در این منزل است «تخلقوا باخلاق الله»[۲]

---

۱ ـ سوره آل عمران آیه ۱۸۶

۲ ـ این کلام شریف را به صورت‌های مختلفی ارباب سیر و سلوک در آثار عزیز خویش بیان فرموده‌اند.

الف: عده‌ای چون مؤلف معظم قدس‌الله روحه‌العزیز «تخلقوا باخلاق الله» آورده‌اند.

ب: قطب‌الدین ابوالمظفر تحت عنوان این‌که در شریعت آمده است «تخلقوا باخلاق القرآن» در اثر خود التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۲۳۶ نقل کرده است.

ج: عین‌القضاة همدانی در تمهیدات ص ۲۴۵ و مؤلف اتحاف الساده المتقین ص ٦ یکی از خطابات حضرت حق تعالی را به داود پیامبر «تخلقوا باخلاقی و ان من اخلاقی انی اناالصبور» نقل کرده است.

د: غزالی در احیاء علوم‌الدین ج ۴ ص ٦۱ و قطب‌الدین ابو مظفر در التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۲٦۲ بصورت «تخلقوا باخلاقی» نقل نموده‌اند.

هـ: غزالی در المقصد الاسنی (۱۵-۱٦) به صورت «تخلقوا به صفات الله» هم بیان کرده.

←

وقتی که نفس تو قابل درک جزئیات جهان شود، مقام ثالث در انتظار توست که آن مقام قلب است، مقام قلب یعنی این که، سالک کلیات را درک کند و عقولات را از حیث کلی تمیز دهد که «کتب فی قلوبهم الایمان»[۱] در قلب تو ایمان نقش شود، کلاً نقص علیک من ابناء الرسل ما نثبت به فوادک.

پس این منزل، منزل قلب مزکی است و منزل‌هائی را باید طی کرد.

بدان ای عزیز: بعد از طی کردن این سه منزل، اولین منزل تو منزل سرّ است در این منزل اگر دست ترا ناثب باوفا و بلافصل رسول نگیرد تو در گمراهی و ضلالت خواهی افتاد[۲] و «و مایضل به الا الفاسقین»[۳] من شما را وصیت می‌کنم که از

و: نجم‌الدین رازی هم بصورت «تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا بصفات‌الله» متذکر شده است (مرصادالعباد چاپ مرحوم شمس‌العرفا ص ۱۷۵)

ح: عین‌القضاة در تمهیدات ص ۳۳ بصورت «تخلقوا باخلاق الشیخ» هم نقل نموده است.

سند تخلقوا باخلاق الله: دربارهٔ سند کلام شریف تخلقوا باخلاق الله تا حدودی که بضاعت دانستن اجازه می‌داد و کتب روائی در دست بود ملاحظه گردید یافت نشد. لکن عده‌ای چون عزالدین کاشانی در مصباح الهدایه و مفتاح‌الکفایه ص ۳۴۱ و سید حیدر آملی در ص ۳۶۳ جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار و هروی در ص ۱۶۸ انواریه به وجود نازنین حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه نسبت می‌دهند و از احادیث نبوی می‌دانند.

عده‌ای: هم معتقدند چون غزالی در احیاء علوم‌الدین ج ۴ ص ۲۱۸ بعنوان کما قیل آورده است نمی‌تواند از احادیث نبوی باشد.

عده‌ای: بدون اینکه کلام را به معصوم علیه‌السلام یا شخصیتی از بزرگان اسلامی نسبت دهند در آثار خود بیان فرموده‌اند از قبیل شیخ علاءالدوله سمنانی در سر سماع (مصنفات سمنانی ص ۳ و ۳۳۷) عین‌القضاة همدانی در تمهیدات صفحه‌های ۵۶۶ و ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۷۱، ۳۰۰ و مؤیدالدین جندی در نفخة‌الروح و تحفة‌الفتوح ص ۵۴ و روزبهان بقلی شیرازی در عبهرالعاشقین ص ۱۳۴ و مولانا جلال‌الدین خراسانی در فیه مافیه ص ۱۲۳ و نجم‌الدین رازی در مرموزات اسدی ص ۱۶۲ و در فرائد غیاثی ج ۲ ص ۲۸۳ و خلاصه خواجه بزرگوار نصیرالدین طوسی در اخلاق محتشمی ص ۲۴۹.

۱ ـ سوره مجادله آیه ۲۲

۲ ـ این کلام مؤلف اشاره بر حقیقت ولایت دارد که هرگونه ریاضت و مجاهدت بدون ولایت ائمه

صدیقین باشید، که صدق از صدیقین، اول ایمان است و «وکونوامع الصادقین»[۱] را شنیده‌اید که درین عالم مرکبه از فلک اول تا تحت زمین، اگر صادقی باشد و این آسمان اگر صادقی را دیده باشد و این ماه اگر داستان صادقی را شنیده باشد، آن صادق فقط مولای من علی است. لهذا کسی که از صدق دل او را خواهد، از صدیقین خواهد بود.

ای عزیز دنیا بازار تجارت است، پس طالبان حق نباید زندگی کنند مثل اهل دنیا چون «من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی»[۲]

لهذا، ای عارف حق، یک راز خواهم گفت، اما برداشت آن مشکل است، این یک جوهر[۳] یک قلب می‌خواهد که قابل برداشت باشد، من امام هستم، امام

معصومین علیهم‌السلام بی‌اثر و بی نتیجه است و بنابر فرمودهٔ مؤلف که از اعاظم ارباب سلوک می‌باشند به ضلالت افتادن. مگر این که از باب ولایت علی امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن بزرگوار وارد شده به نور ولایت آن ذوات مقدسه ظلمات نفس را طی نماید.

۳ ـ سوره بقره آیه ۲۶

۱ ـ سوره توبه آیه ۱۱۹

در تفسیر برهان ص ۱۷۰ سلمان از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که نسبت به کونوا مع‌الصادقین سئوال کردم حضرت میفرمایند: «مأمورون عمومی است از مؤمنین یعنی عموم مؤمنین مأمورند تقوی نمایند و با صادقین باشند، ولی صادقون مخصوص به برادر من علی و اوصیاء بعد از او می‌باشد.

۲ ـ سوره اسراء آیه ۷۲

۳ ـ جوهر، ماهیتی است قائم بذات که در موجودیت خود نیازمند موضوع نباشد، اما ممکنست دست نیازمند محل باشد، جوهر بر پنج قسم است (جواهر خمسه) که عبارتند از ماده یا هیولی، صورت، جسم، عقل، نفس.

هیولی محل، صورت حال و جسم حال و محل است و این سه را جواهر غیر مجرد گویند. نفس در ذات مجرد اما در فعل نیازمند به ماده است، عقل هم در ذات مجرد است هم در فعل.

جوهر یا جسم بود، یا غیر جسم، اگر غیر جسم بود یا جزء جسم بود یا جزء جسم نبود یا مفارق اجسام بود. اگر جزء جسم بود یا صورت جسم بود یا مادت جسم و اگر مفارق بود و جزء جسم نبود

پیش امام هستم، امامان من، پیش من عیان عیان هستند «اولنا محمد است، آخرنا محمد است کلنا محمد است»[۱] این کل امام من است لهذا من امامی امـام، مـن امامی کل، سلسله من امامی.

ای قابل برداشت راز من، شاید تو کلام خواجه را شنیده باشی که آن صاحب امین فرموده است «راه نجات سلسله علی هست غیر از این چیزی حق در دنـیا نیست». یا علی انت مبدا کل سلسله وطریق[۲] و طریق علی حق الحق یدور حیث دار علی[۳]

ولی ای جان پسر، بدان، ای طالب حق یادگیر، این گروه سلسله داران تصوف جمال مولا را ندیده‌اند، جام عشق بدست ایشان نرسیده و مقام را نیافته‌انـد[۴] و

← یا آن بود که او را علاقه تصرف بود در اجسام به تحریک و آن را نفس خوانند یا بری بود از مواد به جمله جهات آن را عقل خوانند.

۱ ـ در مشارق انوارالیقین ص ۱۶۰ و صالحیه ص ۲۰۵ «اولنا محمد آخرنا محمد اوسطنا محمد» آمده است.

۲ ـ این فرمایش مؤلف معظم دلالت بر این دارد که اجازات باید معنعن به ساحت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برسد و هر اجازه‌ای به غیر آن برسد یا به ناصالحی که نزد مقام ولایت می‌باشد برسد سلسله مشایخ اجازات آن مردود و باطل می‌باشد.

۳ ـ به اعتبار کلام مبارک حضرت خواجه کائنات که فرموده‌اند: «علی مع‌الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار» یعنی علی با حق و حق با علی دور میزند (شبهای پیشاور ص ۶۸۳)

۴ ـ در طلیعه رساله متوجه شدیم که مؤلف عظیم‌الشان حضرت امیر سید محمد نوربخش که خود از اعاظم و اکابر مشایخ سیر و سلوک می‌باشد و عده از شخصیتهای عظیم‌الشأن اسلامی شیعی مشایخ اجازه خویش را به آن بزرگوار میرسانند نسبت به فلسفه و تصوف ابراز مخالفت نموده معتقد بودند که «حقایق زیاد از سبب فلسفه و تصوف زیر خاک پنهان شده است» اینجا نیز صوفیان را نه تنها جمال مولا ندیده و جام عشق نداشته و مقام را نیافته معرفی میفرمایند، بلکه معتقدند که از صراط حق و حقیقت منحرف شده‌اند البته در آثار بزرگان در هر عصری ابلیسان آدم روی بقول مولانا جلال‌الدین خراسانی دیده شده‌اند که بدعت‌گزار بوده‌اند و مردم را با مکر و حیله و تزویر به دور خود جمع کرده، خویش‌راسلسله‌دار معرفی کرده‌اند که امروز هم با چنین افرادی مواجه هستیم و ←

طریق انحراف نزد من جز تصوف عربی[۱] و تصوف منصور[۲] نیست اصل دین اسلام است غیر از آن هرچه هست در دنیا در اغواء شیطان لعین است «اعوذبالله من‌الشیطان الرجیم».

مصداق «ان‌الانسان لفی خسر»[۳] همان گروه نامبرده تصوف غیر مکتب عرفان اسلامی است[۴]

→ عجب این که مردم دانسته نه ندانسته، آگاه از سر ناآگاهی، با اطلاع از سر بی‌اطلاعی و شناخت کافی به چهرهٔ ابلیس، آدم روی، دست داده، به پند و نصیحت چون مولانا جلال‌الدین خراسانی و روزبهان بقلی شرازی و عزیزالدین نسفی و علاءالدوله سمنانی و خلاصه مؤلف معظم رساله حاضر بی‌توجه بوده از گودال گمراهی بیرون آمده خویش را به چاه عمیق ضلالت می‌افکند و بقول شیخ علاءالدوله سمنانی: «از سامری آنکه خلق را بـه گوساله پرستیدن دعوت می‌کرد عجیب نبود، عجب آن بود که خود نیز گوساله می‌پرستید با آنکه می‌دانست که به تزویر ساخته است» (چهل مجلس ص ۱۱۵) حضرت مؤلف در رساله نفس شناسی ص ۱۶ می‌نویسد: «نظر در حال پیران و مریدان این روزگار کن تا به‌بینی که چگونه شیاطین بدکان تلبیس و مکر نشسته نام سلاطین فقر بر خود بسته‌اند و اشقیاء جامهٔ اولیاء پوشیده، مردودان به رنگ مقبولان برآمده، غولان راه دین خود را بصورت ارباب یقین ظاهر کرده، شعار ایشان زندقه و الحاد و دثار ایشان خدیعت و فساد و وجد و حالات ایشان بازی وآداب صحبت ایشان بدعت و بی‌عاری، زینت مجلس ایشان مناقشه و جنگ، مفاخرت ایشان به تحصیل گدائی، مباهات ایشان بوقاحت و بی‌حیائی و جمعی از جهال عامه کالانعام بعشوه و تلبیسات این قوم ضال مضل فریفته و ترهات مردودان و مخذولان را معادن دواعی نفس و هوا ساخته و اباحت وکفر را طریقت و فقر نام کردند و از حقایق دین اسلام بیگانه شدند و بر پی این گمراهان در تیه ضلالت گمراه گشتند»

۱ ـ منظور تصوف محیی‌الدین عربی است.

۲ ـ منظور تصوف حسین منصور حلاج می‌باشد. علت مخالفت گونه تفکر پیروان این دو تصوف است زیرا در پی فوت این دو شخصیت نامی تصوف دو مکتب بسیار پرجنجال پایه گزاری شد که مسئله وحدت الوجودی صوفیان ریشه گرفت. و مؤلف معظم ما چون دیگر بزرگانی که از مشایخ اجازات او بوده‌اند با این تفکر مخالف بوده‌اند.

۳ ـ سوره عصر آیه ۲

۴ ـ مؤلف معظم تصوف و عرفان اصیل اسلامی شیعی را دو مکتب جداگانه دانسته، پیروان تصوف ←

و «الاالذین امنوا و عملوا الصالحات»[1] مصداقش سلسله من و

→
یعنی صوفیان غیر عارف را مصداق آیه مبارکه «ان الانسان لفی خسر» می‌داند و خویش را از گروه سلسله داران تصوف جدا نموده، طریق انحراف معرفی می‌کند. بدون تردید اگر انسان بخواهد منصفانه دور از هر تعصبی مطلبی را در این زمینه تحریر یا تقریر کند باید همانطوری که اکثر و اغلب ارباب اهل سیر و سلوک جداسازی نموده‌اند بین تصوف و عرفان، صوفی و عارف، فرق بگذارد، زیرا عرفان روح تشیع یعنی اسلام ناب محمدی که به هیچ نوع بدعتی آلوده نیست، همان طریقه تهذیب و تزکیه نفس می‌باشد که از ناحیه مقدسه حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و ائمه معصومین علیهم‌السلام وضع گردیده، لکن نسبت به تصوف از هر نوعی که باشد هیچکس نمیتواند با چنین قاطعیت سخن بگوید زیرا محققان و تصوف‌شناسان، تصوف را مجموعه‌ای از عقائد و افکار و سنن الهی و غیر الهی، ملل و اقوام و طوائف اسلامی و غیر اسلامی دانسته‌اند در اینصورت برای تشخیص الهی آن نیاز به یک جداسازی عمیق آنهم بوسیله اشخاصی که بهر بدعتی آشنائی داشته و بخوبی از معارف الهی آگاهی مطلع باشند تا بتوانند بدعت‌ها و خیالات و بی‌خدائی‌ها را از تصوف جدا کنند. وقتی چنین عملی صورت گرفت اصلاً نیاز نیست که اسمی جدید برایش گذاشت یعنی آنرا تصوف خواند زیرا باز ناگزیر هستیم برای این که حق و باطل از هم جدا باشند تصوف را دو قسمت کنیم الهی و غیر الهی. چه در این راه هم سودجویان به کفریات و بدعتها و توهمات و خیالات خود عنوان الهی می‌دهند. و جهات گوناگون دیگر که نقل آن خود رساله‌ای جداگانه میشود. در اینصورت پس از آن جداسازی باید دیگر تصوف همان غیر الهی را دانست هر چند اگر مطالب و سنن و عقائد الهی هم در کنار غیر الهی آن دیده شود و بازمانده‌های الهی را هم که ریشه اصیل آسمانی دارد که عرفان خوانده شده است، عرفان خواند.

البته در این مسیر اغلب صوفیان که کوچکترین تمایلی به جداسازی عرفان و تصوف نداشته‌اند و کوشیده‌اند این هر دو را دارای یک مفهوم و یک شأن معرفی کنند. با کلماتی دلنشین و زیبا که جملات قشنگی را تشکیل می‌دهند، انسانها را با تصوف مأنوس سازند، این روش بدون تردید آدمی را از حقیقت حتی باطل هم دور میسازد چه رسد حقیقت حق و او را سرگرم بازی با واژه‌ها و اصطلاحات مینماید. بهمین جهت در تعریف تصوف و صوفی به الفاظ بازی پرداخته گاهی هم با نشانه‌های خارجی تاریخی مثل اصحاب صفه و صوف پوشیدن به جامعه ارائه داده‌اند.

شخصی چون امیر سید محمد نوربخش با این روش که آب و رنگ حیله و تزویر دارد مخالفت نموده در اینجا کمی ملایم ولی در رساله نفس شناسی بطور صریح و قاطع خط بطلان بر تصوف می‌کشد. بدون تردید امثال ایشان صوفی و تصوف را بخاطر شطحیاتشان که از سرمستی و
←

گروه حقه امامی دوازده‌گانه است.

ای عزیز: علی علیه‌السلام آنچه را به نقطه تعبیر کرده است این یک راز است و یک حکمت در تحت این حدیث مرموزست که فقط دو حیثیت دارد.

حیثیت اول: این که حروف تهجی موقوفست بر وجود نقطه که اگر نقطه نباشد، هیچ حرفی صورت نگیرد و وجود تمام حروف به برکت نقطه است، وقتی که یک نقطه از نوک قلم وجود گیرد همان نقطه اگر بطرف بالا کشیده شود «الف» تحقق گیرد و اگر همان نقطه عرضاً کشیده شود محور «باء» وجود گیرد، این چنین از لحاظ کشیدن به انحاء مختلف تمام حروف وجود می‌گیرند، لذا

بی‌هوشی است مثلاً اناالحق گفتن و نظائر اینها محکوم نمی‌کند و تفکرش را باطل نمی‌داند زیرا با کمی شرح این مسئله را حل می‌توان کرد. ولی مطالب دیگر که حکم بدعت و رویاروئی با شرع انور نبوی صلوات‌الله علیه دارد، صدای چون امیر سید محمد نوربخش آن عارف کامل مکمل واصل عابد زاهد را درمی‌آورد. باید دور از هر تعصب و چشم‌پوشی حقایق را یافت و بدعت‌ها را از آنها جدا نمود. والا با توجه «ص» صوفی از صفاست و «واو» صوفی از وفاست و «ف» صوفی گویای فارغ بودن صوفی از دنیا و عقبی است، نمی‌توان بدعت‌ها را شناخت، همه دوست دارند باصفا باشند، تمامی مردم از وفاداران خوششان می‌آید و دوست دارند باوفائی داشته باشند و اگر همین انسان که با چنین تعبیرات دلنشین و قشنگ و زیبا و عامه‌پسند مواجه شد بگوید فارغ از دنیا و عقبی می‌خواهم باشم این برخلاف منظور شرع و دین مبین اسلام است که دنیا را مزرعه آخرت دانسته‌اند، تمامی چهره‌های دنیا مذموم نیست بلکه دنیائی مذموم است که انسان را از صراط مستقیم بسوی راه دوزخ هدایت کند و عقبی را اصلاً نمی‌توانیم نادیده بگیریم و فراغت از آن را دوست داشته باشیم که این فراغت دلالت می‌کند، انسان را شیطان پر کرده است، زیرا تنها عاملی که بعد از امر الهی و نبوی میتواند انسان را از ارتکاب به نافرمانی باز دارد، ترس از حالات انسان در عقبی است و ای، وای اگر کلام مولی المعصومین علی امیرالمؤمنین را بهانه قرار دهند که فرموده‌اند نه بطمع بهشت و نه بخاطر ترس دوزخ ترا عبادت می‌کنم، که این کلام مبارک به انسان خلوص در عبادت را می‌آموزد و او را از عبادت تجاری که بگیر و بستان است منع مینماید. نه این که فراغت از دنیا و عقبی را تعلیم داده و تجویز کند.

۱ ـ سوره شعرا آیه ۲۲۷

بدون نقطه حروف بوجود نخواهد آمد، محال است که نقطه نباشد و حرف باشد.

و اما **حیثیت ثانی**: بعد از تشکیل حروف تهجی باز هم در چند مقام اگر نقطه نباشد اکثر، الفاظ بی‌معنی مهمل خواهد بود و الفاظ برای با معنی شدن موقوف بر نقطه هستند، لهذا وجود تمام حروف و با معنی شدن اکثر حروف موقوف بر نقطه است، اگر نقطه نمی‌بود، تمام علوم قراردادی دنیا هم وجود نمی‌پذیرفت از این جهت مولای من فرمودند: «انا نقطه تحت الباء» یعنی تمام علوم از منست و اگر من نبودم هیچ علمی نبود، لذا علی (علیه‌السلام) مصداق کل علوم قرآن است و آنچه در قرآن هست همه در علی هست[1] «الحق یدور حیث مادار علی (علیه‌السلام)

پس ثمرهٔ این تحت برای اهل ذوق و عرفان حقه[2] اینست که برای سلسله من دوازده امامی بودن از لحاظ وحدت منزل نقطه است و این وحدیت که سلسلهٔ من ذهب شده[3] و وجود سلسله من موقوف بر وجود پاک دوازده امام می‌باشد، اگر از اینها یکی کم باشد سلسله ضال و مضل باشد و اگر هم یکی زیاد باشد مثل اول

---

۱ ـ این اعتقاد مستفیض بل مست فیض شده از فرمایش رسول‌الله(ص) است که فرموده‌اند: «علی مع‌القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» علی با قرآن و قرآن با علی می‌باشد هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا درکنار حوض (کوثر) (تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۱۶ مستدرک نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۴ صواعق ابن حجر مکی ص ۷۴ و ۷۵)

۲ ـ حضرت امیر سید محمد با این کلام رسانده است چه بسا همان سلسله داران تصوف هم خویش عارف بخوانند که دیده شده صوفیان غیر عارف را هم عارفان کامل نامیده‌اند و هر دکانی یا دکه‌ای را که مطاعی از عرفان ندارد عنوان مطاع‌دار عرفان هم خوانده‌اند. برای نقل شواهد به رساله‌ای جداگانه نیازمند هستیم.

۳ ـ جهات گوناگونی بنظر میرسد لکن آنچه به منظور حضرت مؤلف نزدیک‌تر می‌باشد اشاره می‌کنیم. می‌نویسند: چون در سلسله مشایخ اجازاتشان افرادی که به ولایت ائمه‌معصومین‌علیهم‌السلام معتقد نباشند وجود ندارد همه امامی مذهب و سندشان به معصوم علیه‌السلام میرسد و پای غیر در میان نیست بهمین جهت آنرا به ذهب خالص تشبیه نموده‌اند. (میزان الصواب چاپ تبریز ص ۸۶۹ و ۵۳۱)

است.[۱]

لهذا نقطه آنجا گفته شود که قابل کسر و انکسار نباشد و همه درو باشد، اما قابل تفکیک نباشد.

این چنین است ای عزیز که سلسله من بدون این نورها اصلاً وجود ندارد و اگر از این سلسله یک شیئی کسر شود قابل اعتماد نباشد و گفته خواجه علیه‌السلام «انی تاریک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی»[۲] اشارهٔ واضح بر همین مطلب است و کسی که از این سلسله خاک پای غلام علی (علیه‌السلام) را بگیرد حتمی و یقینی است که او در منزل سرّ رسیده است و او به منزل خفی خواهد رسید بلکه عین خفی او را حاصل شده است.

ای عزیز و ای پسر روحی من، حق را در این زمان مشکلات زیادی پیش آمده و من دست از جان شستم و در این جا حقایقی را برای تبرک نوشتم و لیکن تسلط صوفیه مرا زیاد اذیت داده و رموز علوم مرا پنهان نموده است. لهذا اگر این نوشته من بدست کسی رسید و او قدرت نشر این علوم را داشت بر او لازم است که آنرا بیان کند و از زیر پرده عیان کند حقایق را که این راه، راه صواب است و ناشر آن مستحق ثواب است و منکر آن موعود عقاب است.

در هر زمان مثل زمان من خواهد آمد که اهل حق زیر خاک خواهند رفت و صاحب دل کم و برای عارف مقام غم خواهد آمد و اهل سلوک تمام خواهند

---

۱ ـ تلویحاً اشاره به شیوخی نموده‌اند که مدعی شده‌اند هادی زمان یا ولی دوران یا صاحب وقت یا نایب خاص یا باب الهی هستند، بنظر حضرت مؤلف اینگونه کلماتی که موجب شود ارادتمند یا طالب یا مرید یا رفیق سفر روحانی برای شخصی مقامی چون مقام و منزلت حضرت معصوم علیه‌السلام در نظر بگیرد را مردود و باطل دانسته‌اند و معتقد می‌باشد در چنین شرائط و موقعیتی «سلسله ضال و مضل می‌باشد».

۲ ـ صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲ و خصائص نسائی ص ۳۰، سنن ترمذی جزء ۲ ص ۳۰۷ مسند احمد حنبل ج ۳ ص ۱۴ و ۱۷ و ج ۴ ص ۲۶ و ۵۹ و ج ۵ ص ۱۸۹ و ۱۸۲ و حلیة‌الاولیاء ج ۱ ص ۳۵۵ و اسدالغابه ج ۳ ص ۱۴۷

شد و تصوف در قشرهای مختلف درخواهد آمد.

فلذا ای سالک رجوع تو به کتاب‌الله و فرمان رسول و کلام نقطهٔ[۱] برای تو مشکلات را حل خواهد کرد.

ای عزیز: سئوال دوم مقام خفی بود که خفی فنا شدن است در مقام واحدیت امّا خفی ذات خواجه محمد صلوات‌الله علیه راگویند و از صفات خلعی ذات اوست و کسی که درین منزل فنا شده، فنا در واحدیت شده است، خفی در محمدیت بعد از مقام سرّ است و خفای محمد(ص) آن منزل راگویند که سالک تمام صفات جمال خدا را به‌بیند و بداند صفات ثبوتیه و صفات سلبیه را و ذات محمد مظهر صفات جمال خداست، لذا فنا در ذات معمولی را خفی گویند: «قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفرلکم ذنوبکم»[۲] اینجاست که سالک از ذات محمدی بهره‌ای تمام می‌برد. و بدان ای عزیز: رسول‌الله از هر جهت امی بوده و حرفی پیش کسی نخوانده است[۳]

---

۱ ـ منظور فرمایش سیدنا علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد.

۲ ـ سوره آل عمران آیه ۲۹

۳ ـ در مورد این که حضرت رسول خدا صلوات‌الله درس ناخوانده و مکتب نادیده بوده است احدی از مورخان اسلامی و غیر اسلامی مدعی نشده‌اند که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی یا دوران رسالت نزد کسی خواندن و نوشتن آموخته باشد. چنانکه کارلیل می‌نویسد: «یک چیز را نباید فراموش کنیم و آن این که محمد هیچ درسی از هیچ استادی نیاموخته است، صنعت خط تازه در میان مردم عرب پیدا شده بود، به عقیدهٔ من حقیقت اینست که محمد با خط و خواندن آشنا نبود، جز زندگی صحرا چیزی نیاموخته بود. (پیامبر امی ص ٦ از الابطال) خاور شناسی دیگر می‌نویسد: «دربارهٔ تحصیل و آموزش، آنطوری که در جهان معمول است، همه معتقدند که محمد تحصیل نکرده و جز آنچه در میان قبیله‌اش رائج و معمول بوده چیزی نیاموخته است (عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۷ و ۱۸) دیگری هم می‌نویسد: «با این که امی بود، در اولین آیات که بر وی نازل شده صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویسانیدن و فراگرفتن و تعلیم دادن است، در هیچ یک از ادیان بزرگ این اندازه برای معرفت قائل به اهمیت نشده‌اند و هیچ دین را نمی‌توان یافت که در مبداء آن علم و معرفت این قدر ارزش و اهمیت داشته باشد. اگر محمد یک دانشمند

اما در عین حال عالم کل کون بوده است[۱] لذا در اینجا هیچ اشکال وارد نیست و اجتماع نقیضین وجود ندارد. چون که لحاظ جداگانه است «قل انما انا بشر مثلکم»[۲] ما تابع رسول امی هستیم که رسول ما نزد کسی نخوانده، یاد نگرفته است[۳] علمی از علوم قراردادی را «فامنوا بالله و رسوله النبی الامی»[۴] رسالت نبی ما ضعیف میشد، اگر پیش کسی درس خوانده بود و «ماکنت تتلوا من قبله من

بود، نزول این آیات در غار (حراء) تولید حیرت نمی‌کرد چون دانشمند قدر علم را می‌داند، ولی او سواد نداشت و نزد هیچ آموزگاری درس نخوانده بود. (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص ۴۵) قرآن به این مهم در زندگی ختمی مرتبت اشاره فرموده است «و ماکنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه به یمینک اذالارتاب المبطلون» یعنی تو پیش از نزول قرآن هیچ نوشته‌ای را نمی‌خواندی، و با دست راست خود (که وسیله نوشتن است) نمی‌نوشتی، و اگر قبلاً می‌خواندی و می‌نوشتی یاوه‌گویان شک و تهمت بوجود می‌آوردند (سوره عنکبوت آیه ۴۸).
و اگر آیاتی راکه لفظ «امی» در آن است نقل نکردیم بخاطر اختلاف نظری است که نزد بزرگان تفسیر می‌باشد.

و اگر کسی جهت باسواد بودن و نوشتن ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه به حدیث دوات و قلم استنادکند حضرت در حین وفات فرموده‌اند دوات و شانه بیاورید تا برای شما دستوری بنویسم که بعد از من گمراه نشوید (بحارالانوار ج ۱٦ ص ۱۳۵) استناد به این روایت صحیح، صحیح نیست، زیرا این حدیث بر مدعای آنان صراحت ندارد که رسول خدا می‌خواسته‌اند خود شخصاً چیزی مرقوم بفرمایند.

۱ ـ بهترین دلیلی که میتوان برای کلام شریف مؤلف معظم بیان نمود فرمایش حضرت ختمی مرتبت که فرموده‌اند: «انا مدینة العلم و علی بابها» (فیض القدیر ج ۳ ص ۴۷ و مجمع‌الزوائد ج ۹ ص ۱۱۴ و حیات‌الحیوان ج ۱ ص ۵۵ و اسنی المطالب ص ۱۴ و استیعاب ج ۲ ص ۴٦۱) یا اینکه فرموده‌اند: «انا دارالحکمة و علی بابها» (صحیح ترمذی ج ۲ ص ۲۱۴ حلیة‌الاولیاء ج ۱ ص ٦۴)

۲ ـ سوره کهف آیه ۱۱۰

۳ ـ حضرت رسول‌الله(ص) خود فرموده‌اند: «نحن اقدامیة لانقرولانکتب ما قومی امی هستیم که نه می‌خوانیم و نه می‌نویسیم» (بحارالانوار ج ۱٦ ص ۹۱۱)

۴ ـ سورهٔ اعراف آیه ۱۵۷

کتاب ولا تخطه بیمینک اذاً لارتاب المبطلون»[۱] و لکن ای فرخنده‌بخت، رسول عزیز از مکتب غیب اسرار و رموز علوم را خوانده بود[۲] که «رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة»[۳] او صحیفه‌های مقدس و مطهر را می‌خواند، یعنی ذات خداوند عالم را با چشم عقل دیده و از صفحه علم اصلی و از معلم علیم علوم را یادگرفته است که «سنقرئک فلاتنسی»[۴] و خداوند کریم وقتی اراده کند، اراده او جدا نیست از فعل او، و در عالم انوار جز عقل اول و خالق او چیزی نبود[۵]

---

۱ ـ سوره عنکبوت آیه ۴۸

۲ ـ علم بر دو قسم است ذاتی ـ عرضی

علم ذاتی که ابداً عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر بفرد اکمل است مخصوص ذات پروردگار اعظم می‌باشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نمائیم از تنگی عبارت است.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت، امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمی‌باشند بعدها به آنها افاضه میشود و این نوع از علم دو قسم است تحصیلی و لدنی و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است آن محصلی که تحصیل می‌نماید تا افاضه حضرت حق تعالی نباشد زحمات او به جائی نمیرسد هرچند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که به مرور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض مینماید.

اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می‌گویند یعنی بی‌واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل و تلقین حروف افاضه مستقیم از مبدء فیاض علی‌الاطلاق میشود و عالم می‌گردد چنانکه در سوره کهف آیه ۶۴ میفرماید: «و علمناه من لدنا علماً»

ابن خلدون هم می‌نویسد: «پیغمبر امی بود، امی بودن برای او کمال بود، زیرا او علم خویش را از بالا فراگرفته بود، امّا امی بودن برای ما نقص است، زیرا مساوی است با جاهل بودن ما» (مقدمه ابن خلدون چاپ ابراهیم‌حلبی ص ۴۹۴ و ۴۹۵)

۳ ـ سوره بینه آیه ۲

۴ ـ سوره اعلی آیه ٦

۵ ـ مرحوم علامه مجلسی رحمةالله علیه در بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۷ از ارشاد القلوب به اسناد خود از سلمان فارسی روحی فداه نقل می‌کند حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه فرموده‌اند:
←



عاشقان را شد مدرس حسن دوست   دفتر و درس و سبقشان روی دوست
ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی   ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

در این مقام مطالب زیادی است اما شاید نتوانی درک کنی، لذا هرچه از شرح عشق گفتم بطور اختصار گفتم که «وما ینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی علمه

«خدای تعالی خلق فرمود مرا و علی بن ابی‌طالب را در حالی‌که نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه آتش و نه لوح و نه قلم هیچکدام خلق نشده بودند. پس زمانی‌که اراده فرمود خدای عزوجل شروع خلقت ما را، کلمه‌ای تکلم فرمود، پس نور شد بعد کلمه‌ای تکلم فرمود دومین مرتبه روح شد پس ممزوج نمود و معتدل کرد پس خلق فرمود مرا و علی را از آنها پس خلق فرمود از نور من عرش را پس من بزرگتر از عرش هستم بعد شکافت از نور علی، نور آسمانها را پس علی اجل است از آسمانها، سپس شکافت از نور حسن نور شمس را و از نور حسین نور قمر را پس آنها اجل هستند از شمس و قمر، و بودند ملائکه تسبیح می‌نمودند خدای تعالی را می‌گفتند در تسبیح خودشان منزه و پاک است از انوار، چقدر عزیز شدند بخدای تعالی، پس زمانی‌که اراده فرمود خدای تعالی امتحان نماید ملائکه را، فرستاد برای آنها ابری از تاریکی، ملائکه نمی‌دیدند اول آنها، آخرشان را و نه آخر آنها، اولشان را، عرضکردند خدای ما، آقای ما از آن زمانی که خلق فرمودی ما را ماندیدیم مانند این راکه در او هستیم (یعنی تاریکی) پس سئوال و تقاضا می‌نمایم از تو بحق این انوار ما را از این تاریکی نجات دهی، خدای عزوجل فرمود: قسم به عزت و جلال خود می‌نمایم این را یعنی این ظلمت و تاریکی را از شما باز می‌دارم. پس خلق فرمود نور حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام را در این روز مانند قندیل و آویخت او را در گوشوارهٔ عرش، پس روشن و درخشنده گردید هفت آسمان و هفت زمین، بدین علت نامیده شد فاطمة الزهرا سلام‌الله علیها و ابیها و بعلها و بنیها.

از طریق اهل سنت سبط ابن جوزی در تذکره ص ۲۸ محمدبن یوسف شافعی در کفایت الطالب باب ۸۷ خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب از رسول خدا صلوات‌الله علیه نقل کرده‌اند که فرمود: «من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از این که خلق کند آدم را به چهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خدای تعالی ما راکه آن نور بودیم در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت».

شدیدالقوی»[1]

لهذا ای عزیز مقام خفی فنا در عشق محمدی است ...[2] سیر این عالم بودم یک روز خواجه فرمودند که: ای صاحب سرّ مقام سرّ را باید درک کنی و هرچه می‌خواهی از او خواه و من پشتیبان تو هستم، ای نور دهنده اسم تو نور است و تو نوربخش هستی، علم علی (علیه‌السلام) را باید یادگیری تا که نور تو فیض عالم باشد.

اما کل مردم در این عالم ناسوت به سه گروه تقسیم میشوند. اصحاب **یمین**، اصحاب **شمال** و اصحاب **مقربین**

امّا اصحاب یمین کسانی هستند که در عالم برزخ از شافعین خواهند شد که ایشان هم شفاعت کننده و هم شفاعت شونده هستند «فسلام لک من اصحاب الیمین»[3] برای کسانی که اهل یمین هستند، یعنی سالک راه حق بوده‌اند برای ایشان سلامت و آسانی هست که «کل نفس بماکسبت رهینة الا اصحاب الیمین»[4] هر نفس روز قیامت عظمی آنچه در دنیا کسب کرده است پیش آن رهین است، اما اصحاب یمین فی سدر مخضود هستند: «یتفیّؤا ضلاله عن الیمین و الشمائل سجداً لله»[5]

ای عزیز، این سالکان هستند که بعد از رسول(ص) راه مستقیم را از خلیفه بلافصل رسول گرفته‌اند و وصیت و نصیحت من اینست که باید اهل معنی راه اهلبیت را در خاطر خود ثبت کنند[6] و راه مبغضین را ترک کنند.

---

۱ ـ سوره نجم آیه ۳ الی ٦

۲ ـ متأسفانه در نسخه خوانده نشد

۳ ـ سوره واقعه آیه ۹۱

۴ ـ سوره مدثر آیه ۴۳

۵ ـ سوره نحل آیه ۴۸

٦ ـ چنانکه علماء سنت و جماعت چون ابن حجر عسقلانی در کنز العمال ج ٦ ص ۱۵۵ و خوارزمی در ص ۳۴ مناقب، و ابو نعیم در حلیة الاولیا، ج ۱ ص ۸٦ و ابن عساکر در تاریخ ج ۲ ص ←

اما اصحاب شمال کسانی هستند که در روز معاد گناه ایشان بخشیده نخواهد شد، امام اصحاب شمال «ناکثین و مارقین»[1] می‌باشند و اهل آن کسانی هستند که روز «الیوم اکملت لکم»[2] نقض بیعت کرده‌اند[3] و نقض بیعت در مسلک از

۹۵، حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۲۸ از رسول خدا صلوات‌الله علیه نقل کرده‌اند: «هر که خوش دارد که مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت برینی که پروردگارم آماده کرده، ساکن شود، پس ولایت علی را پس از من بپذیرد و دوستدارانش را دوست بدارد و به اهل بیتم پس از من، به پیوندد و از آنها پیروی کند، زیراکه آنان عترت من‌اند از خاک گل من آفریده شده‌اند و فهم و علم من به آنان تزریق شده است، پس وای بر کسانی از امتم که فضیلت آنها را نادیده بگیرند و رحم مرا به جای وصل، قطع کنند، خداوند از شفاعتم آنان را بهره‌مند نسازد».

۱ ـ ناکثین منظور عایشه و اطرافیان می‌باشند و مارقین شیوخ نهروان و قاسطین هم معاویه و اتباع او چنانکه رسول خدا در حدیثی به ام سلمه چنین معرفی فرموده‌اند که با سیدالمسلمین و وصی من جنگ می‌کنند. (آینهٔ هدایت ج ۱ ص ۷۸ از فرائط السمطین تألیف ابراهیم بن محمد حموینی از اهل سنت)

۲ ـ سوره مائده آیه ۵. علاوه بر اعتقاد شیعیان بزرگان اهل سنت و جماعت مانند جلال‌الدین سیوطی در تفسیر درالمنثور ج ۱ ص ۳۱ و ابن کثیر در تفسیر خود ج ۲ ص ۱۴ و ابن جوزی در تذکره خواص الامه ص ۱۸ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۹۰ روز نزول این آیه مبارکه را یوم‌الغدیر دانسته‌اند که با نصب مولی الموالی علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مقام الهی خلافت بعد از رسول خدا، آیه مزبور نازل شده است.

۳ ـ در درجه نخست باید دید نظر مؤلف معظم کدامین نقض بیعت در اسلام است که با نقل آیه مبارکه «الیوم اکملت لکم دینکم» منظورشان بیعتی می‌باشد که در یوم الغدیر در حضور حضرت رسول‌الله(ص) با علی امیرالمؤمنین به عنوان رهبری و پیشوائی نمودند.

شناخت پیمان شکنان بیعت یوم‌الغدیر از نظر تحقیق بسیار حائز اهمیت است بهمین جهت زندگی پیمان شکنان را باید قبل و بعد از رحلت رسول خدا(ص) مورد بررسی قرار داد. اینان که در سقیفه بنی ساعده در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مشغول تغسیل پیکر مطهر ختمی مرتبت بود (ریاض‌النضره ج ۱ ص ۱۳۹ و شرح نهج‌البلاغه ابن الحدید ج ۱۲ ص ۱۷) و به امری که فقط و فقط در شئون مقام ربوبیت است دخالت کردند یعنی علی مرتضی را از مقام خلافت اسلامی و جانشینی رسول خدا(ص) خلع نمودند. رهبری جامعه اسلامی را به امتیاز کهنسال‌ترین فرد دیگری

گناهان کبیره[۱] است که قابل بخشش نیست، چه نقض بیعت از امام باشد[۲] و چه

سپردند (شبهای پیشاور ص ۴۹۵)

پیمان شکنان در زمان رسول خدا(ص) هم پیمان شکسته‌اند. در سال ششم هجری که صلح حدیبیه پیش آمد عمر بن خطاب با رسول خدا مشاجره کرد و به اتفاق دیگران تخلف امر نبوی نمودند (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۲۲ صحیح مسلم باب صلح حدیبیه ج ۲) و در سپاه اسامه که پیامبر اکرم در آخرین روزهای زندگی سپاهی را برای جنگ با رومیان آماده نموده فرماندهی آنرا به اسامه جوان ۱۸ ساله سپردند (تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۲ و طبقات کبری ابن سعد ج ۲ ص ۱۹۰) ابوبکر و عمر و ابو عبیده هم حضور داشتند با طرح اینکه اسامه جوان است تخلف از امر رسول خدا نمودند و با مسخره و انتقاد و سخنان درشت مخالفت خویش را ابراز نمودند پیامبر اکرم در حالی که تب شدید داشت سر مبارکش را بسته بود و به زور پاهایشان را بر زمین می‌کشیدند از شدت جنجال و هیاهوی انتقادکنندگان از منزل خارج شده بر فراز منبر بالا رفتند و اتمام حجت نمودند لکن پیمان شکنان سقیفه سستی و کاهلی کردند و نرفتند (طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۱۹۰ تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۳۱۷ و سیره حلبیه ج ۳ ص ۲۰۷ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۲۶) در حضور رسول خدا آنوقت که دوات و قلم طلب فرمودند تا سرنوشت اسلامی را که در روز غدیر خم به امر الهی معین و مشخص فرموده بودند برای بار آخر هم تائید کنند مانع شده به آن بزرگوار نسبت هذیان دادند و شعار حسبنا کتاب‌الله را سر دادند (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۱۸ و مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۲۲۲ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶۳ و تذکره خواص‌الامه ص ۳۶). اینان و چون اینان بودند که بعد از رسول خدا با غدیر بغیر حکم خدا و رسولش مخالفت کردند.

۱ ـ اینکه مؤلف معظم نقض بیعت را از گناهان کبیره شمرده‌اند به علت اینستکه پیمان شکنان در مقابل آنچه خداوند به آن امر فرموده بود به مخالفت برخاستند و حظ نفس خویش را بر رضای خدای تعالی ترجیح دادند. پیروی از القائات شیطان نمودند و خلافت اسلامی را از مسیر الهی آن منحرف نموده بر علیه خلیفهٔ برگزیدهٔ خدا که بدست رسول خدا نصب به مقام خلافت اسلامی گردید کودتا کرده ردای خلافت را به تن دیگری کردند.

۲ ـ اشاره به حرکتی که در سقیفه شکل گرفت و طبق نقشه‌های قبلی علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که به امر الهی منصوب به جانشینی رسول خدا (ص) شده بود از خلافت عزل کردند و ابوبکر را تحت عنوان کهنسال‌ترین مسلمان به جانشینی رسول خدا(ص) انتخاب نمودند.

چنانکه مرحوم طبرسی در احتجاج ج ۱ ص ۱۱۵ می‌نویسد: «چون ابوبکر به خلافت انتخابی رسید پدرش ابوقحافه در طائف بود، ابوبکر نامه‌ای به پدرش به این عنوان نوشت: من خلیفه

نقض از وارث امام باشد.

بعد از امام دوازدهم این بیعت در دست نائبین اوست که مراد از آن عالم ربانی عالم ناسوت می‌باشد[۱] لهذا این گروه را که نقض بیعت کرده‌اند اصحاب

رسول‌الله الی ابی قحافه از خلیفه رسول خدا به سوی ابی قحافه. اما بعد بدرستی که تمام مردم به حکومت من راضی شده‌اند و بنابراین من امروز خلیفه خدا هستم، اگر تو به سوی ما بیائی موجب سرور و شادمانی و تازگی و خنکی چشم تو خواهد بود».

چون نامه را ابی قحافه قرائت کرد به فرستاده گفت: چه مانع شد که علی را خلیفه نکرد؟ فرستاده گفت: اوجوان بود و کشتارش در قریش و غیر قریش بسیار بود و ابوبکر سنش از او بیشتر است. ابی قحافه گفت: اگر خلافت به سن است من به خلافت سزاوارترم که پدر او هستم، آنها به علی ظلم کردند که حق او را ربودند و پیغمبر برای علی بیعت گرفت و ما را امر کرد که با علی بیعت کنیم. آنگاه نامه‌ای به این عنوان در پاسخ نوشت: از ابو قحافه بسوی پسرش ابوبکر اما بعد، مکتوب تو به من رسید! من آنرا نامهٔ احمقی یافتم که بعضی از آن بعض دیگر را نقض می‌کرد، یکبار می‌گوئی خلیفه رسول خدا و یکبار می‌گوئی خلیفه خدا و یک بار می‌گوئی مردم به من راضی شده‌اند! این امر امری است که بر تو ملتبس شده است، داخل در امری میشوی که خروج از آن فردا برای تو سخت باشد و عاقبت آن در روز قیامت آتش و ندامت و ملامت نفس لوامه در موقف حساب باشد، برای هر یک از امور، مدخل و مخرج خاصی است که از آن مدخل باید داخل شد و از آن مخرج بیرون رفت و تو می‌دانی که در امر خلافت چه کسی بر تو اولویت دارد! خداوند را مراقب باش بطوری که تو او را می‌بینی و صاحب ولایت را وامگذار! چون اگر امروز خلافت را ترک کنی برای تو آسان‌تر و سالم‌تر است.»

۱ ـ در این فراز از فرمودهٔ مؤلف معظم به چند جهت مهم باید توجه داشت که بسیار حائز اهمیت است.

اول این که حضرت سید محمد نوربخش قائل به برقراری حکومت اسلامی در زمان غیبت کبری بوده که تنها با ولی امر مسلمین می‌بایست بیعت نمود.

دوم از این فرمایش چنین استفاده میشود که فقیه غیر حاکم یعنی مجتهد جامع شریعت مورد نظر مبارکشان نیست زیرا با فقیه غیر حاکم یعنی مجتهد جامع‌الشرائط که از او تقلید می‌کنند در امر تقلید بیعت نمی‌کنند ولی با فقیه یا مجتهد جامع‌الشرائط که حاکم هم می‌باشد بیعت مینمایند تخلف از این امر موجب معصیت و شاید در بعضی از موارد ارتکاب به حرام محسوب شود.

←

شمال گویند. اهل این گروه قابل توبه و قابل شفاعت هم نیستند «اصحاب الشمال فی سموم و حمیم»[1] الامان الامان، و اما «و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابیه»[2] لهذا ای سالک عزیز و ای طالب حق از قبول کنندگان راه نقض بیعت مباش، چون کسی که نقض بیعت از علی کند در شمار منکرین خواهد بود و کسانی که این چنین باشند در زمرهٔ مسلمین هستند اما از لحاظ معنی بدترین خلایق در دنیا و آخرت هستند «خسرالدنیا والاخرة ذالک هو الخسران المبین»[3]

در زمان حاضر و قبل از این زمان این چنین مبلغ سیاه دنیا راگرفته است تا روز ظهور قطب دائره زمان حضرت حجة (روحی فداه) هم باقی خواهد ماند.

مقام اخفی: مراد از مقام اخفی عالم ذات خداوندی است در این عالم اکثر صفات افعالی خدا در مقام علم بوده و در فضیلت نباشد، این عالم را اهل عرفان مقام لاهوت می‌گویند و مقام‌ها هوت هم گفته شده است و این عالم را مقام کل و مقام الله و الهیت هم گفته‌اند، در این عالم ای عزیز تمام کون و فساد آن در علم او هست.

خداوند عالم از علم خود هیچگاه جدا نیست یعنی ذات او و علم او از هم جدا نیست و در این مقام فقط علم به اشیاء بوده و دیگر چیزی و یا نام چیزی نبوده است و مخلوقی از خلقت صوری خلق نشده بود، این چنین حالت ذات واجب‌الوجود را عالم اخفی گویند.

مخلوق معنوی و صوری قدرت رسیدن به مقام سر و خفی را دارند امّا نائل شدن به مقام اخفی برای هر کس حاصل نیست الا لماشاالله، ممکنست بتوان گفت

سوم این که مؤلف به ولایت امری در زمان غیبت کبری اشاره نموده‌اندکه باید عالم ربانی نائب امام زمان روحی فداه این منصب را داشته باشدکه نقض بیعت با ولی امر را هم مؤلف ازگناهان کبیره دانسته‌اند.

۱ ـ سوره واقعه آیه ۴۱

۲ ـ سوره حاقه آیه ۲۵

۳ ـ سوره حج آیه ۱۲

این مقام را اگر کسی طی کرده باشد یعنی به گوشه‌ای از آن نائل شده باشد آن ذات محمدی و اوصیاء اوست چون وقتی که خواجه به مقام «قاب قوسین او ادنی»[1] رسید در آنجا بین حبیب و محبوب یک راز و سخن به میان آمده که آن سخن به لحن ولی‌الله ولی کل مؤمنان بوده[2] «ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین»[3] خواجه این قدر به محبوب حقیقی خود قریب شده این مقام کجا بوده؟ «عند سدرة‌المنتهی»[4]

در این مقام خلوت، خداوند جهان بود و جهان را برای او خلق کرده که «لولاک لما خلقت الافلاک»[5] ای رسول و حبیب من اگر ترا خلق نکرده بودم،

---

۱ ـ سوره نجم آیه ۱۰

۲ ـ علامه مجلسی در حیوةالقلوب ج ۲ ص ۴۲۲ از مناقب خوارزمی که از کتب معتبره اهل سنت و جماعت می‌باشد روایت نموده: «از رسول خدا(ص) پرسیدند که حق تعالی در شب معراج بچه لغت با تو سخن گفت؟ حضرت فرمود: در آن شب خدا به لغت علی بن ابیطالب مرا خطاب کرد و مرا الهام کرد که گفتم: پروردگارا تو مرا خطاب کردی یا علی با من سخن گفت؟! حق تعالی مرا ندا کرد: ای احمد من شبیه به اشیاء نیستم و مثل و مانند ندارم ومرا به دیگران قیاس نمی‌توان کرد، ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو آفریده‌ام و چون می‌دانم که هیچکس را از علی دوست‌تر نمی‌داری، پس بصدا و لغت علی با تو سخن گفتم تا دل تو مطمئن گردد».

۳ ـ سوره نجم آیه ۱۰ و ۹

۴ ـ سوره نجم آیه ۱۵

۵ ـ روایتی را که حضرت امیر سید محمدنوربخش بیان فرموده‌اند بصورتهای گوناگونی نقل شده است.

مؤلف شرح تعرف در ج ۲ ص ۴۶ می‌نویسد: «لولا محمد ماخلقت الدنیا والاخره ولا السموات ولاالارض ولاالعرش ولاالکرسی ولااللوح ولاالقلم و لاالجنة ولاالنار و لولا محمد ما خلقتک یا آدم.

مؤلف اللولوالمر صوع در ص ٦٦ نقل کرده: «لولاک ما خلقت الجنه و لولاک ما خلقت‌النار و لولاک ما خلقت الدنیا. عین‌القضاة همدانی در ص ۴۳ و ۱۸۰ تمهیدات بصورت «لولاک لما خلقت الکونین» آورده است.

عبدالرحمن اسفراینی در صفحه ۲ کاشف‌الاسرار بصورت: «لولاک لما خلقت الکون» نقل

←

افلاک و کون را خلق نمی‌کردم و فرد ثالث در این مقام، صاحب اصلی مقام سرّ بود، عن انس بن مالک قال: قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله: لما عرج بی الی السمّاء دنوت من ربّی عزوجل حتی کان بینی و بینه قاب قوسین او ادنی فقال: یا محمد من تحبّ من الخلق؟ قلت: یارب علیّا، قال: التفت یا محمد، فالتفت عن یساری فاذا علی بن ابی طالب علیه‌السلام (بحارج ۱۸ ص ۴۰۶ ـ امالی ابن الشیخ ص ۲۲۵)

انس بن مالک گوید: رسول خدا(ص) فرمود: زمانی که بآسمان عروج داده شدم بخدایم نزدیک شدم باندازه‌ای که میان من و او فقط بمقدار دو قاب کمان باقی ماند. پس خداوند گفت: یا محمد چه کسی را از میان خلق دوست داری؟ گفتم: پروردگارا علی علیه‌السلام را. خداوند فرمود: یا محمد توجه کن، پس من توجه کردم به جانب چپم، پس دیدم که علی بن ابی طالب علیه‌السلام در آنجا است. پس در مقام اخفی جز ذات مقدس دیگر کسی راه ندارد. اما ای نائل قرب ذات حق هرچه قدر ممکن است بکوش که مقام فناء فی‌الله هم یک مرتبه نازل است. لهذا ای عزیز در مقام اخفی با حبیب ما سخن گفتند و آن سخن هم به لحن علی بود قال رسول‌الله: «فاوحی الی ربی ما اوحی ثم قال یا محمد اقرء علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین فما سمیتُ بهذا احداً قبله ولا اسم بها احداً بعده»[1] ای

→ کرده است.

و عبدالرحمن اسفراینی در کاشف‌الاسرار ص ۳۰ و شیخ علاءالدوله سمنانی در العروه لاهل الخلوة والجلوة ص ۲۰۷ و جلال‌الدین محمد خراسانی در فیه مافیه ص ۴۶ و سلطان العلماء بهاءالدین ولد در معارف ص ۷۰۶ و کمال‌الدین خوارزمی شارح مثنوی در ینبوع‌الاسرار فی نصایح الابرار ص ۲ و سید حیدر آملی در جامع الاسرار و منبع الانوار ص ۹۱ و ۳۸۱ و قطب‌الدین ابوالمظفر در التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۶۲ بصورت لولاک لما خلقت الافلاک آورده‌اند که حضرت مؤلف معظم هم بیان داشته‌اند.

۱ ـ بحارج ۳۷ ص ۲۹ - امالی شیخ صدوق ص ۱۸۵

و من کتاب المناقب للخوارزمی عن عبدالله بن عمر قال: سمعت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله ←

فرخنده دل از این جهت همانطور که در مقام سر گفتم در این عالم اگر بعد از رسول کسی باشد همانا ذات علی(ع) است که سر است و سر من هزار بار فدای او باد و هرچه ما را جان نو عطا کنند بر قدم او فدا باد.[۱]

اما از مقام اخفی تا هاهو شش جلوه[۲] مشتق میشود و این شش جلوه خود هر یک هزارها جلوه دارد.

عالم ناسوت چهار جلوه خاص دارد، جلوهٔ موت، حیاتء هدایت و محبت و امّا از رب‌الملکوت یک جلوه ظهور کرده و آن بنام عزرائیل است و از این جلوه، جلوه‌ها پیدا شود هر وقت خداوند بخواهد. کسی ممیت به عالم برزخ برگردد حکم میشود که عزرائیل جلوه نماید. لهذا هر وقت ملک‌الموت جلوه کند بر شخصی روح آن بنده تاب آن جلوه را ندارد و روح از بدن او خارج میشود. از اینجاست که بندگان مقرب سختی مرگ را مثل عسل می‌پندارند، چون

وقد سئل بای لغة خاطبک ربّک لیلةالمعراج؟ فقال: خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب علیه‌السلام، والهمنی ا ن قلت: یا رب اخاطبتنی انت ام علی؟ فقال: یا احمد اناشی لیس کالاشیاء، ولا اقاس بالناس، ولااوصف بالاشیاء خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک، فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد علی قلبک احب من علی بن ابی طالب علیه‌السلام فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک (بحارالانوار جلد ۱۸ ص ۳۸۶ - ارشاد القلوب ص ۲۳۲)

در کتاب مناقب خوارزمی از عبدالله بن عمر نقل شده است که شنیدم از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله سئوال شد که خداوند با شما در شب معراج با چه لغتی سخن گفت: فرمود: با لغت علی بن ابی طالب علیه‌السلام خداوند مرا خطاب کرد، و بر من الهام کرد که بگویم: خدایا تو با من خطاب کردی یا علی بن ابی طالب؟ پس فرمود: ای احمد من چیزی هستم نه مانند چیزها و قیاس بمردم نشوم، و با چیزها وصف نشوم، تو را از نور خودم خلق کردم و علی را از نور تو خلق کردم، و آگاهی پیداکردم بر نهان قلبت پس نیافتم در قلب تو دوستر از علی، و لذا با تو به زبان علی خطاب کردم تا قلبت مطمئن شود.

۱ ـ نقل شواهدی در این زمینه امکان‌پذیر نیست میتوانید به حیوةالقلوب ج ۲ فصل معراج رجوع نمائید که بسیار مفید و دلنشین است.

۲ ـ انوار الهی که از سر عنایت بی علت بر دل سالک عارف لایق ساطع می‌گردد جلوه نامیده‌اند.

آنان این چنین جلوه‌ها را هزار بار دیده‌اند لهذا تاب این جلوه چیزی نیست.
این بنده سالک درراه سلوک چند بار چاشنی موت[۱] را چشیده‌ام «قل یتوفاکم

---

۱ ـ همه و همه می‌دانند که موت یعنی مرگ و بخوبی با مرگ آشنائی دارند. لکن آنچه که تعجب انگیز و حیرت‌آور برای ناآشنایان با سیر و سلوک می‌باشد. سخنانی است نظیر فرمایش مؤلف معظم که فرموده: «چند بار چاشنی موت را چشیده‌ام». برداشت‌ها را می‌توان به سه گونه تقسیم کرد عده‌ای که آشنائی کامل دارند و متوجه این گونه سخنان می‌باشند. و گروهی هم فکر می‌کنند چنین انسانی را چندین بار مرگ تهدید کرده است. و بعضی هم خود را مورد سئوال قرار می‌دهند که چطور امکان دارد کسی چندین بار مرده باشد و دوباره زنده شده است؟

ولی غیر از اهل سیر و سلوک باید بدانند اهل معرفت که به مقصد اقصی رسیده‌اند و حقیقت حقایق را درک کرده‌اند، به این موت و حیات بعد از چنین موت آشنائی کامل دارند. اینان به استناد فرمایش مبارک حضرت خواجه کائنات صلوات‌الله علیه که فرموده‌اند: «منهج‌القوی ج ۴ ص ۳۱۳ فیه مافیه ص ۲۴۱، کشف‌الخفی ص ۲۶۶۹» مرگ را به موت ارادی و طبیعی (انسان کامل ص ۱۰۷) یا اختیاری و اضطراری (شرح گلشن راز ص ۵۰۱) تقسیم فرموده‌اند. که درکنار این مرگ میتوان مرگ «لحظه‌ای» را نیز بیان کرد. زیرا انسان هر لحظه و ساعت و در هر طرفةالعین به حسب مقتضای ذاتی ممکن که لازم امکانیت است به حکم «کل شی هالک» (سوره قصص آیه ۸۸» و به مقتضای «بل هم فی لبس من خلق جدید» (سوره ق آیه ۱۵) به تجلی نفس رحمانی به حسب خلع و لبس در هر لحظه هست میشود و از غایت سرعت تجلی وجودی ادراک انعدام نمی‌کند و علی‌الدوام وجود واحد مرعی است. دوم مرگ اختیاری است، وقتی انسان پر شده ازگناه از خواب غفلت بیدار میشود، با تجلی نور عنایت بی‌علت الهی به ظلمات درون خویش پی می‌برد. که فرشته و شی چون او چگونه دیوسیرتی زشت و وحشتناک گردیده است. به مبارکی نور عنایت الهی تصمیم می‌گیرد، آنچه که موجبات ظلمت درونی و نکبت بیرونی را فراهم آورده‌اند از خویش دور کند و قبل از این که به میرد از آنچه که غیر خداست یعنی ظلمت آورده‌ها به‌میرد این مرگ را اختیاراً می‌پذیرد تا قمع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی و مقتضیات طبیعت و شهوات به‌میرد. تا به حیات الهی زنده شود. چنانکه عطار گوید:

چون زیستن تو مرگ تو خواهد بود　　　نامرده به میر تا به مانی زنده

بنابر اعتقاد سنائی چنین انسانی که به شرف مرگ اختیاری نائل آمده بهشتی است.

به‌میر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

←

ملك‌الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون»[1]
ملك‌الموت یک جلوه خداست گاه در صورت رحیم و عطوف پیش می‌آید

→
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
و اوحدی کرمانی نیروی راه رفتن در منازل سلوک را بستگی به این مرگ می‌داند که سروده است:

هر که پیش از اجل تواند مرد	به چنین راه، ره تواند برد

و مولانا جلال‌الدین خراسانی بر این عقیده است که این مرگ زحمت مرگ اضطراری را از بین می‌برد زیرا آنچه در مرگ اضطراری موجبات زحمت را فراهم می‌آورد تعلقات است که در مرگ اختیاری از بین میروند.

تو بمیر ای خواجه قبل از مردنت	تا نه‌بینی زحمت جان کندنت

اهل سیر و سلوک برای این موت اختیاری مراتبی قائل شده‌اند و هر مرتبه را نامی نهاده‌اند.
موت ابیض: که فرموده‌اند روشن کنندهٔ باطن است و دل را منور نموده صورت دل را سفید مینماید در این هنگام دل زنده میشود و از خواب غفلت بیدار می‌گردد در چنین موقعیتی است که سالک مصمم میشود دل را یعنی وجود را از صنم‌های خیالی و ساختگی که ظلمت‌آفرین بوده‌اند خالی کند.
موت احمر ـ از آن لحظه که طالب بیدار شوق سلوک دامن جانش را گرفت و بنای مخالفت با نفس را اختیار کرد می‌گویند شأن مرگی او «موت احمر» است. (شرح گلشن راز ص ۵۰۳)
موت اخضر ـ دل کندن از دلبستگی‌های ظاهری که موجبات تعلقات عمیق باطنی شده‌اند مثلاً از قبیل اطعمه، اشربه و البسه، سالک را به مقام موت اخضر میرساند.
موت اسود ـ غافل بیدار که شوق لقاء حضرت دلدار او را پر کرده، از آن لحظه که می‌کوشد خویش را از اسارت نفس و شیطان نجات دهد و چهرهٔ حقیقی خویش را از آلودگیهای هو اجس شیطانی و نفسانی که بهیمی است پاک کند تا صورت اصلی خود را زیارت نماید، مورد ایذاء و اذیت خلق واقع میشود. لکن نه تنها از چنین ایذاء و اذیتی آزرده خاطر نمی‌شود بلکه در راه رسیدن به مقصد و لقاء حضرت محبوب حقیقی از ایذاء و اذیت خلائق لذت هم می‌برد. این مقام را موت اسود نامیده‌ایم.

۱ ـ سوره سجده آیه ۱۱

و آن وقتی است که عبد صالح باشد، قال ابوجعفر: «ان آیة المومن اذا حضرة الموت یبیض وجهه اشد من بیاض لونه و یرشف جنیه و یسیل من عینه کهیئه المدعوع فیکون ذالک آیة خروج روحه تسیلا من شدته کزبدالبعیر کما تخرج نفس الحمار»[1] روح مؤمن در بدن او مثل بلبل است در قفس، لهذا همیشه می‌خواهد که از قید آزاد شود، لهذا جلوهٔ ملک الموت برای چنین عبد جلوه رحمت است و موت برای او قطع شدن حائل است بین حبیب و محبوب و ملک‌الموت از مقابل چنین عبد خالص به صورت عبد حقیریست که پیش مولای آید.

قال رسول‌الله: «ان ملک‌الموت لیقف من‌المؤمن عند موته موقف العبد الذلیل من المولی فیقوم هو و اصحابه لیدنومنه حتی یبد بالتسلیم و مبشرة بالجنه»[2] بدان ای سالک راه طریقت و شریعت، این مقام لطف ملک‌الموت را کسی تواند یافت و نصیب شخصی خواهد شد که در هر نفس نفس او متصل بولایت کلی باشد او مثل مولای من در شبهای تاریک اشک ریزان باشد او قول رسول را در تمام احوال قبول کرده و سر تسلیم خم کرده است. لهذا کل دنیا جلوهٔ ملک‌الموت را خواهند چشید و ملک‌الموت هم در قیامت کبری بحال خود باقی نخواهد ماند که آن روز همانا روز «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»[3] است بدان که کار ملک‌الموت انسان را فنا نمی‌کند بلکه از این دار به طرف دار دیگر منتقل میکند و موت برای انسان کامل یک ترقی جاودان است او از برکات موت مقصود خود را درک می‌کند، اما انسان‌های ناقص و غیر مؤمن موت را یک مصیبت عظمی میدانند که «فتمنواالموت ان کنتم صادقین ولایتمنونه ابداً بما

---

۱ ـ کافی ـ بحار ج ٦ ص ١٦٥ و ١٦٦

۲ ـ بحار ج ٦ ص ١٦٧

۳ ـ سوره الرحمن آیه ۲۷

قدمت ایدیهم»[۱]

جلوهٔ هدایت و محبت: مثل ضوء و شمس است که محالست یکی از آن دو باشد و دیگری نباشد چون مؤثر هدایت و محبت اثر جعلی نیست بلکه اینها علی ماهو علیه است که مطلق است و تابع احکام تکلیفیه جعل نشده است، این بیان را خداوند جهان این چنین فرموده: «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم‌الله و یغفرلکم ذنوبکم»[۲] کسانی که رسول‌الله(ص) را محبت می‌کنند خدا را محبت کرده‌اند.

پس خالق کون و مکان محبت خود را معلق به محبت نبی خود کرده است. اما نبی من محبت خود را معلق به محبت اهل بیت و ائمه اثنی عشر کرده است، قال ابوعبدالله: «والله لایطیع الله عبدابدا الاداخل الله علیه فی طاعته اتباعنا ولاوالله لایتبعنا عندا ابداً الا احبه الله ولا والله لایدعو احدا اتباعنا ابداً الا ابغضنا ولا والله لایبغضنا احداً ابداً الا اعصی الله و من مات عاصیاً اخراه‌الله و اکبه علی وجهه فی‌النار[۳]

بدان کسی که عبادت برای محبت و حب خدا کند آن عبادت آزادگان باشد وگرنه بعضی از عبادات عبادت بردگان است و بعضی از عبادات عبادت تجاری باشد[۴] عبادتی که خداوند عوض آن را لقاء خود قرار داده است. آن عبادت برای

---

۱ ـ سوره جمعه آیات ٦ و ۷

۲ ـ سوره آل عمران آیه ۳۱

۳ ـ تا حدودی که کتب روائی در دست بود سند حدیث ملاحظه نشد.

۴ ـ امام صادق میفرمایند «عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی خداوند عزوجل را از روی ترس عبادت می‌کنند این عبادت بندگان است و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‌کنند و این عبادت اجیران است و گروهی خداوند عزوجل را از روی محبت عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است» (اصول کافی طبع حیدری ج ۲ باب‌العباده ص ۸۴)

علی مرتضی امیرالمؤمنین هم میفرمایند: «دسته‌ای از مردم خدای را از روی رغبت به ثواب و ←

حب است و در دل کسی اگر حب آل رسول نباشد، دل او یک لحم بی‌ارزش است به این وجه که بدون محبت کسی هدایت نیافته و نخواهد یافت.

اما ای فرخنده بخت محبت خداوند جمیل برای تو اول بار ممکن نیست لهذا تو باید اول محبت علی و آل علی را در دل داشته باشی چنانکه خواجه حکم فرموده است «من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله، فقد یحب و یهدیه الی صراط مستقیم»[1] لهذا این جلوهٔ هدایت در اصل حب رسول و آل رسول است و تمسک به رسول و عترت اوست، در این مقام خواجه ما را به نص صریح فرموده‌اند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابداً ولن یفترقا حتی یردا علی‌الحوض»[2]

میل به پاداش عبادت می‌کنند، این عبادت تاجران است و دسته‌ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است و دسته‌ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‌کنند این عبادت آزادگان است» (نهج‌البلاغه ج ۲ حکمت ۲۳۷)

جعفر بن محمد علیهماالسلام میفرمایند: مردم خداوند عزوجل را به سه طریق عبادت می‌نمایند: یک طبقه از مردم خداوند را به جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می‌کنند و این عبادت حریصان است که طمع دارند و طبقهٔ دیگر از مردم خداوند را به جهت دوری از آتش عبادت می‌کنند و این عبادت بندگان است که از روی ترس است ولیکن من خداوند را از روی محبت عبادت می‌کنم و این عبادت کریمان است و این مقام امن است (خصال صدوق ص ۱۸۸).

۱ ـ بصورتی که مؤلف عظیم‌الشان بیان فرموده‌اند اصابه ج ۶ وکنزالعمال ج ۶ و تاریخ بغداد ج ۱۳ و بصورت «و من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد رضی‌الله» (سفینةالبحار ج ۱ ص ۲۰۱) و از اهل سنت ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۴۴۹ و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۴ فصول المهمه بصورت «یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه‌الله و من احبه ادخله الجنه» نقل کرده‌اند.

و چون علی امیرالمؤمنین را دوست داشته و مؤمن و مؤقن به ولایت و وصایت بلافصلی باشند، خود هدایت بسوی صراط مستقیم شده‌اند که حضرت صادق علیه‌السلام فرموده‌اند «صراط مستقیم امیرالمؤمنین است» عرشیه ص ۱۰۹

۲ ـ مصادر فرمایش حضرت نبوی را قبلاً نقل کرده‌ایم.

ای عزیز و ای سالک جادهٔ شریعت شاید مقام جلوه هدایت برای تو روشن شده باشد که خداوند واحد در مقام احدیت قابل درک و دید نیست و قابل محبت هم بدون رابط نیست، لهذا رب القیوم برای شناخت مقام اخفی اول باره جلوهٔ خود را بر ذات رسول‌الله نمایاند و یک شیی بنام نوریت از هدایت مطلقه خود مشتق کرده و برای محبت خود یک وسیله بنام حبیب[۱] خلق کرده و با محبت حبیب خدا برای هر کس قابل تحمل نیست چون او قریب‌ترین در بخدا بوده.

لهذا باز هم برای سهل کردن کار از نور اول و خلق اول[۲] نورهایی را خلق کرده و برای هر یک از این نورها خداوند عالم اول اسم معین فرموده‌اند. اسم اعظم خدا همان اسمهای عظیم می‌باشد، آن اسم اعظم که برای نور اول[۳] وضع

---

۱ ـ امیر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودةالقربی از رسول خدا(ص) نقل مینماید که آن حضرت به علی علیه‌السلام فرمود در چهار محل اسم خود و ترا با هم توام دیدم. وقتی بعرش رب‌العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است: «انی انا الله لااله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به» من خدائی هستم که غیر از من خدائی نیست محمد حبیب من است از میان خلق تایید و یاری نمودم او را به علی وزیر او.

۲ ـ در خلق اول اسم و رسم و زمان و مکان و کیف و کیت و وقت و صفت و چون و چند و غیره و غیره وجود ندارد و قبل از همه اینها بوده و بوسیله او این‌ها پدید آمده و در هر یک از این ظهورات نامی دارد، مثلاً نور، قلم، عقل، روح، عرش، جوهر و غیره (که قبلاً اشاره کردیم) مانند آنکه حضرت رسول‌الله(ص) و یا علی مرتضی یا امام غائب منتظر عجل‌الله تعالی فرجه هر یک، یک وجودند ولی نامهای متعدد در هر عالمی و نزد هر دسته‌ای دارند برای نمونه نامهای مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آسمان شماطیل در ارض حمحائیل در لوح قنوم در قلم مضوم در عرش معین در رضوان امین نزد حورالعین اصب در صحف ابراهیم حزبیل در عبرانیه بلقیاطیس در سریانیه شروحیل در تورات ایلیا در زبور اریا در انجیل بریا در صحف بحرالعین در قرآن علیا نزد رسول خدا ناصراً نزد عرب ملیا و ... میتوانید به جلد ۳۵ بحارالانوار رجوع نمائید.

۳ ـ حضرت امیرالمؤمنین در پاسخ مرد شامی میفرمایند: «ان‌الله تعالی اول ما خلق‌الخلق خلق نوراً ابتدعه من غیر شیئی» خداوند متعال اولی که خلق را آفرید خلق نمود نوری را از چیزی و شیئی آن ←

شده مشتق از اسم خود محمد است که روح تمام عالمست «لولاک» لما خلقت الافلاک» نور دوم بعد از نور اول و از نور اول خلق کرده، آن نور هدایت هادی جهان ظهر رسول الله علی اعلی است و آن را از اسم خود مشتق کرده و علی نامیده است[۱] لهذا نام علی اول رابط بین محبت و هدایت است اگر در دل کسی محبت علی نباشد هرگز، هرگز از هدایت بهره‌ای نخواهد برد. نام او راحت جان است و نام اوست هدایت کل جهان هستی.

لهذا ورد نام مولا ترا به عالم سرّ قریب‌تر می‌کند[۲] قال رسول‌الله: «النظر فی

بوجود نیاورد (لاشیئی بود) (بحارالانوار ج۷ نقلاً از تنبیه الخواطر) و امام محمد باقر علیه‌السلام میفرمایند: «یا جابر ان‌الله اول ما خلق خلق محمد و عترته الهداةالمهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی‌الله» ای جابر اول چیزی که خداوند آفرید خلقت حضرت محمد(ص) و خاندان رهنما و ره یافته او بود و آنان بودند اشباح نوری در حضور خداوند متعال. اصول کافی ج ۲

۱ ـ محمدبن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب باب ۷ و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ینابیع‌الموده به اندک اختلافی نقل کرده‌اند که چون فرزند فاطمه بنت اسد بدنیا آمد فاطمه نام پدرش اسد را بر او گذارد حضرت ابوطالب روحی فداه از آن اسم راضی نبود فرمود: فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابو قبیس بعضی هم گفته‌اند مسجدالحرام خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابو قبیس یا مسجدالحرام رفتند بدعا مشغول شدند در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته بودند لوح را برگرفت و بر سینهٔ خود چسبانید این اشعار در آن ثبت بود.

خصصتما بالولد الزکی — والطاهر المنتخب الرضی

و اسمه من قاهرالعلی — علی اشتق من العلی

معنی شعر اینست: اختصاص دادم شما را به فرزند پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی‌نهایت از او راضی هستم و اسم او از جانب خدای علی، علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی است و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۸

۲ ـ مشایخ اهل سلوک از جمله اذکار و اورادی را که به سالک طریق الی‌الله تعلیم می‌دهند ذکر نام مبارک مولی‌الموالی علی علیه‌السلام می‌باشد و از جمله فرائض روزانه او قرار می‌دهند (رساله فیضه ص۷۷ جواهرالکلام در روش و آداب سلوک ص ۳۹ مونس‌السالکین ص ۱۹) و حتی برای تعلیم و اذن دادن آن جهت عده‌ای اجازه نوشته‌اند (نابغه علم و عرفان ص ۲۹۱) این توجه به جهت

وجه العلی عباده[1] لانه علی کان مظهر کل انبیاء»[2] اشاره خواجه صلوات‌الله به اینست: «یا علی انت کنت سراً مع کل انبیاء و جهراً معی»[3] ای عزیز راه حق و ای

اینستکه علاوه بر آثار مداومت و توسل بذات اقدس حضرت علی مرتضی علیه‌السلام عنوانِ عبادی هم دارد زیرا رسول خدا(ص) فرموده‌اند: «و ذکره عباده» (کفایةالطالب ص ۱۵۶ و ۲۵۲ قندوزی حنفی در ینابیع ص ۱۴۳)

اهل ادعیه که برای رفع مشکلات و گرفتاریها به ختومات و اذکار توجه مینمایند، بهنگام بروز هرگونه ناگواری که موجب ایذاء و اذیت روحی انسان‌ها می‌گردد ختم نام مبارک آن بزرگوار را بصورتهای مختلف بهترین کارگشا دانسته‌اند و هرکجا چنین دستوری را ذکر کرده‌اند در انتهایش کلمهٔ به تجربه رسیده است را قید نموده‌اند (بحرالغریب ص۲ ختوم و اذکار شفا و درمان ص ۲۵۷).

۱ ـ بصورت کلی که مؤلف معظم بیان فرموده در مستدرک الصحیحین ج ۳ حلیةالاولیاء ج ۵ ریاض‌النضره ج ۲ ولکن قسمت اول که نظرکردن بصورت علی(ع) عبادت می‌باشد را ابن مغازلی شافعی در مناقب از روایت ۲۴۴ الی ۲۵۴ وکفایةالطالب ص ۱۵۶ و ۲۵۲ ینابیع قندوزی حنفی ص ۱۴۳ کنزالعمال ج ٦ ص ۵۲ ریاض‌النضره طبری ج ۲ ص ۲۴۴، البدایة والنهایة ابن کثیر ج ۷ ص ۳۵۷ نقل شده است حتی ابن حجر در صواعق محرقه ص ۱۰۸ نقل می‌کند: ابوبکر زیاد به چهرهٔ علی نگاه می‌کرد، عایشه از او علت زیاد نظرکردن به علی را پرسید. ابوبکر گفت: شنیدم از پیامبر اکرم می‌فرمود: «نگاه‌کردن به روی علی عبادت است».

۲ ـ ادامهٔ کلام مبارک خواجه کائنات صلوات‌الله علیه «لانه علی کان مظهر کل انبیاء» به اینصورت تا حدود امکانات کتب روائی که در دسترس بود دیده نشد لکن حافظ رجب برسی در ص ۱۰۹ مشارق‌الانوار نقل نموده: «هرکس می‌خواهد رفعت اسرافیل و درجه میکائیل و عظمت جبرائیل و هیبت آدم و صبر نوح و سخاوت ابراهیم و شجاعت موسی و سماحت عیسی و شرف و منزلت رسول‌الله را ملاحظه کند به علی بن ابیطالب نگاه نماید».

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۴۴۹ و فخر رازی در تفسیر ذیل آیه مباهله و سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴ ینابیع الموده به نقل از مسند احمد حنبل و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السئوال هم نقل کرده‌اند رسول خدا(ص) فرموده: «هرکس می‌خواهد نظرکند آدم را در علمش به علم علی نظر و توجه کند و هرکس می‌خواهد حقیقت تقوی نوح را یا حکم و حکمت او را ببیند و خلعت و حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را به‌ببیند پس نظرکند بسوی علی بن ابیطالب».

۳ ـ بصورت «کنت مع کل نبی سراً و مع محمد سراً و جهراً» در صالحیه ص ۱٦۸ و بصورتی که ←

مقطع ظلم و بدع، این سبب شده کسانی که «ولاء» آن مولا را داشته باشند در طول سلوک صحبت تمام یا بعضی از انبیاء را خواهند یافت و فیض از هر نبی به آنها خواهد رسید. اگر یک موی را هزار بار بشکافند و یک تار از این مو در قلب سالک از محبت علی و آل علی کم باشد او هرگز، هرگز راه صدق و صفا نخواهد یافت. چرا که محبت را از علی باید یاد گرفت، کسی که محبت را از علی یاد نگیرد در قلب او محبت حقیقی نیست، وقتی که محبت نباشد هدایت هم نخواهد بود.

آن دم که از او نور صفا آید کو آن کس که از او بوی خدا آید کو

اما بعد از نور اول، کل دوازده نور را نور کلی ذات مطلق خلق کرده است، نور علی از اعلی، نور حسن از محسن، نور حسین از احسان[1] این چنین تمام نورها را قیاس کن. امّا اسم حسین از اعظم‌اسماء است، چون که حسین بود که از

حضرت مؤلف بیان فرموده‌اند در مستدرک الصحیحین ج ۳ و حلیةالاولیاء ج ۵ و ریاض‌النضره ج ۲ دیده شد.

۱ ـ شیخ ابراهیم جوینی که از اکابر اهل سنت است در کتاب فرائد السبطین نقل می‌کند: «رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند هنگامی که آفرید خداوند ابوالبشر را و دمید در آن از روح خود حضرت آدم(ع) ملتفت شد بطرف راست عرش ناگهان شبح پنج نور را دید که در حال سجود و رکوع می‌باشند حضرت آدم(ع) عرض کرد پروردگارا آیا خلقت نمودی کسی را از گل قبل از من؟ خطاب رسید نه ای آدم، عرضکرد: پس کیستند این پنج تن که آنان را بر هیبت و شکل و صورت خودم می‌بینم؟ خطاب رسید اینان پنج تن هستند از اولاد تو اگر آنان نبودند ترا خلقت نمی‌کردم اینان پنج نفر می‌باشند که مشتق گردانیدم از برایشان نامهائی از نامهای خودم اگر آنان نبودند خلقت نمی‌کردم بهشت و جهنم و عرش و کرسی و آسمان و زمین و ملائکه و انس و جن را من محمود هستم و این محمد است(ص) من عالی هستم و این علی است، من فاطر هستم و این فاطمه است، من احسان هستم و این حسن است و من محسن هستم و این حسین است. عهد و سوگند یاد نمودم به عزت و جلال خودم که به درستی اگر هرکس بسوی من آید و مقدار مثقال حبه‌ای از دانه خردلی از بغض و دشمنی آنان را داشته باشد او را داخل در آتشم گردانم و هیچ ارزشی برایم ندارد... (غایةالمرام ص ۵)

خون خود درخت اسلام را آبیاری نمود[۱] و تا قیامت دین رسول را بقا داد تا به این سبب تکمیل و بقای دین رسول به قربانی شدن حسین[۲] و اسیر شدن خواهرش موقوف بود[۳] این حسین بود که سالکان راه حق را درس جهاد با کفر و ضلالت آموخت، خواهر حسین (سلام‌الله علیها) بود که پرده نشینان اسلام را طرز عفت

---

۱ ـ مرحوم علامهٔ مجاهد سلطان الواعظین شیرازی قدس‌الله روحه العزیز می‌نویسد: «دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم‌کم شجرهٔ طیبه رو به ضعف گذارد تا در دورهٔ خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجرهٔ طیبه لااله الاالله بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد. در آن موقع که باغبانی باغ توحید و رسالت به باغبان عالم دین حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجرهٔ طیبه لااله الاالله را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد و فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجرهٔ طیبه لااله الاالله بسمت کربلا حرکت کرد ولی بخوبی می‌دانست بی‌آبی بریشهٔ درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارد احتیاج به تقویت قوی دارد ... قطعاً آبیاری شجرهٔ طیبه و درخت شریعت بایستی با خونابه‌های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود راگرفت برای قربانی و آبیاری شجرهٔ طیبه لااله الاالله بسمت کربلا حرکت کرد (شبهای پیشاور ص ۵۳۷ به بعد)

۲ ـ چنانکه حضرت ابا عبدالله الحسین سیدالشهداء علیه‌السلام از زمان حرکت بسوی کربلا در تمام سخنرانیها و خطابات خود به این مهم اشاره فرموده‌اند و حتی در منزل بیضه که فرصتی پیش آمد تا با سپاهیان (حر) سخن بگویند به علت قیام و حرکت و انگیزه مبارزهٔ خویش اشاره فرموده‌اند (تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۰۰ تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۸۰ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۳۴ و انساب‌الاشراف ج ۳ ص ۱۷۱)

۳ ـ چنانکه وقتی محمدبن حنفیه از حضرت ابا عبدالله‌الحسین علیه‌السلام استدعا می‌کند به جای عراق به یمن حرکت کند و حضرت فردای آنروز اشاره به امر رسول خدا(ص) مینمایند. از انگیزه حرکت دادن اطفال و زنان در چنین شرائط حساس و خطرناک جویا میشود و حضرت میفرمایند: «وقدشاء الله ان یراهن سبایاً» خدا خواسته است آنها را نیز اسیر به‌ببیند (لهوف ص ۶۵) که البته نقش اسارت اهلبیت در پشتوانه انقلاب الهی حسینی از روز بعد عاشورا بخوبی آشکار می‌گردد.

و بندگی آموخت، اگر حسین علیه‌السلام قربانی نمی‌شد نه اسلام را بقائی بود و نه راه طریقت و نه مرشد و نه سالکی میماند.

لهذا ای عزیز در مقام سلوک ذکر حسین علیه‌السلام از اعظم اجزاء ایمان و ارکان طریقت است چنانکه خواجه صلوات‌الله علیه فرموده است: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینة‌النجاة»[۱]

اما ای صاحب نظر و قابل درک سرّ، و راز، آنچه گفتم از قد سر و خفی و مقام اخفی، اینهمه بعد از تکمیل شریعت است. اگر کسی در لباس صوف باشد و یک فعل مکروه را مرتکب شود از جهت این که من کامل شدم از ابلیس بدتر است.[۲] که در خسران عظیم غرق شده و مصداق «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا»[۳] خواهد بود.

لهذا در احکام شریعت باید تمسک به عالم ربانی فنا فی‌الله شود[۴] و اگر این چنین فرد پیدا نشد باید در هر زمان اعلم علماء دین رسول‌الله صلوات‌الله علیه را باید قبول کرد[۵] وگرنه مصداق ثانی[۶] «من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة

---

۱ ـ ناسخ التواریخ ج ۴ امام حسین(ع) ص ۵۷

۲ ـ برای دانستن مطالب بیشتری در این زمینه به طلب اولین وادی سلوک ص ۱۳۲ مراجعه نمائید.

۳ ـ سوره بقره آیه ۱۰ باید به این لطیفه توجه داشت که مؤلف معظم ماگوینده کلماتی که من کامل شده‌ام را نشانهٔ مرض دل می‌داند و چون مرکز وجود چنین آدمی را مرض وهم و خیال و کفرگوئی پر کرده است از ابلیس بدتر می‌باشد.

۴ ـ نظر مؤلف معظم ما اینست همانطوری که طالب علوم و معارف اسلامی بدرجه رفیعهٔ مقدسهٔ اجتهاد میرسد و دارای قوهٔ استنباط احکام می‌گردد. علاوه بر قوهٔ استنباط احکام الهی باید به مقام فنا فی‌اللهی هم رسیده باشد.

۵ ـ حضرات فقهای امامیه نسبت به تقلید از اعلم یا غیر اعلم اختلاف نظر دارند حضرت مؤلف معظم ما بر این عقیده است در صورت بودن مجتهد جامع‌الشرائط عارف کامل باید از او تقلید نمود و در صورتی که مجتهد عارف کامل نبود، حتماً باید از مجتهد اعلم تقلید کرد.

۶ ـ تقلید نکردن را چنان نهی دانسته که میفرماید مصداق اولیه روایت «من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة» کسانی هستند که معرفت به ولی عصر هر زمان ندارند و مصداق ثانوی آن کسانی ←

الجاهلیة»[1] خواهیم شد.

پس مردم عامه باید احکام شریعت را از عالم شریعت یاد گیرند و اتباع[2] از عالم بر مردمِ عامه واجب است[3] وگرنه در روز جزا از خاسرین[4] خواهند بود. چرا

می‌باشند که در زمان غیبت کبری حجة ابن‌الحسن روحی فداه تقلید نمی‌کنند.

۱ ـ یعنی کسی که بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیت است.

این روایت از طریق شیعه به چند عبارت روایت شده است. در روضهٔ کافی ص ۱۴۶ و در بحارالانوار ج ۷ ص ۱۶ تا ۲۰ از اکمال‌الدین صدوق و محاسن‌برقی‌ورجال‌کشی نقل شده: «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة» و نیز در بحارالانوار ج ۱۵ ص ۱۹۵ از کافی و غیبت نعمانی و از عیون اخبارالرضا سه حدیث به این مضمون نقل می‌نماید: که «من مات و هو لایعرف امامه مات میتة جاهلیة»

و از طریق اهل سنت وجماعت به عبارتهای مختلف این روایت نقل شده است (مسند احمد حنبل ج ۴ ص ۹۶ و مجمع‌الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸ مسند ابوداود ص ۲۵۹ و صحیح مسلم ج ۶ ص ۲۲، سنن بیهقی ج ۸ ص ۱۵۶ و تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۵۱۷ ازالة الخفاء شاه نعمت‌الله ولی ج ۱ ص ۳» و بصورتی که مؤلف معظم ما بیان کرده در شرح مقاصد تفتازانی ج ۲ ص ۲۷۵

۲ ـ اتباع یعنی پیروی کردن در اصطلاح فقهی اینجا تقلید نمودن از مجتهدی جامع الشرائط.

۳ ـ وجوب تقلید علاوه بر آیه مبارکه ۱۲۲ سوره برائة را میتوان از روایاتی که رسیده استنباط نمود. حضرت امام باقر علیه‌السلام به یکی از شاگردان مبرز خود که «ابان» نام دارد میفرماید در مسجد بنشین و برای مردم فتوی بده (رجال نجاشی) و حضرت صادق علیه‌السلام به معاذ میفرمایند شنیده‌ام برای مردم فتوی می‌دهی عرض می‌کند آری حضرت فرمودند چنین کن (وسائل الشیعه کتاب قضا باب ۲۱۱ عبدالعزیز به حضرت رضا علیه‌السلام عرض می‌کند بواسطه دوری راه نمی‌توانم شرفیاب بشوم و مسائل مورد نیازم را مطرح کنم اجازه می‌دهید از یونس بن عبدالرحمن بپرسم؟ اجازه میفرمایند. و یا فرمان «فاما کان من الفقها صائنا لنفسه حافظ لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه» (وسائل الشیعه کتاب قضا باب ۱۱ از تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام).

۴ ـ زیرا امام معصوم علیه‌السلام حجت است از طرف خداوند و مجتهد حجت است از طرف امام علیه‌السلام چنانکه در مکاتبه حمیری حضرت حجةابن الحسن العسکری میفرماید: «و اما

که برای هر کس راه طریقت راست نیست اما در عین حال نباید ترک عبادت کند.

ای عزیز در شریعت علماء زیاد هستند اما هر کدام راه جداگانه‌ای اختیار کرده‌اند لهذا عالمانی که احکام دین خدا را از آل محمد می‌گیرند قابل اتباع هستند[1] و طریق احکام نیز بهمان عالمان راه حق است و علت این امر همانا این می‌باشد که آل رسول وارث علم رسول و معلم بعد از رسول می‌باشند مولای من سرچشمه و معدن اسرار پیغمبر امی فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»[2] این اشاره به

الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم و اناحجةالله» یعنی در وقایع و پیش آمدها به اشخاصی که احادیث و علوم ما را فراگرفته بدیگران میرسانند مراجعه نمائید زیرا آنها از ناحیهٔ من حجت‌اند ومن حجت پروردگارم» پس به این جهت کسی که تقلید نمی‌کند از خاسرین است.

۱ ـ فقط به علماء اسلامی شیعی و حضرات فقهای امامیه اطلاق میشود زیرا تنها این ذوات مقدسه از قرآن مجید که کتاب آسمانی نازل شده بر رسول اکرم است و احادیث و اخباری که از ختمی مرتبت و ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده احکام الهی را به حکم استقلالی عقل و قضاوت قاطع خرد که او نیز پیغمبری است در باطن استنباط مینمایند.

۲ ـ یعنی: سئوال کنید از من (از آنچه که می‌خواهید) قبل از آن که مرا نیابید. این روایت را بصورتهای مختلف و از طریق‌های گوناگون نقل کرده‌اند. بصورت «سلونی عما شئتم ولا تسئلونی عن شیء الا انباتکم» سئوال کنید مرا از هر چه می‌خواهید و سئوال نمی‌کنید مرا از چیزی مگر آنکه شما را خبر می‌دهم (سنن ابی داود ص ۳۵۶، مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۲۷۸، صحیح بخاری ج ۱ ص ۴۶ ج ۱۰ ص ۲۴۱)

بصورت سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح...» سئوال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید جز این نیست که در سینهٔ من علم فراوان است (ینابیع‌الموده ص ۷۴ باب ۱۴)

بصورت: «سلونی عن کتاب‌الله و ما من آیةالا و انا اعلم...» سئوال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیابید، نیست آیه‌ای مگر آن که من داناترم که چگونه نازل گردیده. (ینابیع الموده ص ۷۴ از باب ۱۴) بصورت: «سلونی عن کتاب‌الله فانه لیس من آیة الاوقد عرفت بدلیل...» سئوال کنید از من از کتاب خدا پس بدرستی که نیست آیه‌ای مگر آنکه می‌شناسم به شب نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت. (کفایت الطالب ابی عبدالله شافعی باب ۵۲ و ج ۱ ص ۶۸ حلیةالاولیاء)

بصورت: «کان علی رضی‌الله عنه کثیراً یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله ما من ارض مخصبة

این است که ما سزاوار هستیم برای پیروی و ما وارثان و اوصیاء محمد هستیم و مائیم امامان و معلمان مکتب عشق و اهل تبلیغ سمایش.

ای سالک راه طریقت احکام دین و شریعت به چندین قسمت می‌باشد یکی امر به معروف است که این در ذمه کسانی است که لایق و شایسته و رسیده به منزل سرّ می‌باشند یعنی هم مردم در منزل سرّ باشند و هم مبلغ به منزل سرّ نائل شده باشد.

امر بالمعروف خاص: این برای کسانی می‌باشد، ای طالب عرفان که منزل را طی کرده و راهی سخت کوش جانب منزل اخفی باشند به این مبلغین سزاوار باشد که مرشد و قطب گفته شود که اینان کیفیت دل مردم را می‌دانند که «قلب المؤمن

ولا مجدبة ...» علی بسیار میفرمود سئوال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید بخدا قسم نیست زمینی پرگیاه یا خشک بی‌گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند. مگر آنکه من بهتر می‌دانم رئیس و قائد آنها را و خواننده آنها و راننده آنها را تا روز قیامت (مناقب خوارزمی)

بصورت: سلونی والله لا تسئلونی عن شیء و یکون الی یوم‌القیمه الا اخبرتکم سئوال کنید از من بخدا قسم سئوال نمی‌کنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر می‌دهم شما را (فتح الباری ابن حجر عسقلانی ج ۸ ص ۴۸۵ و تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۲۴ و ریاض‌النضره طبری ج ۲ ص ۱۹۸ و درالمنثور ج ۲ ص ۳۱۹ و تهذیب التهذیب ص ۳۳۸)

بزرگان اهل تسنن چون احمد حنبل در مسند و خواجه کلان حنفی در ینابیع‌الموده و موفق‌بن احمد خوارزمی در مناقب و محب‌الدین طبری در ریاض‌النضره ص ۱۹۸ ج ۲ و ابن حجر در صواعق ص ۷۶ معتقدند: «احدی از صحابه نگفت سئوال کنید از من (بطور کلی) مگر علی‌بن ابیطالب).

نقل کرده‌اند از مقاتل بن سلیمان که از اکابر علماء اهل سنت است بالای منبر در حضور مردم گفت: «سلونی عمادون العرش» یعنی سئوال کنید از من از آنچه زیر عرش است. شخصی سئوال کرد حضرت آدم عمل حج به جای آورد در موقع تقصیر و حلق راس سرش راکه تراشید و مقاتل بن سلیمان متفکر و متحیر وامانده و ساکت شد. دیگری هم از زندگانی مورچه سئوال کرد. مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سئوال را بدل شما انداخت تا من رسوا گردم.

عرش الله»[1] است.

امر بالمعروف اخص: مربوط به کسانی است که اطوار قلبیه[2] را درک کرده و

---

۱ ـ بصورتی که مؤلف معظم بیان فرموده‌اند در جامع‌الاسرار و منبع الانوار ص ۵۵۷ و در اورادالاحباب و فصوص الآداب ص ۲۴۹ و مناهج انوارالمعرفه فی شرح مصباح‌الشریعه ص ۱۱۱ و تعلیقات حدیقة الحقیقه ص ۲۶۷.

و بصورت «قلب‌المؤمن عرش‌الله الاکبر» در مجمع البحرین شمس‌الدین ابرقوهی ص ۳۴ و بصورت: «قلب العارف عرش‌الله الاعظم» در صالحیه مرحوم نور علیشاه گنابادی ص ۳۳۰ و بصورت: «قلب‌المؤمن عرش الرحمن» در عرشیه ص ۲۴۲ و تمهیدات ص ۲۴ و ۱۷۴ و مناهج انوارالمعرفه ص ۴۷۹ و بصورت «قلب‌المؤمن مرات الله» در صالحیه نور علیشاه گنابادی ص ۱۴۶ و بصورت «القلب بیت‌الله» در تمهیدات ص ۲۳ و بصورت: «قلب‌المؤمن حرم‌الله و حرام علی حرم‌الله ان یلج فیه غیرالله» در رساله عینیه درج در آثار فارسی غزالی ص ۲۲۲ و بصورت: «قلب‌المومن بیت‌الله» در تمهیدات ص ۹۳ و عرشیه ص ۱۴۳ و مناهج انوارالمعرفه ص ۱۱۵ و بصورت: «القلب بیت‌الرب» در اللولوالمرصوع ص ۷۵ که آنرا از موضوعات دانسته است. و بصورت: «القلب میزان الحق» در شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان ص ۳۸۹ و بصورت: «القلب کالعرش والصدر کالکرسی» از کلمات سهل تستری در عوارف المعارف ص ۲۴۱ و حاجی ملاهادی سبزواری هم به دل مؤمن عرش مجید است تعبیر کرده (اسرار الحکم ص ۵۷۹ ج ۲)

۲ ـ جلوه‌ها و مظاهر دل را اطوار گویند و هر طور از آن اطوار معدن گوهری است که فرموده‌اند: «الناس معادن کمعادن الذهب والفضه» (روضه کافی ص ۷۷ اترک الاطناب فی شرح الشهاب ص ۹۵ صحیح مسلم جزء ۸ ص ۴۱)

برای دل هفت طور قائل شده‌اند که: «وقد خلقکم اطواراً» (سوره نوح آیه ۱۳) که در هر طور عجایب بسیار و معانی بی‌شمار تعبیه است.

طور اول را صدر خوانده‌اند که معدن گوهر است «افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه» (سوره زمر آیه ۲۲) که اگر این طور از نور اسلام محروم ماند معدن ظلم و کفر میشود. و انسان را کفر و تاریکی فرا می‌گیرد.

طور دوم را قلب خوانده‌اند که معدن ایمان است «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» (مجادله آیه ۲۲) که محل نور عقل می‌باشد.

طور سوم شغاف است که معدن محبت و شفقت بر خلق می‌باشد «قد شغفها حبا» (سوره یوسف

←

از علم جوئی کائنات بهره‌بردار شده باشند، از عالم اکبر که خود انسان است[۱] وحالات و کیفیات این عالم پر اسرار و حکمت را از حیث اثر کواکب و اثر به روح و مواد مختلف پیدا کرده و بدانند.

اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

این سیارات سبعه[۲] و این عالم ناسوت بر طبع انسان اثرات زیادی از آثار عجیبه خود را می‌گذارند، بدین جهت این علم را لازم و واجب است که بداند تا

آیه ۳۰)

طور چهارم را فواد گویند که معدن مشاهده و محل رویت بشمار میرود «ماکذب الفواد مارای» (سوره نجم آیه ۱۱)

طور پنجم را حبة‌القلب نامیده‌اند که معدن محبت حضرت الوهیت جل و علاءست این دل از آن خاصان می‌باشد که محبت هیچ مخلوق را در وی راه نیست، چون گنجایش آنرا ندارد.

هوای دیگری در ما نگنجد   در این سر بیش از این سودا نگنجد

طور ششم سویدا نام دارد که معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است، منبع حکمت و گنجینه اسرار الهی و محل علم اسماء می‌باشد. «و علم آدم الاسماء کلها» (سوره بقره آیه ۳۱) در این طور انواع علوم کشف میشود که ملائکه از آن محرومند.

طور هفتم را مهجة‌القلب خوانده‌اند که معدن ظهور انوار است و صفات الوهیت به تمام هیت در وی تجلی می‌کند و او را از آفات مرض «فی قلوبهم مرض» (سوره مائده آیه ۵۴) نگاه دارد.

شأن صحت دل آنست که هر یک از این اطوار حق عبودیت را به جا آورند و به خاصیت معانی که در ایشان مودع است مخصوص گردند.

۱ ـ مؤلف معظم از کلام مبارک حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علیه‌السلام مستفیض شده که میفرماید: «اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر دوائک فیک و ما تشعر و دائک منک و ما تبصر و انت الکتاب المبین الذی با حرفه یظهر المضمر و انت الوجود و نفس‌الوجود و ما فیک موجود لایحصی» (صالحیه ص ۱۳۱)

۲ ـ سیارات سبعه ستارگانی هستند که فاصله آنها نسبت به یکدیگر ثابت نیست و مکان خود را در آسمان تغییر می‌دهند که عبارتند از «عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون» و از خود روشنائی ندارند بلکه منیر از خورشید هستند.

حکمت متعالیه[1] در حین مناسب بکار ببرد، «فمن اوتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» و چون بنده این چنین در گردن خود طوق اسلام را ببندد یعنی راه فطرت را در خود عیان کند در آن حال سه مقام پیدا خواهد کرد. خواجه عالم صلوات‌الله علیه به این مطلب اشاره فرموده‌اند: «الایمان عشرة درجات فالمقداد فی الثامنه والابوذر فی التاسعه و سلمان فی العاشره»[2]

رتبه مقداد را «علم الیقین»[3] رتبه ابوذر را عین‌الیقین[4] گویند و اهل حق و طریقت مرتبه سلمان را حق‌الیقین[5] گویند.

ای عزیز کسی که به مرتبه حق‌الیقین رسیده است مصداق فرمان رسول‌الله(ص) را پیدا کرده است که «لی اولاد صلبی و هم بنو فاطمه احق للهدایة و اولاد روحی هم اتقیاالله»[6] و از طرفی هم نص رسول(ص) است که «سلمان منا

---

۱ ـ در اصطلاح حضرات علماء اسلامی حکمت عبارت است از علم به حقایق اشیاء که آنرا بر دو قسم دانسته‌اند. علمی و عملی، حکمت علمی که آنرا حکمت نظری هم گفته‌اند شامل علوم ما بعدالطبیعه «علم الهی و فلسفه اولی» و علوم ریاضی «علم عدد، هندسه، موسیقی» و علوم طبیعی «علم معادن و نباتات و حیوانات و طب و نجوم و امثال آنها» حکمت عملی: عبارتست از علم سیاست مدن و تدبیر منزل و تهذیب اخلاق.

۲ ـ شرح حدیث المعرفة بالنورانیه ص ۵ حضرت صادق علیه‌السلام فرمایشی دارند که گویای ایمان این سه بزرگوار می‌باشد. میفرمایند: «ارتدالناس بعدالنبی الاثلاثه نفر المقداد بن الاسود و ابوذر غفاری و سلمان الفارسی». (اختصاص شیخ مفید ص ٦)

۳ ـ علم‌الیقین: علمی است که آدمی به استدلال عقلی معلوم را دریابد مثالش آنست که کسی به استدلال از مشاهدهٔ شعاع و ادراک حرارت در وجود آفتاب یقین کند.

۴ ـ عین‌الیقین: یعنی در این مرتبه معلوم را مشاهده نماید مثالش آنکه به مشاهدهٔ جرم آفتاب در وجود او یقین کند.

۵ ـ حق‌الیقین: یعنی به حقیقت برسد مثالش آنکه با اضمحلال نور بصر در نور آفتاب بوجود آن یقین کند.

٦ ـ تا حدودی که مسانید روائی در دست بود دیده نشد.

اهل البیت،[1] عارفی چه خوش گفته است که اول سلمان شو، یعنی در راه دین مثل سلمان هزاران مصیبت را تحمل کن و از آن پس تو مسلمان خواهی بود یعنی به مرتبه «حق‌الیقین» خواهی رسید.

اما این سه وجه وقوف است بر عشق خدا[2] چون عشق است که فطرت انسان

---

۱ ـ در اختصاص شیخ مفید ص ۳۴۱ و بحارالانوار ج ۹ باب احوال سلمان، جای دیگر هم حضرت رسول‌الله(ص) فرموده‌اند: «ان سلمان منی، من جفاه فقد جفانی و من آذاه فقد آذانی و من باعده فقد باعدنی و من قربه فقد قربتی» (اختصاص شیخ مفید ص ۲۲۲ و بحارالانوار ج ٦ باب احوال سلمان فارسی)

حضرت صادق علیه‌السلام نیز به کسی که سلمان را فارسی خطاب می‌کرد فرمود: «نگو سلمان فارسی بگو سلمان محمدی» (امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۳۳)

۲ ـ عشق در لغت به معنای شیفتگی و دلدادگی و محبت مفرط است و برحسب اصطلاح عبارت از امور خفیه و اسرار لطیفه است که در حواس تجلی و ظهور در مشاعر می‌نماید و سبب دلبستگی و تحیر عاشق میشود. که در طریقت از ارکان بشمار میرود، این مقام را انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک می‌کند زیرا در مسیر کمالی خود به او حالتی دست داده که از خود بیگانه و ناآگاه شده، از زمان و مکان فارغ گشته است.

عشق را وقتی به حقیقی و مجازی تقسیم کنیم، درک مینمائیم که عشق حقیقی، عشق به مبداء و مبدع عشق است، یعنی عشق به لقاء محبوب حقیقی که ذات احدیت باشد در چنین مرتبه‌ای ایمان درست میشود که رسول خدا فرمود: «ایمان کس درست نیست تا آنگاه که خدای را و رسول وی را از هرچه هست دوست‌تر دارند» (کیمیای سعادت ج ۲ ص ۸۲۹) بهمین جهت معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین در راز و نیازهای خود طلب محبت او را کرده‌اند حضرت خواجه کائنات عرضه می‌دارد: «اللهم ارزقنی احبک و حبک من احبک و حب من یقربنی الی حبک و اجعل حبک احب الی من الماء البارد» یعنی بار خدایا مرا روزی کن دوستی خویش و دوستی دوستان خویش و دوستی آنکه مرا بدوستی تو نزدیک گرداند و دوستی خود را بر من دوست‌تر گردان از آب سرد بر تشنه» (کیمیای سعادت ج ۲ ص ۸۳۰) و در دعای سحر ماه رمضان معصوم علیه‌السلام عرض می‌کند: «اللهم املا قلبی حباًلک» خدایا دلم را پر از مهرت کن (مفاتیح چاپ اسلامی ص ۳۴۲) یا در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می‌کند: «یا ذالجلال والاکرام حبب الی لقائک و احبب لقائی ای صاحب جلال و اکرام مرا دوستدار لقای خودکن و دوستدار لقای مرا و حضرت سید الساجدین در

←

را شکوفا میکند. اما نتیجه عشق یا فنا فی‌الله[۱] است یا بقاء بالله و مپندار نعوذبالله که معنای فنا شدن در خدا حلول باشد. الامان چون کسی که عقیده او این چنین باشد به تحقیق او به وادی کفر و ضلالت فرود آمده است.

پس بدان و غافل مشو که فنا در ذات خدا یعنی در مقام عبادت و پرستش جز او دیگری را در نظر نگیری، هرچه داری از خدا بدان و در این عالم هستی اگر

مناجات مطیعین عرض می‌کند: «وا وردنا حیاض حبک و اذقنا حلاوة ودک» و بر حوض دوستی خود وارد کن و به‌چشان به ما شیرینی دوستی را» و در مناجات محبین عرض می‌کند: «اسئلک حبک و حب من یحبک و حب کل عمل یو صلنی الی قربک» یعنی از تو خواهم دوستی تو، و دوستی هر که دوستت دارد و دوستی هر کاری که مرا به قربت رساند. و در مناجات العارفین عرض می‌کند: «و ما اطیب طعم حبک» چه خوش است مزهٔ دوستیت و خلاصه کسانی که در عشق‌ورزی به محبوب حقیقی مزه دوستی‌اش را چشیدند بدلی برای آن اختیار نمی‌کنند که حضرت علی‌ابن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام میفرماید: «الهی من ذاالذی ذاق حلاوة محبتک فرام منک بدلا» معبودا کیست که مزهٔ دوستیت را چشیده از آن بدلی خواهد (مناجات محبین)

حضرت محبوب به حبیب خود رسول اکرم(ص) میفرماید: «هنگامی که مرا دوست داشت منهم خودم او را دوست میدارم و هم محبوب دیگرانش می‌کنم و چشم دل او را برای تماشای عظمت و جلالم باز میکنم، علم هیچ یک از خواص خلق خودم را بر او پوشیده نگذارم در تاریکی‌شب‌و روشنی روز با او مناجات کنم تا آنکه از لذت مناجات من سخنش با مردم و همنشینی‌اش با آنها بریده شود و کلام خودم و فرشتگانم را بگوش او برسانم و سرّی را که از خلقم پنهان داشته‌ام به او بشناسانم» (رساله لقاالله ص ۴۲)

۱ ـ آنگاه که صفات محب در طلب محبوب حقیقی نفی شد، اضمحلال مادون حق علماً ثم مجداً ثم حقاً، تحقق یافت، بشریت طالب دیدار در ربوبیت حضرت دادار حاصل شد، جز اشتیاق لقای محبوب حقیقی در سالک محب شیفته چیزی نماند، سالک به نهایت سیر الی‌الله رسیده یعنی صفات انسانی او به صفات الهی تبدیل گردیده است.

محب و حب و محبوب ار بدانی — محب را غیر محبوبش نخوانی
اگر دریا وگر موج و حبابست — به نزد ما همه جام شراب است

این فنا را میتوان به ظاهری و باطنی تقسیم نمود که فنای ظاهری فنای افعال است و فنای باطنی فنای اوصاف در ذات.

مدبر باشی جز هستی واجب مطلق دیگری را به خیال نیاوری[۱]

در این عالم رحمت خالق متصرم‌الوجود است[۲] و تسلسل دارد به نحوی که اگر یک لحظه هم ربط رحمت او قطع شود، بساط عالم برچیده خواهد گشت، پس اگر هرچه هست در این عالم آنرا از آثار خداوند بدانی و هرچه خود میکنی آن را از آن خدا و خالق کون و مکان به حساب و شمار آوری و هرچه در عالم در لباس وجود است از او بدانی این را مقام فنا گویند.

در آن حین که من حق مطلق شوم نماند دوئی جملگی حق شوم[۳]

مولای من هرچه فرموده است اشاره به این مطلب است: «والله لم اعبدک خوفاً من نارک ولا طمعاً بجنتك بل وجدتک اهلها للعباده فعبدتک»[۴] یعنی هرچه من دارم از لطف اوست و من اگر عبادت کنم، برای تو کنم و در عشق لقاء تو عبادت کنم، جنت اگرچه نعمت عظیم است ولی در برابر نعمت لقاالله هیچ است[۵] عبادت من برای خود اوست نه برای آشیانی که او خلق نموده است، در

---

۱ ـ بقاء بالله از مدارج عالیه سیر الی‌الله است در این مقام اتصاف به اوصاف الهی و تخلق به اخلاق ربانی نصیب سالک به مقصد اقصی رسیده یعنی رتبهٔ فناء فی‌الله را دارا شده میشود. و تو ای سالک طریق الی‌الله به پند صائب گوش جان سپار.

دل به‌بر از هر دو عالم گر بقا می‌بایدت بگذر از کونین گر زلف دوتا میبایدت

۲ ـ چون متصرم را به منقطع (فرهنگ سعدی ص ۴۸۷) و بریده (فرهنگ صبا ص ۹۴۵ و واژه‌نامه نوین ص ۱۰۳۴) معنی کرده‌اند. بنظر میرسد کاتب رساله مؤلف معظم «متصرم‌الوجود نیست» را اشتباهاً «متصرم‌الوجود است» نوشته‌اند.

۳ ـ مطلع شعری است که حضرت مؤلف معظم در جواب مکتوبی مرقوم فرموده‌اند (کتابخانه ملک شماره خطی ۴۰۵۷)

۴ ـ کنوزالحقایق ص ۱۵۷ و آشنائی با علوم اسلامی کلام و عرفان از آیةالله شهید مطهری ص ۱۲۹ و ترجمه آن در مقالهٔ لقاالله حضرت امام خمینی قدس‌الله روحه‌العزیز که در رسالهٔ لقاءالله مرحوم حاج میرزا جواد ملکی درج می‌باشد (ص ۲۵۶).

۵ ـ دربارهٔ لقاالله و دیدار با خدا، آیات و روایات بسیاری صراحتاً و کنایتاً و اشارتاً وارد شده است لکن عده‌ای آنها را تأویل نموده انکار مشاهدات عینیه و تجلیات ذاتیه و اسمائیه نموده‌اند و ←

این مقام سرسلسله من فرموده است، «مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک صبرت علی حرنارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک»[1]

پس ای سالک این چنین آقایی مولای توست، در این صورت تا در بدن تو نفس است شکر کن واگر بر عارفان حق در تمام عمرشان یک مرتبه هم نظر رحمتش بیفتد کفایت می‌کند، آنان راکه قیمت یک نظر محبوب از ماکان و مایکون محبوبتر است.

ای عزیز این یک جواب عظیم است برای خلاف عظیم، پس در این مقام

تمامی آیات و روایات منسوب به لقاءالله را به لقاء یوم‌المحشر، لقاء آخرت، لقاء ثواب و عقاب اعمال تعبیر کرده‌اند. متقابلاً عده‌ای هم با اقامهٔ دلیل آنچه راکه آنان گفته‌اند رد کرده‌اند.

براستی آیا مشاهدهٔ فرمایش حضرت امیر که میفرماید: «صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» یعنی گیرم که به عذابت صبر کردم، چگونه به فراقت شکیبا باشم (دعای کمیل) را میتوان حمل به حور و قصور کرد؟ یا فرمایش «لم اعبد ربالم اره» من خدائی راکه ندیده باشم پرستش نکرده‌ام یا فرمایش «و ارزقنی النظر الی وجهک الکریم» مرا روزی فرما تا روی نازنین‌ات را بنگرم، و شواهد زیاد دیگر از سر درد فراق حورالعین و طیور بهشتی بوده است؟ در صورتی که این کلمات از کسانی شنیده شده که چون امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه‌السلام عبادت نمی‌کنند برای خوف از جهنم و یا عبادت نمی‌کنند برای شوق به بهشت بلکه در عشق لقاءالهی عبادت می‌کنند یعنی عبادت خالص.

مناجات شعبانیه که مقبول علماء عظیم‌الشأن ماست نوع دیدار را مشخص میفرماید: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انرابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک الهی و اجعلنی ممن نادیته فاجابک ولا حظته فصعق لجلالک فناجیته سراً و عمل لک جهراً» بار الها عنایتی فرما تا با همهٔ وجودم از غیر تو گسسته و به تو پیوندم و چشم دل ما را با روشنائی دیدارت منور فرما آن چنانکه چشم دلهای ما حجاب‌های نور را پاره کند و به معدن عظمت متصل شود و جان ما به عزت قدست وابسته گردد. بارالها مرا از کسانی قرار ده که چون ندایش دادی پس او ندای ترا اجابت کرد و گوشهٔ چشمی به او افکندی پس او به خاطر تجلی جلالت از خود بی‌خود گشت پس با او به پنهانی سخن گفتی و او آشکارا برای تو عمل کرد.

۱ ـ دعای شریف کمیل

بندگان و ادراک حال عارفان یکسان نباشد که تمام انسانها یکسان نیستند.
الف: حال مدهوشان (عقل کامل یا مقام مجذوبیت)
ب: حال بیهوشان (عقل اسیر هوا)
ج: حال باهوشان (عقل عام)

ای عزیز فرق میان این سرّ، این می‌باشد که حال باهوشان نسبت به عامه مردم است، در این حال نسیم فیض مطلق سایه افکن بر حال ایشان نیست و این حال اگر نصیب کسی شد او رستگار است و بودن در این حالت عبارت از امتثال احکام شریعت می‌باشد و این عالم را عالم مذبذب[1] گفته‌اند و در این حال هنوز تو پاک نشده‌ای و طلا از عشق آب و خاک جدا نشده طوق دنیا می‌خواهد ترا بطرف خود بکشد و در زمرهٔ بیهوشان شامل کناد، اما طوق فطرت ترا به حال مدهوشان برساند و کاسه جاویدان را از دست ساقی کوثر بدست تو عنایت کند، تا تو به مقام لقاء الله برسی و عین بصیرت و هدایت بر طور درون تو تجلی کند.
حال بیهوشان: نسبت به آن کس است که خود را خریدار سوء فحشاء قرار داده باشد و مثمن[2] این شخص هوا و هوس و تمام کارهای بد باشد و ثمن او حیات و ضمیر و فطرت و وجدان و ایمان اوست، پس او می‌فروشد آخرت را و می‌خرد دنیا را. خالق در کتاب خود که معجزه خالده است چنین فرموده: «اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین»[3]

به این وجه قرآن هدی للمتقین است چرا که متقین سرمایه را نگاه داشته‌اند، اما بیهوشان سرمایه فطرت را که خزینه معرفت در آن نهفته است فروخته‌اند. لذا پیش کسی اگر سرمایه هدایت اصلاً نباشد قرآن هادی برای آن کس نیست که

---

۱ ـ به کسی اطلاق می‌شود که بین دو امر مردد و دو دل باشد البته در این فراز به معنی عالم دورو آمده است.
۲ ـ در اینجا به معنی ارزیابی آمده است لکن مثمن معنای هشت گوشه یا هشت تایی هم می‌دهد.
۳ ـ سوره بقره آیهٔ ۱۶

قرآن هدی للناس است اگر الناس باشد. در روز ظهور حق معلوم می‌گردد کسانی که سرمایه فطرت را داده و هوس دنیا را گرفته‌اند و بعین الیقین آتش را خواهند دید، چون مصداق «فما ربحت تجارتهم و بئس ما اشتروا به انفسهم» می‌باشند.

این گروه را خداوند بیهوش فرماید و آنها کسانی می‌باشند که از تجارت ضرر ببینند، پس کسی که این سرمایه را از دست دهد ضلالت پیدا کند یعنی این چنین خود را گم کرده است، پس او از گروه ضالین خواهد شد، قرآن هم این چنین مثال می‌آورد: «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون»[1] چون خدا به این گروه آنچه از نعمت‌های خود را ارزانی فرمود همه را به چیزهای پست فروختند. و حالا چیزی در دست آنها نیست حتی امید خالی هم از دست ایشان خارج شده و از «لاتقنطوا من رحمة‌الله»[2] خارج شدند.

اما حال مدهوشان: این افراد کسانی هستند که آنها جادهٔ شریعت را پیموده و به مقام عین‌الیقین رسیده باشند، این گروه یک لحظه هم از احکام شریعت غافل نباشند.

ای عزیز: بدون اجرای احکام شریعت در ذات خود و دیگران مسلمان کامل نخواهی شد و تو هنوز مجرم هستی نزد خداوند جبار، اگر کل احکام شریعت را اول خود انجام دهی و بعداً برای عقل عامه بگوئی از آن پس سخن دربارهٔ طریقت و احوال مدهوشان صواب است. بعد از اکمال شریعت تو می‌توانی مقام جذبه را درک کنی وگرنه این گروه صوفیان هرچه گویند خلاف قرآن و عترت بشمار میرود. این گروه در لباس پاک رجس را می‌خواهند در سایه عزت ذلت را، لهذا اگر می‌خواهی حال مجذوبیت پیدا کنی باید مقام مدهوشان نصیب تو شود. باید اول به آدم تا رسول شفیع ما اعتقاد تمام داشته باشی، بعد به شمس عالم

---

۱ ـ سوره بقره آیه ۱۷

۲ ـ سوره زمر آیه ۵۴

ضمیر و نفس پیغمبر علی‌بن ابیطالب[۱] و وصی بلافصل تا رحمت عالم حضرت مهدی علیه‌السلام یقین داشته باشی که دوازده ستاره آسمان ولایت می‌باشند.[۲]

---

۱ ـ پس از آنکه حضرت رسول اکرم(ص) مسیحیان نجران که طایفه‌ای مهم بودند را به اسلام دعوت نمود آنها در جواب دعوت پیغمبر خدا حاضر شدند با او وارد مذاکره شوند و از هدف و مقصود او آگاه گردند بهمین جهت از دانشمندان و پیشوایان نجران که تعدادشان ۷۰ نفر بود و سیصد نفر هم ناظر بودند برای مذاکره آمدند. در همین موقع آیه نازل شد: «فمن حاجک فیه من بعد ماجاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت‌الله علی الکاذبین» سوره آل عمران آیه ۶۱ یعنی پس آن کسانی که با تو در آن بحث و جدال می‌کنند بعد از آن که تو علم به آن داری پس بگو ما و پسرانمان و زنان‌مان و خودمان می‌آئیم، شما هم پسرانتان و زنتان و خودتان بیائید آنگاه مباهله می‌کنیم بعد از آن لعنت خدا را بر دروغگویان می‌فرستیم.

صبح روز بعد اسقف مسیحیان با جمعی از پیروانش باشکوه و جلال حاضر آمدند غوغای عجیبی بود اسقف هم مشغول دعا تا پیروز شوند که ناگهان در میان دلهره عجیبی که مسیحیان داشتند از دور جمال دل‌آرای محمد(ص) پیدا شد اما او تنها نبود. با هیبتی خاص و منظره‌ای جالب می‌آید او با قیافه‌ای جذاب و گیرنده، چهره‌ای ملکوتی و مطمئن با آرامش خاطر بطرف جمعیت می‌آید پشت سر او چهار نفر دیده میشوند دو دست او در دست دو پسر بچه خردسال و زیبا و زنی پشت سر او و جوانی هم پشت سر آن زن دیده می‌شد. آن دو کودک نوادگان رسول خدا(ص) امام حسن و حسین بودند و آن زن دختر بلندمرتبه‌اش فاطمه زهرا و آن جوان دامادش علی‌بن ابیطالب بود علاوه بر اعتقاد راسخ شیعه بزرگان و دانشمندان اهل سنت هم معتقدند رسول خدا(ص) علی علیه‌السلام را به عنوان نفس خود آورده بود (تفسیر ابن جریر ج ۳ ص ۱۹۲ تفسیر درالمنثور ج ۲ ص ۳۸ ذخائرالعقبی طبری ص ۲۵ صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۰۰، مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۰۷ و اسباب النزول واحدی ص ۷۴ تفسیر طبری ج ۳ ص ۲۰۶ ینابیع‌الموده ص ۴۳ نورالابصار شبلنجی ص ۱۰۱ مناقب المنحصر ص ۴ و خلاصه مؤلف غایة‌المرام درباره این واقعه تاریخی اسلامی که به روز مباهله معروف است در ص ۳۰۰، نوزده روایت از اهل سنت و ۱۵ روایت از شیعه در ص ۳۰۳ نقل می‌کند که رسول خدا بعنوان نفس خود علی علیه‌السلام را آورده بود.

۲ علاوه بر ینابیع الموده ص ۴۴۴ باب ۷۷ در صحیح بخاری از سه طریق در صحیح مسلم از نه طریق در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق خبر دوازده خلیفه رسول خدا(ص) را نقل کرده‌اند و از شیعه بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۷۸ چنانکه سلیمان بلخی حنفی در باب

←

پس بدان ای عزیز، شریعت را از رسول خدا، خواجه حجازی باید گرفت و بعد از او جانشین برحق و وارث علم او بلاانفصام تا برج دوازدهم که مهدی علیه‌السلام می‌باشد، اسم او اسم پیغمبر و کنیت او کنیت خواجه است[1] باید گرفت و بدان که او زنده است تا یوم‌القیامه ولی پوشیده است از نظر ما و بگیر شریعت را در زمان غیبت او از خاصان و وارثان او[2] و این شریعت لاینقطع است الی یوم‌الدین، و بشناس آنها را به علم و تقوی ای فرخنده حال اگر این شرایط را قبول کردی مقام عقل عام و حال مدهوشان را خواهی یافت ولی بعداً استمرار لازم است تا تو بتوانی جام عشق را از سرور عاشقان حبیب ما بیابی، اگر نصیب تو این چنین شد، حال تو حال مدهوشان است، یعنی در عین فنای حق مدهوش حق هستی و مثل شمس که تمام ضوء را در ایام تشریق بر قمر فدا کند، قمر را قمر گویند، نه هلال زیرا ضوء شمس، در قمر فناء شده است.

اما مدهوش بودن یعنی از عشق جمال محبوب از خود بیرون شدن است و کمال رابط داشتن با رسم بندگان تمام نقاط و حدود را از لحاظ نمودن است، اگر چنین شد جذبة‌الله افضل من عبادة ثقلین» است ...[3] موسی کلیم‌الله در کوه طور حال مدهوشان بوده نه حال بیهوشان که به تحقیق موسی بیهوش نبوده که «فلما

---

۷۷ ینابیع الموده از عبایة بن ربعی از جابربن عبدالله نقل می‌نماید که رسولخدا(ص) فرمود: انا سیدالنبیین و علی سیدالوصیین و ان اوصیائی بعد اثناعشر اولهم علی آخرهم القائم المهدی من آقای انبیا و علی آقای اوصیاء می‌باشد و بدرستی که اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند اول آنها علی و آخر آن قائم مهدی می‌باشد.

۱ ـ ترجمه مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم ج ۱ ص ۲۰۵ در این زمینه در کتب شیعه و سنی روایاتی به عبارات مختلف بیان شده است.

۲ ـ اشاره به وجوب تقلید در زمان غیبت کبری فرموده‌اند و این که حضرات فقهای امامیه را از خاصان و وارثان آن حضرت دانسته‌اند.

۳ ـ متأسفانه خوانده نشد.

تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا»[۱] یعنی موسی کمال جمال محبوب را دید پس خود را ندید و هرچه از خودی بود نابود شده بود، این حال عشق بوده، الامان که موسی بیهوش شده باشد و از قرآن شواهد زیادی را میتوانی پیدا کنی بر این مطلب و «و اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجداو ...»[۲]
وقتی که آیات رحمانی بیان شود بر کسی که ضمیر و فطرت او بیدار باشد او در حال سجده کردن مدهوش میشود، یعنی از کثرت آتش ذوق درونی و شوق معنوی حالش دگرگون شود، در مقام مدهوشی بوده که تورات نصیب موسی کلیم شده و در این مقام برای موسی کلیم فیض مطلق از جانب مطلق، زیاد حاصل شد، لذا این یک لطف خداست «انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا»[۳] در این مقام موسی کلیم خدا شد.

ای عزیز وقتی که ابراهیم خلیل‌الله را نمرودیان در آتش انداختند آیا او در مقام بیهوشی بود، هرگز، هرگز بلکه در مقام مدهوشی بوده که در سر منجنیق وقتی جبرئیل می‌آید میفرماید «لاالیک» وقتی که میکائیل می‌آید میفرماید «نعم حاجةولکن لاالیک»، عزرائیل می‌آید که یا ابراهیم محتاج کمک هستی؟ میفرماید: «لاالیک» یعنی از شما نمی‌خواهم پرسید که از که کمک می‌خواهی؟! فرمود از کسی می‌خواهم که او خود خوب میداند[۴] این حال فقط حال مدهوشی

---

۱ ـ سوره اعراف آیه ۱۴۳

۲ ـ سوره مریم آیه ۵۸

۳ ـ سوره سجده آیه ۱۵

۴ ـ می‌نویسند وقتی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام را بوسیله منجنیق بر آتش پرتاب می‌کردند جبرئیل ندایش کرد: هلک حاجة فقال اما الیک فلا، قال فسل ربک، قال: حسبی من سئوالی به حالی، یعنی جبرئیل ندایش کرد که آیا حاجتی داری؟ گفت: اما به تو نه، جبرئیل گفت: پس از خدایت بخواه، ابراهیم گفت: کافی است، آنکه خدایم حال مرا می‌داند (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۸ ص ۳۲ و تفسیر روح‌البیان از تاویلات نجم‌الدین کبری ج ۵ ص ۴۹۸ تفسیر کشاف ج ۲ ص ۵۷۸ تفسیر کشف‌الاسرار و عدةالابرار ج ۱ ص ۳۷۷)

بوده است، نظر خلیل‌الله پیوسته بر جمال محبوب مرتکز[۱] بوده، وقتی که پس رسید ابراهیم مدهوش شد، یعنی از کثرت جلال رب جلیل و از کثرت نور از خود فانی شد، وقتی که کلمه «یا نار کونی برداً و سلاما علی ابراهیم»[۲] رسید او مدهوش شد، چون در این مقام برای ابراهیم از خدا فیض زیادی رسید.

ای عزیز، این رموز را یاد بگیر که خواجه ما هم هر وقت در حال وحی الهی قرار می‌گرفت حال مدهوشی او ظاهر می‌شده است. و گروهی نادان این حال را بیهوشی بشمار درآورده‌اند و گفته‌اند درباره اول وقتی که نزول وحی شد محمد امین بیهوش شد و جبرئیل سبق قلب[۳] کرد و این چنین و آن چنان، اینها چه حرفی است که رسول ما هزار سال درس عشق خوانده و آنجا آمده[۴] «علمه شدید القوی»[۵] دیگر برای او چه ترس و خوف بود، اینها جد بزرگوار ما را این چنین می‌پندارند و بیهوش می‌گویند، چنین کاری فقط کار دشمنان است و دشمنان ما بوده‌اند که به جد ما نسبت هذیان داده[۶] و انه «و ما ینطق عن الهوی، ان هوالاوحی یوحی»[۷] را منکر شدند و هم‌چنین حال مدهوشی بوده حال مولای من سرسلسله

---

۱ ـ چیزی که در جای خود ثابت باشد یعنی نظرش را از توجه به حق منحرف نکرد

۲ ـ سوره انبیاء آیه ٦۹

۳ ـ یعنی برگردانیدن، وارو کردن، واژگون ساختن چیزی.

۴ ـ البته می‌دانید در صفحات قبل همین رساله مؤلف معظم بر امی بودن رسول اکرم(ص) معتقد و مؤمن بوده است. اینجا اگر درس عشق را مطرح کرده‌اند همان دریافتهای معنوی الهی کامل خواجه کائنات صلوات‌الله قبل از بعثت می‌باشد.

۵ ـ سوره نجم آیه ۵

٦ ـ اشاره به این فراز از زندگی رسول خدا(ص) حضرت در آخرین لحظات حیات خود فرمودند: دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۱۸ مسند احمد حنبل در مسند ج ۱ ص ۲۲۲ و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ج ۲ ص ۵٦۳) عمر گفت: واگذارید این مرد را (یعنی رسول خدا را) زیرا که او هذیان می‌گوید (تذکره سبط ابن جوزی ص ۳٦ و مدارک بی‌شمار دیگر)

۷ ـ سوره نجم آیه ۳

من وقتی در حال نماز تیر را از قدم مبارکش بیرون کشیدند[۱] چون که در حال مدهوشی و حضور جبار بوده، تأمل کن ای نور چشم من که در همان حال نماز، سائلی، سئوال کرده و شکایت کرده که خدایا از خانه تو دست خالی برگردم و مولا که در حضور خدا بود دانست و انگشتر را به او عطا کرد[۲] و در این حال بود که «و اقیمواالصلاة واتواالزکاة و ارکعوا مع‌الراکعین»[۳] نصیبش میشود و هم‌چنان

---

۱ ـ منتهی‌الآمال چاپ حسینی ج ۱ ص ۱۸۱

۲ ـ اجماع شیعه از مفسرین تا روات و محدثین آنها و مورخین و ناشرین فضائل و مناقب علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بسیاری از عامه در تفاسیر و کتب روائی خود معتقدند که بهنگام نماز، سائلی وارد مسجد شد و تقاضای کمک نمود. کسی به او اعتنائی نکرد تا به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسید حضرتش در رکوع بود، اشاره به انگشتری خود کردند و سائل انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آوردند ابوذر می‌گوید: سائل گفت: بار پروردگارا تو گواه باش که من در مسجد رسول خدا سئوال کردم و هیچ کس به من چیزی نداد و علی در حال رکوع بود، انگشت خنصر دست راست خود را به او اشاره کردند، سائل جلو آمد و انگشتری را از انگشت خنصر او بیرون آورد در همان ساعت آیه «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون و من یتول‌الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب‌الله هم‌الغالبون» (آیه ۵۵ و ۵۶ از سوره مائده) نازل گردید. انساب الاشراف بلاذری ج ۲ ص ۱۵۰ تاریخ دمشق ابن عساکر ص ۴۰۹ و ۴۱۰ ج ۲ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ص ۱۶۱ تا ۱۶۹ کنزالعمال متقی هندی ج ۱۵ ص ۹۵ مناقب ابن مغازلی ص ۳۱۱ تا ۳۱۴، غایة‌المرام ص ۱۰۵ بحارالانوار کمپانی ج ۹ ص ۳۴، تفسیر عیاشی ص ۳۵ تفسیر تبیان شیخ طوسی ج ۱ ص ۵۶۴ سنگی مجمع‌البیان ج ۲ ص ۲۱۰ و ۲۱۱ طبع صیدا تفسیرالمیزان ج ۲ ص ۲۳ در الدرالمنثور (ج ۲ ص ۲۹۳ و ص ۲۹۴) می‌نویسد وقتی رسول‌الله(ص) چنین مطلبی را از سائل شنید الله اکبر گفتند و اهل مسجد الله اکبر گفتند و رسول خدا فرمود بعد از من علی‌بن ابیطالب ولی شماست! آنان گفتند ما راضی هستیم که خداوند پروردگار ما باشد و اسلام دین ما باشد و محمد پیامبر ما باشد وعلی ولی ما باشد» بحارالانوار ج ۹ ص ۳۳ و ص ۳۴ غایة‌المرام ص ۱۰۷ تفسیر تبیان ج ۱ ص ۵۴۸ تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۹۳ المیزان ج ۶ ص ۱۴ و می‌نویسند عمربن خطاب گفت سوگند بخدا که من در حال رکوع در نماز چهل انگشتر دادم تا آنچه درباره علی‌بن ابیطالب نازل شد دربارهٔ من نازل شود ولیکن نازل نشد.

۳ ـ سوره بقره آیه ۴۳

مصداق «و ارکعوا مع الراکعین» می‌باشد.

ای کاش وقتی در دست داشتم و دست و زبان من یار بود تا من حجاب‌ها را از این عوالم برمی‌داشتم و حق مذهب جعفری را ادا می‌کردم، غل و زنجیر مانع بیان حق بوده و هست[1] به این سبب بیان را کوتاه کنم تا این که فرصتی نصیب شود تا بتوانم حق بیشتری را ادا کنم.

پس طالب نجات، باید بهرحال که باشد جان کند و در روزگار تیره میان امید و بیم دست و پا بزند، «لعل الله یحدث بعد ذالک امرا فلیکن بین الرجاء والخوف»

من این کتاب مبارک را به ذکر مسئله‌ای مهم تمام می‌نمایم و وقت را مغتنم میشمارم در ساحت قدس خامس آل عبا عمل صالح را عرضه می‌کنم، و آن مسئله مبتنی به سه اصل صبر در شدائد و تبلیغ دین حق و وفاداری در وعده‌ها می‌باشد و این اصول از ارکان تصوف حقه است[2] بدون این سه رکن دعوای حقیقت مترادف کلمه لغوست و این سه رکن را ابن رسول‌الله، سالار شهیدان مبقی دین اسلام، ابروی کل جهان، مظهر صبر و وفا، عین تبلیغ و کتاب، مبین ناطق مظلوم کربلا حسین در نینوا فرموده است، او بر من خاک پا، احسان فرمودند و در رؤیا فرمود: ای پسر روحی و صلبی من قیام من برای اسلام راستین بوده اما سه چیز بود که قربانی مرا بدوام عطاء کرد، آن سه چیز اولاً صبر همراهان من بود، اگر برای شما مشکلی پیش آمد باید صبر کاروان مرا و اسیران کربلا را بخاطر بیاورید تا تمام مشکلات شما حل شود. ثانیاً وفاداری وعده بود، اگر بر شما مشکلی پیش آمد وفاداری را از برادر وفادارم عباس یادگیرید تاکه دین تو پر مغز و حقیقت شود، ثالثاً چیزی است که از این دو چیز بزرگتر و بالاتر است و آن تبلیغ و پیغام خون شهیدان و همراهان من بود.

---

۱ ـ به مقدمه قسمت زندانهای مؤلف رجوع شود.

۲ ـ تصوف حقه همانی را میداند که خود در طول این رساله به آن‌ها اشاره کرده است.

این عهده را بعد از این که اصحاب و آل من در خون غلطیدند خواهر من بنت‌الزهرا بدوش گرفته بود و بر تو باد ای پسر روحی من تا رمقی در زندگی تو باقی هست ذکر عزاداری کشتگان و اسیران کربلا را ورد زبان کن و بستگی نفست را از جام عشق کربلا سیراب، و بر تو است که بکوشی و این ذکر عظیم را به سرتاسر گیتی برسانی و برحذر باش از دشمنان ما که در هر دور و زمان برای مخالفت حق مشغول خواهند بود کما این که بر تو است کناره‌گیری از دشمنان پدر من و غاصبین حقوق ما و مخالفین اولاد من از ائمه و توصیه کن به مردم برای اجتناب از دشمنان ما و اعلاء علم ما.

بعد از این نصیحت جدم، من و نواسه[1] من یک روز هم شهرنشین نشدم و بقیه زندگانی را بهمان منوال سپری کردم، لهذا بارزترین صفات سلسله من وفاداری است از صاحب وفا و لباس صبر است از همرکابان حسین علیه‌السلام و مغز تبلیغ است از بنت‌الزهرا زینب کبری سلام‌الله علیها «ان‌الحسین مصباح الهدی و سفینة‌النجاة»

گفتن این چند سطر را برای وجود خود فخر میدانم، چون توفیقات پروردگار در این لحظات حیات نصیب من، این عبد حقیر فقیر شده و برای اختلافی که در میان مسلمین بود جوابی عظیم در صفحه نقش کردم والله ولی‌التوفیق والحمدلله وحده والسلام علی من اتبع الهدی.

هوالعلی العظیم

عنایت بی‌علت حضرت رحیم کارساز و کریم بنده‌نواز، دستگیر این عاصی آلوده به معاصی گردیده، با تمام بی‌بضاعتی و بی‌لیاقتی که در خویش سراغ دارم، به رحمت و نعمت توجه حضرت امیر سید محمدنوربخش قدس‌الله روحه‌العزیز

---

۱ ـ یعنی نبیره، فرزندزاده، نواده

نسبت به این میراث درخشان، براستی عارفانه، جاودانه عرض ادب بنمایم.

وامید دارم هم چنان که اجداد طاهرینشان حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام حضرت ایشان را مورد عنایت قرار داده‌اند، به لطف و کرمشان این عرض ادب، انشاالله توام با اخلاص را بپذیرند.

اتمام مقدمه و تصحیح رساله در ساعت ۶/۳۰ بعدازظهر روز چهارشنبه شانزدهم اردیبهشت ماه سنه ۱۳۷۱

خاک پای شیعیان
حسین حیدرخانی مشتاق‌علی
عفی‌الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه

فهرست راهنما

فهرست آیات قرآن
فهرست روایات
فهرست اعلام
فهرست مصادر و منابع

فهرست آیاتی که این اثر را متبرک نموده‌اند

آیه	صفحه
اصحاب‌الشمال فی سموم و حمیم	۱۰۵
افمن شرح‌الله صدره للاسلام ...	۱۲۳
الاان اولیاء الله لاخوف علیهم...	۲۴
الاالذین امنوا و عملواالصالحات	۹۳
الیوم اکملت لکم...	۱۰۲
انالانسان لفی خسر	۹۲
انالذین یبایعونک انما یبایعون‌الله	۴۸
انما یومن بایاتنا الذین...	۱۳۴
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان	۱۲۳
اولئک الذین اشتروا الضلالة...	۱۳۰
بل هم فی لبس من خلق جدید	۱۰۹
ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین	۱۰۶
خسرالدنیا والاخره ذالک...	۱۰۵
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر...	۳۹
رسول من‌الله یتلوا...	۹۹
سنقرئک فلاتنسی	۹۹
عند سدرةالمنتهی	۱۰۶
فالله خیر حافظاً و هو ارحم‌الراحمین	۴۴
فامنوا بالله و رسوله النبی الامی	۹۸
فانظر الی آثار رحمةالله...	۷۴
فتمنواالموت ان کنتم...	۱۱۱
فلما تجلی ربه للجبل جعله...	۱۳۴
فی قلوبهم مرض فزادهم‌الله...	۱۱۹
قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی...	۹۵
قل انما انا بشر مثلکم	۹۸
قل لااسئلکم علیه اجراًالاالمودة فی...	۴۲
قل یتوناکم ملک‌الموت الذی...	۱۱۰
کتب فی قلوبهم الایمان	۸۹
کل شی هالک	۱۰۹
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک...	۱۱۱

آیه	صفحه
کل نفس بما کسبت رهینة...	۱۰۱
کونوا مع الصادقین	۹۰
لاتقنطوا من رحمةالله	۱۳۱
لله ملک‌السموات والارض	۸۸
ما کذب الفواد مارای	۱۲۴
ما کنت تتلوا من قبله من...	۹۹ـ۹۸
مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً...	۱۳۱
من کان فی هذه اعمی فهو...	۹۰
و اذاتتلی‌علیهم‌آیات‌الرحمن‌خروا...	۱۳۴
و اقیمواالصلوة واتواالزکاة...	۱۳۶
وشاورهم فی‌الامر	۳۳
و علم آدم الاسماء کلها	۱۲۴
و علمنا من لدنا علماً	۹۹
وقد خلقکم اطواراً	۱۲۳
ولاغوینهم اجمعین الاعبادک	۸۷
و ما من اولی کتابه...	۱۰۵
و ما یضل به الاالفاسقین	۸۹
و ما ینطق عن الهوی ان...	۱۰۰
یاناركونی برداً و سلاما...	۱۳۵
یتفیوا ضلاله عن الیمین...	۱۰۱
یریدون لیطفوا نورالله به افوابهم...	۴۱

فهرست احادیثی که این اثر را مزین نموده‌اند

حدیث	صفحه
اشراف امتی حملةالقرآن	۴۲
الشیخ فی قومه کالنبی فی امته	۴۲
العلماء ورثةالانبیاء	۴۲
الایمان عشرة درجات...	۱۲۵
الناس معادن کمعادن الذهب والفضه	۱۲۳
انا مدینةالعلم و علی بابها	۹۸
ان آیةالمؤمن...	۱۱۱
ان الحسین مصباح‌الهدی...	۱۱۹
ان ملک‌الموت...	۱۱۱
ان سلمان منی، من جفاه...	۱۲۶
انی اناالله لااله الا انا محمد...	۱۱۴
انی تارک فیکم الثقلین...	۲۸
اول العلم معرفةالجبار	۸۰
اول ما خلق‌الله جوهری	۸۱
اول ما خلق‌الله روحی	۸۱
اول ما خلق‌الله درة بیضا	۸۱
اول ما خلق‌الله العرش	۸۱
اول ما خلق‌الله عقل	۸۰
اول ما خلق‌الله عقلی	۸۱
اول ما خلق‌الله تعالی القلم	۸۱
اول ما خلق‌الله العلم الاعلی	۸۱
اول ما خلق‌الله نوری	۸۱
تخلقوا باخلاق الشیخ	۸۹
تخلقوا باخلاق الله	۸۸
تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا...	۸۹
تخلقوا به صفات‌الله...	۸۸
تخلقوا باخلاق القرآن	۸۸
تخلقوا باخلاقی	۸۸
تخلقوا باخلاقی و ان من...	۸۸
حربک حربی و دمک دمی و انا...	۸۴

حدیث	صفحه
سلونی قبل ان تفقدونی	۱۲۱
علی خیرالبشر من ابی فقد کفر	۸۴
علی مع‌الحق والحق مع علی یدور...	۹۱
علی مع‌القرآن والقرآن...	۹۵
فاماکان من الفقهاء صائنا لنفسه	۱۲۰
فاوحی الی ربی ما اوحی ثم...	۱۰۷
قلب‌المؤمن عرش الرحمن	۱۲۳
کلمة لااله الاالله حصنی فمن دخل..	۸۵
لایحب علیا الامؤمن ولا...	۸۴
لماعرج‌بی‌الی‌السماء‌دنوت‌من‌ربی...	۱۰۷
لولاک ما خلقت الجنه و لولاک...	۱۰۶
لولاک محمد ما خلقت الدنیا	۱۰۶
لولاک لما خلقت الافلاک	۱۰۶
لولاک لما خلقت الکون	۱۰۶
لولاک لما خلقت الکونین	۱۰۶

حدیث	صفحه
من احب علیاً فقد احبنی و من...	۱۱۳
من رآنی فقد رای‌الحق	۸۳
من مات علی بغض آل محمد...	۲۸
من مات علی حب آل محمد	۲۸
من مات ولیس له امام مات...	۱۲۰
من مات و هولا یعرف امامه...	۱۲۰
من لم یعرف امام زمانه فقد...	۱۱۹
النظر علی وجه العلی عباده...	۱۱۶
و اما الحوادث الواقعه...	۱۲۱
و قدسئل بای لغة خاطبک...	۱۰۸
و من احب علیاً فقد...	۱۱۳
یا علی انت کنت سراً مع	۱۱۶
یا علی لایحبک منافق...	۸۴
یا علی لا یغضبک مؤمن...	۸۴

فهرست اعلام

«آ»

آدم: ۱۰۰، ۱۱۷

آیةالله العظمی امام خمینی: ۱۲۸

آیةالله شهید مطهری: ۱۲۸

«الف»

ابا عبدالله الحسین بن علی علیه‌السلام: ۷۴، ۷۷، ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸

ابراهیم جوینی: ۱۱۷

ابراهیم خلیل: ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵

ابراهیم سلطان: ۳۷

ابن ابی جمهور احسائی: ۲۱

ابن حجر عسقلانی: ۱۰۱

ابوبکر: ۱۰۳

ابوذر غفاری: ۸۳، ۸۵، ۱۲۵

ابوطالب: ۱۱۵

ابوالعباس بن ادریس: ۵۸

ابوالقاسم بن رمضان: ۵۸

ابو تحافه: ۱۰۳، ۱۰۴

ابو یعقوب سوسی: ۵۸

ابویعقوب طبری: ۵۸

ابو یعقوب نهرجوری: ۵۸

احسان‌الله استخری: ۵۰

اسماعیل قصری: ۵۸

ام سلمه: ۱۰۲

امیر کیا: ۶۶

اوحدی کرمانی: ۱۱۰

«ب»

بهاءالدین ولد: ۱۰۳

«پ»
پیر محمد همدانی: ۷۲

«ج»
جندب: به ابوذر غفاری رجوع شود
جلال‌الدین خراسانی: ۴۳، ۶۹، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۰
جمال‌الدین ابوالعباس حلی: ۲۱

«ح»
حاج شکرالله: ۷۱
حضرت حجةابن الحسن‌العسکری روحی فداه: ۱۱، ۴۴، ۴۵، ۷۶، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۲
حسن‌بن علی علیه‌السلام: ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۲
حسین منصور حلاج: ۷۷، ۹۲
حکیم: ۶۶
حیدر تهرانی: ۶۲

«خ»
خواجه اسحاق ختلانی: ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵
خواجه عبدالله انصاری: ۸۰
خواجه نصیرالدین طوسی: ۸۹

«د»
داوودبن محمد خادم الفقرا: ۵۸
دکتر اسداله خاوری: ۴۶، ۵۳
دکتر سیدمصطفی شیبی: ۲۹

«ر»
رضی‌الدین حسین: ۲۰
رضی‌الدین علی لالا: ۴۹، ۵۸
روزبهان بقلی شیرازی: ۵۶، ۸۹، ۹۲
روزبهان وزان مصری: ۵۶

«ز»
زینب کبری سلام‌الله علیها: ۷۴، ۷۷، ۱۳۸
زین‌الدین علی بن محمد: ۲۱

«س»
سلطان حسین تابنده: ۴۹
سلطان حسین میرزا بایقراء: ۷۰
سلطان علی شیخ‌الاسلامی: ۴۶
سلطان القرائی: ۵۲
سلطان الواعظین شیرازی: ۱۱۸
سلمان فارسی: ۳۴، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۶
سنائی غزنوی: ۱۰۹
سهل بن عبدالله: ۸۰
سید احمد نوربخش: ۶۹
سید جعفر نوربخش: ۷۰
سید حیدر آملی: ۱۰۳
سید حیدر تونی: ۱۷
سید عبدالله برزش‌آبادی: ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۵
سید عبدالله بن محمد قطیفی: ۱۶، ۱۷،

۱۸، ۲۰
سید علی شریف شیرازی: ۲۱
سید علی همدانی: ۱۷، ۲۶، ۴۷، ۵۸، ۸۴
سید محمد بن فلاح موسوی: ۲۱
سید محمد نوربخش: ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۹۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۸
سید مظفر صدر: ۴۷، ۵۳

«ش»

شاهرخ میرزا تیموری: ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۸، ۶۶، ۷۳
شاه قاسم فیض بخش: ۷۰، ۷۱
شیخ ابراهیم ختلانی: ۲۲، ۲۳
شیخ احمد جام: ۳۱
شیخ احمد جوزقانی: ۵۸
شیخ حسن کرکری: ۲۵
شیخ شهاب‌الدین: ۴۳
شیخ صدوق: ۸۶
شیخ‌الاسلام حسن کرد: ۶۶
شیخ محمد شمس‌الدین لاهیجی: ۵۵، ۵۷، ۷۱
شیخ محمود مزدقانی: ۵۸
شیخ نجیب‌الدین رضا: ۶۷
شیطان: ۱۰۳

«ص»

حضرت صادق علیه‌السلام: ۸۰، ۸۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۶

«ع»

عباس بن علی علیه‌السلام: ۷۷
عایشه: ۱۱۶
عبدالسمیع بن فیاض: ۲۱
عبدالواحدبن زید: ۵۸
عبدالله بن عثمان: ۵۸
عبدالله بن عمر: ۱۰۷، ۱۰۸
عبدالمطلب: ۱۰۰
عزیزالدین نسفی: ۸۱، ۹۲
علاءالدوله سمنانی: ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۵۳، ۵۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۷
علاءالدین کیا: ۶۶
علی علیه‌السلام: ۱۱، ۲۷، ۵۱، ۵۷، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶
علی‌بن الحسین: ۸۶، ۱۲۶، ۱۵۰
علی بن فضل: ۲۱
علی‌بن‌محمد(امام‌هادی علیه‌السلام): ۸۶
علی بن محمد طائی: ۲۱
علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام: ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۲۰
عمربن خطاب: ۱۳۶
عمار یاسر بدلیسی: ۵۶، ۵۷
عین‌القضاة همدانی: ۸۹، ۱۰۶

عین‌الدین حسین دزفولی: ۶۱

«غ»

غزالی: ۸۸

«ف»

فاطمه «سلام‌الله علیها»: ۱۰۰، ۱۳۲
فاطمه بنت اسد: ۱۱۵

«ق»

قاضی نورالله شوشتری: ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱
قطب‌الدین ابوالمظفر: ۸۸، ۱۰۷

«ک»

کمال خجندی: ۴۳
کمال‌الدین خوارزمی: ۱۰۳
کمیل «سلام‌الله علیه»: ۵۵، ۵۶، ۵۷

«م»

مجدالدین بغدادی: ۵۳
محمد صلوات‌الله علیه: ۱۱، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۷۴، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴
محمد باقر مجلسی: ۹۹، ۱۰۶
محمدبن علی (باقر علیه‌السلام): ۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰
محمدبن علی (جواد علیه‌السلام): ۸۶
محمدبن مانکیل: ۵۸
محقق کرکی: ۲۱
محیی‌الدین عربی: ۷۷، ۸۲، ۹۲
مسیح بن مریم: ۱۲، ۱۱۶
معروف کرخی: ۵۶
مقداد: ۱۲۵
موسی علیه‌السلام: ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۴
موسی‌بن جعفر علیه‌السلام: ۱۶، ۲۶، ۶۹، ۸۶
مؤیدالدین جندی: ۸۸
میرزا احمد اردبیلی: به وحیدالاولیاء رجوع شود
میرزا جلال‌الدین مجدالاشراف: ۵۳
میرزا جوادآقا ملکی: ۱۲۸
میرزا زین‌العابدین شیروانی: ۴۹
میرزا عبداللطیف: ۳۰
میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام: ۵۲

«ن»

نجم‌الدین رازی: ۸۹
نجم‌الدین کبری: ۲۵، ۲۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸
نوح علیه‌السلام: ۱۱۶
نورالدین عبدالرحمن اسفراینی: ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۷
نورعلیشاه گنابادی: ۱۲۳

«و»

وحیدالاولیاء: ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶

«ی»

یوسف علیه‌السلام: ۴۳

فهرست مصادر و منابع
بعد از قرآن و نهج‌البلاغه

«آ»

۱ـ آشنائی با علوم اسلامی کلام و عرفان

«الف»

۲ـ اتحاف الساده المتقین
۳ـ احتجاج طبرسی
۴ـ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی
۵ـ احیاء علوم دین
۶ـ اختصاص شیخ مفید
۷ـ اخلاق محتشمی
۸ـ ازالة الخفاء
۹ـ اسباب النزول واحدی
۱۰ـ استعیاب
۱۱ـ اسدالغابه
۱۲ـ اسرار التوحید
۱۳ـ اسرارالحکم سبزواری
۱۴ـ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران
۱۵ـ اسنی‌المطالب فی نجاة ابوطالب
۱۶ـ اصول تصوف
۱۷ـ اصول کافی
۱۸ـ اعیان‌الشیعه
۱۹ـ اکمال‌الدین
۲۰ـ البدایة والنهایه ابن اثیر
۲۱ـ الاتحاف السنیه فی‌الاحادیث‌القدسیه
۲۲ـ التصفیه فی احوال‌المتصوفه
۲۳ـ العروه لاهل الخلوة والجلوة
۲۴ـ اللولوالمرصوع
۲۵ـ المقصدالاسنی
۲۶ـ المواعظ العددیه
۲۷ـ امالی شیخ صدوق
۲۸ـ امالی شیخ طوسی
۲۹ـ انساب‌الاشراف

۳۰ـ انساب خاندانهای نوربخش
۳۱ـ انسان کامل
۳۲ـ انوارالملکوت فی شرح یاقوت
۳۳ـ اوصاف المقربین

«ب»

۳۴ـ بحارالحقیقه
۳۵ـ بحارالانوار
۳۶ـ بحرالغرائب
۳۷ـ بحرالمعارف

«پ»

۳۸ـ پیامبر امی

«ت»

۳۹ـ تاریخ ابن اثیر
۴۰ـ تاریخ ابن عساکر
۴۱ـ تاریخ ابن کثیر
۴۲ـ تاریخ بغدادی
۴۳ـ تاریخ ادبیات در ایران «صفا»
۴۴ـ تاریخ ایران از مغول تا افشاریه
۴۵ـ تاریخ حبیب‌السیر
۴۶ـ تاریخ‌الخلفاء
۴۷ـ تاریخ دمشق
۴۸ـ تاریخ طبری
۴۹ـ تحفة‌البرره فی مسائل العشره: ترجمه
۵۰ـ تحفة‌الوجود
۵۱ـ تحقیق در احوال و آثار سید محمدنوربخش
۵۲ـ تذکرهٔ اقطاب اویسی
۵۳ـ تذکرهٔ خواص الامه
۵۴ـ تذکرهٔ طرائق الحقایق
۵۵ـ تذکرهٔ طلعت
۵۶ـ تذکرة‌المشایخ نوربخشیه
۵۷ـ ترک‌الاطناب
۵۸ـ تشیع و تصوف
۵۹ـ تعلیقات حدیقة‌الحقیقة
۶۰ـ تفسیر ابن جریر
۶۱ـ تفسیر ابن کثیر
۶۲ـ تفسیر ابوالفتوح رازی
۶۳ـ تفسیر امام حسن عسکری(ع)
۶۴ـ تفسیر برهان
۶۵ـ تفسیر تبیان
۶۶ـ تفسیر درالمنثور
۶۷ـ تفسیر روان جاوید
۶۸ـ تفسیر روح‌البیان
۶۹ـ تفسیر طبری
۷۰ـ تفسیر عیاشی
۷۱ـ تفسیر فخر رازی
۷۲ـ تفسیر کشاف
۷۳ـ تفسیر کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار
۷۴ـ تفسیر المیزان
۷۵ـ تفسیر مجمع‌البیان
۷۶ـ تمهیدات عین‌القضاة
۷۷ـ تهذیب‌التهذیب

«ث»

۷۸ـ ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال

«ج»

۷۹ـ جامع ترمذی

۸۰ـ جامع الاسرار و منبع الابرار

۸۱ـ جامع الصغیر

۸۲ـ جذبه حق

۸۳ـ جشن نامه هانری کربن

۸۴ـ جواهر الکلام

«چ»

۸۵ـ چهل مجلس علاءالدوله سمنانی

«ح»

۸۶ـ حلیة الاولیاء

۸۷ـ حماسه حیات

۸۸ـ حیات الحیوان

۸۹ـ حیوة القلوب

«خ»

۹۰ـ ختوم و اذکار شفا و درمان

۹۱ـ خصال شیخ صدوق

۹۲ـ خصائص نسائی

۹۳ـ خفیف شیرازی

۹۴ـ خلاصة المقامات

۹۵ـ خوان الاخوان

«د»

۹۶ـ دائرة المعارف انگلیسی

۹۷ـ دنباله جستجو در تصوف ایران

۹۸ـ دو رساله عرفانی از نجم الدین کبری

۹۹ـ دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی

«ذ»

۱۰۰ـ ذخائر العقبی

۱۰۱ـ ذهبیه تصوف علمی ـ آثار ادبی

«ر»

۱۰۲ـ رساله کمالیه

۱۰۳ـ رساله لقاءالله

۱۰۴ـ رساله معراجیه

۱۰۵ـ رساله نفس شناسی

۱۰۶ـ رساله واردات

۱۰۷ـ رشحات نبویه

۱۰۸ـ روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات: ترجمه

۱۰۹ـ روضات الجنان و جنات الجنان

۱۱۰ـ روضة الانوار

۱۱۱ـ روضه کافی

۱۱۲ـ ریاض العارفین

۱۱۳ـ ریاض النضره

۱۱۴ـ ریحانة الادب

«ز»

۱۱۵ـ زوایای مخفی حیات

۱۱۶ـ زبدة الحقایق

«س»

۱۱۷ـ سحر

۱۱۸ـ سرالجحر

۱۱۹ـ سراخ السائرین

۱۲۰ـ سفینة البحار

۱۲۱ـ سنن ابن ماجه

۱۲۲ـ سنن بیهقی
۱۲۳ـ سنن ترمذی
۱۲۴ـ سنن نسائی

«ش»
۱۲۵ـ شبهای پیشاور
۱۲۶ـ شرح احوال و آثار و دوبیتی‌های باباطاهر عریان
۱۲۷ـ شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی
۱۲۸ـ شرح اصول کافی ملاصدرا
۱۲۹ـ شرح تعرف
۱۳۰ـ شرح حدیث المعرفة بالنورانیه
۱۳۱ـ شرح شطحیات
۱۳۲ـ شرح گلشن راز
۱۳۳ـ شناخت سرزمین چهارمحال

«ص»
۱۳۴ـ صالحیه
۱۳۵ـ صحیح بخاری
۱۳۶ـ صحیح مسلم
۱۳۷ـ صواعق محرقه

«ط»
۱۳۸ـ طبقات کبری
۱۳۹ـ طرائف الحکم
۱۴۰ـ طلب اولین وادی سلوک

«ع»
۱۴۱ـ عبهرالعاشقین
۱۴۲ـ عدةالداعی ـ ترجمه
۱۴۳ـ عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن
۱۴۴ـ عرشیه
۱۴۵ـ عنقای قاف
۱۴۶ـ عرشیه
۱۴۷ـ عوارف‌المعارف
۱۴۸ـ عیون الاخبارالرضا

«غ»
۱۴۹ـ غایةالمرام
۱۵۰ـ غنچه باز شرح گلشن راز

«ف»
۱۵۱ـ فتح الباری
۱۵۲ـ فرائدالسبطین
۱۵۳ـ فرهنگ سعدی
۱۵۴ـ فرهنگ صبا
۱۵۵ـ فرهنگ علوم عقلی
۱۵۶ـ فصوص الآداب
۱۵۷ـ فصوص الحکم
۱۵۸ـ فصول‌المهمه
۱۵۹ـ فوائح الجمال و فواتح الجلال
۱۶۰ـ فوائد غیاثی
۱۶۱ـ فیض‌القدیر
۱۶۲ـ فیه مافیه

«ق»
۱۶۳ـ قابوس‌نامه

«ک»

۱۶۴ـ کاشف‌الاسرار
۱۶۵ـ کشف الحق
۱۶۶ـ کشف الخفی
۱۶۷ـ کشف‌المحجوب
۱۶۸ـ کنزالعمال فی سنن الاقوال
۱۶۹ـ کنوزالحقایق فی حدیث خیرالخلایق
۱۷۰ـ کیمیای سعادت

«گ»

۱۷۱ـ گردش افغانستان و پاکستان
۱۷۲ـ گوهر مراد

«ل»

۱۷۳ـ لهوف ـ ترجمه

«م»

۱۷۴ـ مجالس‌المؤمنین
۱۷۵ـ مجمع‌البحرین ابرقوهی
۱۷۶ـ مجمع‌الزوائد
۱۷۷ـ محمد پیغمبری که از نو باید شناخت
۱۷۸ـ محفل‌الاولیاء
۱۷۹ـ مرموزات اسدی
۱۸۰ـ مزامیر حق
۱۸۱ـ مستدرک‌الصحیحین
۱۸۲ـ مستدرک‌الوسائل
۱۸۳ـ مسند حنبل
۱۸۴ـ مشارق الانوارالیقین
۱۸۵ـ مرصادالعباد
۱۸۶ـ مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه
۱۸۷ـ مصنفات فارسی علاءالدوله سمنانی
۱۸۸ـ معارف سلطان ولد
۱۸۹ـ معانی‌الاخبار
۱۹۰ـ معجم‌البلدان یاقوت
۱۹۱ـ معجم‌المفهرس (احادیث نبوی)
۱۹۲ـ مقتل خوارزمی
۱۹۳ـ مقدمه ابن خلدون
۱۹۴ـ مکیال‌المکارم فی فوائدالدعاء للقائم ـ ترجمه
۱۹۵ـ مناظرالمحاضر للناظر الحاضر علاءالدوله سمنانی
۱۹۶ـ مناقب ابن مغازلی
۱۹۷ـ مناهج انوارالمعرفه فی شرح مصباح‌الشریعه
۱۹۸ـ مونس‌السالکین
۱۹۹ـ میزان صواب

«ن»

۲۰۰ـ نابغه علم و عرفان
۲۰۱ـ ناسخ‌التواریخ جلد امام حسین علیه‌السلام
۲۰۲ـ نفحةالروح و تحفةالفتوح
۲۰۳ـ نوربخشی مشربان هند
۲۰۴ـ نورالابصار
۲۰۵ـ نهج‌البلاغه ـ شرح ابن ابی‌الحدید
۲۰۶ـ نهج‌الفصاحه

«و»

۲۰۷ـ وافی

۲۰۸ـ واژه‌نامه نوین

«هـ»

۲۰۹ـ هفت اقلیم

«ی»

۲۱۰ـ ینابیع‌المودة

۱ـ فوائح الجمال و فواتح الجلال

اثری ارزنده از: **شیخ شهیدنجم‌الدین کبری**

ترجمه: آقای محمدباقر ساعدی

باهتمام آقای مشتاقعلی

۲ـ تحفةالبررة فی مسائل العشرة

اثری سودمند حاوی ده پرسش عرفانی و پاسخ آن

از: شیخ شهید مجدالدین بغدادی

مترجم: آقای محمدباقر ساعدی

باهتمام آقای مشتاقعلی

۳ـ تجلی نوری بیداری بر قلب سالک

تألیف:

آقای حسین حیدر خانی مشتاقعلی

۴ـ معاش السالکین ـ در اذکار اهل سلوک

تألیف:

آقای مشتاقعلی

۵ـ آداب طعام سالکان

تألیف: آقای مشتاقعلی

۶ـ طلب ـ اولین وادی سلوک

تألیف:

آقای مشتاقعلی

کتاب با ارزشی است

برای کسانیکه

درد طلب جانشان را فراگرفته است

۷ـ مناظرالمحاضر للمناظر الحاضر

اثر:

رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی

عارف نامی قرن ششم هجری

باهتمام:

آقای مشتاقعلی

موضوع این کتاب مسأله بسیار
مهم غدیر خم است که حضرت
مؤلف بزرگوار آنرا با دیدی
عارفانه و قلمی عالمانه مورد
تحقیق و بررسی قرار داده و
نصب و جانشینی حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را
اثبات نموده است.